

اللَّهُمَّ
الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

عنوان و نام پدیدآور: محضر رئوف: معارف رضوی از زبان حضرت
آیت‌الله خامنه‌ای، زیارت، زندگی سیاسی، و مواعظ امام رضا
سلام‌الله‌علیه / گردآوری و تنظیم: صهبیا. مشخصات نشر: قم:
مؤسسه ایمان جهادی، ۱۴۰۰. مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.
شابک: ۸۳-۳-۶۲۷۵-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰ وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: خامنه‌ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸۰-
دیدگاه درباره علی بن موسی (ع) شناسه افزوده: مؤسسه فرهنگی
هنری ایمان جهادی، صهبیا رده‌بندی کنگره: DSR۱۶۹۲ رده‌بندی
دیویی: ۸۴۴/۰۸۵۵/ شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۶۶۸۳۱۵



معارف رضوی از بیان حضرت آیت الله خامنه‌ای
زیارت، زندگی سیاسی، و مواظبت امام رضا (ع)

ص ۵۱

محضر رئوف

معارف رضوی از بیان حضرت آیت الله خامنه ای
زیارت، زندگی سیاسی، و مواعظ امام رضا (ع)
گردآوری و تنظیم: صهبا
طراحی جلد: استاد مسعود نجابتی
چاپ اول: تیر ۱۴۰۰
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۷۵-۸۳-۳
قیمت: ۳۰۰,۰۰۰ ریال



انتشارات مؤسسه
ایمان جهادی
۰۲۵-۳۳۵۵۱۲۱۲
۰۹۱۰-۲۱۱۵۷۷۶
info@sahba.ir



آشنایی با دیگر
محصولات در
sahba.ir

سامانه پیامکی
ارسال نام کتاب به
۳۰۰۷۲۲۵۵

❖ عرض سلام به محضر امام رضا علیه السلام ❖

- ۱۳ منطق و عواطف
- ۱۶ زیارت نامه
- ۲۱ حرف دل ..
- ۲۳ به نیابت از آقا ..

❖ زندگانی امام رضا علیه السلام ❖

- ۲۷ نگاهی گذرا بر زندگانی علی بن موسی الرضا
- ۳۰ راه شناخت صحیح زندگانی علی بن موسی الرضا
- ۳۲ سیره مبارزاتی علی بن موسی الرضا؛ «پیشینه مبارزه»
- ۳۶ سیره مبارزاتی علی بن موسی الرضا؛ «آغاز مبارزه در پوشش تقیه»
- ۳۹ سیره مبارزاتی علی بن موسی الرضا؛ «مبارزه علمی و تبلیغاتی»
- ۴۲ سیره مبارزاتی علی بن موسی الرضا؛ «مبارزه سیاسی»
- ۴۵ تحلیلی بر ماجرای ولایتعهدی؛ «خدعه ولایتعهدی»
- ۴۸ تحلیلی بر ماجرای ولایتعهدی؛ «اهداف مأمون»
- ۵۲ تحلیلی بر ماجرای ولایتعهدی؛ «دلایل امام برای پذیرش سفر به مرو»
- ۵۸ تبعید از مدینه به مرو
- ۶۳ شرحی بر حدیث «سلسلة الذهب»
- ۶۷ تدابیر علی بن موسی الرضا در برابر توطئه مأمون (۱)
- ۷۴ تدابیر علی بن موسی الرضا در برابر توطئه مأمون (۲)؛ «افشای چهره مأمون»
- ۸۰ تدابیر علی بن موسی الرضا در برابر توطئه مأمون (۳)؛ «شکست مأمون»
- ۸۳ نتیجه حرکت امام رضا؛ گسترش تشیع
- ۸۶ پیام زندگی پرمجاری علی بن موسی الرضا

❖ مواعظ الرضا عليه السلام ❖

- ۹۱ سه خصلت تکمیل ایمان مؤمن
 ۹۳ قدردانی نعمت‌ها
 ۹۴ حلم و علم و خاموشی
 ۹۶ بهترین بندگان
 ۹۸ نهایت توکل و تواضع
 ۱۰۰ درجات تواضع
 ۱۰۲ نزدیکی اجل
 ۱۰۵ اهل دنیا، اهل دین
 ۱۰۷ بازتاب عمل
 ۱۰۹ نگرانی‌های پیامبر برای امتش
 ۱۱۲ آخوگ دیوک
 ۱۱۴ حُسن معاش در خانواده
 ۱۱۵ ارزش کارآفرینی
 ۱۱۶ معیاری در روابط جامعه اسلامی
 ۱۱۸ حُسن معاشرت (۱)
 ۱۲۰ حُسن معاشرت (۲)
 ۱۲۲ برادر خدایی!
 ۱۲۳ ای فرزند آدم، مُنصف باش!
 ۱۲۵ ای فرزند آدم، از من بخواه!
 ۱۲۹ خودتان را بدهکار بدانید!
 ۱۳۱ عمری در راه امام
 ۱۳۳ جواب زیارت



❖ اشاره ❖

بسم الله الرحمن الرحيم

در بزم وصال تو نگویم ز کم و بیش
چون آینه خو کرده به حیرانی خویشم
لب باز نکردم به خروشی و فغانی
من محرم راز دل طوفانی خویشم

همین جا قد کشید و بزرگ شد؛ کودکی و جوانی اش در حرم و حریم امام رئوف گذشت. خورشیدش اول گنبد زرین رضوی بود و آسمانش طاق بلند ایوان مسجد گوهرشاد، و بهشت؛ روضه مبارکه. خودش را در شکست آینه کاری ها شناخت و خدا را در ورای گلدسته های به دعا بلندشده. خانه اولش حرم بود؛ و انیس و مونسش،

آقای این حرم. ده بار و بیست بار و صدبار زیارت، هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها مجاورت و تنفس در میان صحن‌ها و رواق‌ها، ذره‌ای برایش عادی نشد، و هنوز هر زیارت، گویا اولین زیارت بود در شوق وصل، و آخرین زیارت بود در غنیمت دانستن فرصت و ترس فراق. فراقی که سال‌های بعد، با بارهای سنگین حکومت اسلامی ایجاد شد و شعله‌اشتیاق زیارت را فروزان‌تر کرد.

چه می‌دانیم که در این ارتباط مراد و مرید و امام و مأوم چه گذشته و می‌گذرد. آنچه مسلم است و باید به‌خاطرش شکرگزار محضر الهی و آستان بوس حضرت رضا باشیم، نعمت ولایت چنین رهبر فاضل و حکیم و شجاعی است که به‌حق از بزرگ‌ترین عنایات علی بن موسی الرضا علیه‌آل‌التحیة‌والثنا به مردم ایران و جمیع مسلمین و مستضعفین جهان بوده و هست.

برای شکر حقیقی این نعمت، باید از محضر این شاگرد برجسته قرآن و اهل بیت، بهترین استفاده را ببریم؛ چه در عمل و با زندگی مجاهدانه و ولایی، چه در فکر و اندیشه و با آموختن معارف ناب اسلامی از این سرچشمه پاک و جوشان. وجود سراسر نور ثامن‌الحجج از ابعاد مختلف دریای معرفت است؛ زندگی سراسر مبارزه و جهاد امام، احادیث روایت‌شده از آن حضرت، و آموزه‌ها و معنویات نهفته در زیارت ایشان، معارفی است که می‌تواند فرد و جامعه را به سعادت دنیا و آخرت برساند.

زندگانی ائمه معصومین علیهم‌السلام از موضوعات مورد توجه ویژه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است و مجموعه صهبا تلاش کرده، نگاه مترقی و سازنده ایشان به دوران حیات و مبارزات آن حضرات را در کتاب‌های «خَلَقَاتِ انسان ۲۵۰ ساله» به مخاطبان و تشنگان این معارف تقدیم کند. طبعاً در کنار این محصول جامع و

کلی، می‌توانیم محصولات جزئی و خاص‌تری نسبت به برخی از دوره‌های حیات ائمه اطهار، مانند دوران امیرالمؤمنین علیه السلام یا دوران امام رضا علیه السلام داشته باشیم. در دوره قبل مدیریت آستان قدس رضوی، اداره امور زائران غیر ایرانی آستان پیشنهاد داد که مجموع آنچه در حلقات انسان ۲۵۰ ساله در ارتباط با امام رضا علیه السلام آمده است، در کتاب مستقلی، برای استفاده زائران غیر ایرانی حرم، به چند زبان مورد نظر، ترجمه و منتشر شود.

این پیشنهاد انگیزه‌ای شد که بر چنین محصول مستقلی، کار شود و با افزودن مطالبی که مجال آمدنشان در حلقات انسان ۲۵۰ ساله نبوده، کتابی مختص به معارف رضوی از بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، تقدیم زائران و شیفتگان امام رئوف شود.

این کتاب سه فصل دارد. فصل اول، مطالبی است درباره زیارت؛ برگرفته از توصیه‌های معظّم‌له درباره آداب زیارت و مغتنم دانستن فرصت زیارت و توجه به ادعیه و معارف وارده در این باب.

فصل دوم، نکاتی است از سیره سیاسی مبارزاتی امام رضا علیه السلام در دوران حیات مبارکشان، با همان رویکرد انسان ۲۵۰ ساله. مطالب این فصل با استفاده از مباحث طرح شده در مجموعه حلقات انسان ۲۵۰ ساله تنظیم شده است.

فصل سوم، مجموعه‌ای است از مواعظ و احادیث نقل شده از امام رضا علیه السلام که معظّم‌له در سخنرانی‌های مختلف یا ابتدای دروس خارج فقه خود خوانده و به اختصار شرح داده‌اند.



خدا را شکر که دل هایمان را متوجه امام رئوف فرمود
تا از راه دور یا نزدیک، زائر بارگاه منورش باشیم.
پروردگارا! باز هم مرا به سفره فیضت راه دادی،
پس از آنچه به گدایان درگاهت وعده داده ای محرومم مکن..

❖ مَوْلَايَ! قَدْ تَكَرَّرَ وَقُوفِي لِضِيَافَتِكَ ❖
❖ فَلَا تَحْرِمْنِي مَا وَعَدْتَ الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَسَالَتِكَ.. ❖

❖ فَرَاذِي از دعای پس از زیارت امام رضا علیه السلام ❖

خردادماه ۱۴۰۰

صبا

✦ عرض سلام به محضرامام رضا عليه السلام ✦

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی وَلِيِّكَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَدَدَ مَا فِي عِلْمِكَ

صَلَاةً دَائِمَةً بِدَوَامِ مُلْكِكَ وَ سُلْطَانِكَ

اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ عَلٰی وَلِيِّكَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَدَدَ مَا فِي عِلْمِكَ

سَلَاماً دَائِماً بِدَوَامِ مَحَبَّتِكَ وَ عَظَمَتِكَ وَ كِبَرِيَّائِكَ ۱۳۹۴/۱/۱

مَضْجَع (آرامگاه) علی بن موسی الرضا سلام الله علیه مَطَاف (محل طواف) ملائکه آسمان هاست؛

محل حضور توجهات الهی است. ۱۳۹۳/۶/۱۶۰

دل های عاشق پروانه وار از اکناف کشور و خارج از کشور سیر می کنند،

پرواز می کنند تا خودشان را به آن سرچشمه زلال معنویت برسانند، ۱۳۶۷/۹/۱۷،

و با حضرت ملاقات کنند.

آنجا یک موجود و روح والایی حضور دارد،

به این حضور توجه کنید.

هرچند آن کسی که می خواهید با او ملاقات کنید را به چشم نمی بینید،

لیکن به چشم دیدن که لازمه ملاقات نیست.

او هست، و سخن شما را می شنود و حضورتان را می بیند.

با او حرف بزنید،

این می شود «زیارت»؛

زیارت یعنی «ملاقات» ۱۳۸۲/۱/۶۰



❖ منطق و عواطف ❖

اساس حرکت عمومی تشیع از روز اول تا امروز، علاوه بر منطق قوی بر پایه عواطف هم بوده است؛ یعنی در کنار عقل، عشق حضور جدی داشت و برای همین هم حرکت تشیع نابود نشد و از بین نرفت؛ و الا باید بارها در امواج متلاطم سیاست‌های معارض، متعرض و عنادآلود^۱ نابود شده بود. منطق قوی هست، صرف عواطف نیست؛ اما منطق تنها هم نیست، عواطف هم با آن درآمیخته است. این از آن جاهایی است که عقل و عشق باهم می‌سازند. آن عشق‌های دنیوی طور دیگر است که گفت: «با عقل، آب عشق به یک جو نمی‌رود»^۲. در عشق‌های دنیوی، عقل و عشق هیچ‌وقت باهم نمی‌سازند. هر جا عقل هست، عشق نیست، اگر عشق بود، عقل نیست؛ اما در این عشق معنوی، عقل و عشق مکمل همدیگرند.

۱. مخالف، مزاحم و همراه با دشمنی

۲. با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود / بیچاره من که ساخته از آب و آتش (استاد شهریار)

لذا شما در رفتار علویون؛ یعنی شیعیان امیرالمؤمنین و همان‌هایی که پیغمبر اکرم در موردشان فرمود: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۱، می‌بینید که احساسات عاطفی شدید و پُرشوری نسبت به امیرالمؤمنین وجود داشته است. این زیارت‌ها که زائرانی از یک نقطه دنیا با شوق و ذوق راه می‌افتادند و خود را به صحرای نجف یا به کربلای آن روز می‌رساندند، همه مشکل‌دار و خطرناک بود. یا از مناطق حجاز خود را به توس و تربت امام رضا رساندن، چیزهایی است که جز با نیروی عشق امکان‌پذیر نیست. عَقلاً این‌طور جاها نمی‌توانند آن حرکت لازم را انجام دهند. ۱۳۸۷/۷/۲۰

[بنابراین] تفکر اهل بیت و تفکر شیعی ترکیبی است از عقل و عاطفه، ترکیبی است از ایمان و عشق؛ ترکیب این دو، آن چیزی است که در سایر فرق اسلامی، خلأ آن محسوس است؛ سعی هم می‌کنند گاهی به نحوی این خلأ را پُر کنند، [اما] نمی‌شود. چه کسی مثل خاندان پیغمبر - این عناصر برجسته، ممتاز، نورانی، ملکوتی - وجود دارد در بین معتقدات^۲ شعب دیگر اسلامی، که این‌طور مردم به آنها عشق بورزند، با آنها تعامل کنند، با آنها حرف بزنند، به آنها سلام کنند و از آنها ان‌شاءالله جواب بشنوند؟ چه‌کسی دیگر وجود دارد؟ این است که این فرصتی است در اختیار پیروان اهل بیت، این زیارت ائمه علیهم‌السلام این معاشقه معنوی با این بزرگواران، این زیارت‌های سرشار از مفاهیم عالی و ممتاز که در اختیار ماست، [یک فرصت است]. ۱۳۹۴/۹/۹۰

هیچ‌چیزی برای ملت ما از این مؤثرتر نیست که معارفی را درک بکنند که گویندگان آن، برای آنها شناخته‌شده هستند به جانشینی پیغمبر و اتصال به مقام

۱. رجال الکشی / جابرین عبدالله انصاری / ص ۲۱۲ / شماره ۸۶

۲. عقاید، باورها

ربوبی و اتصال به منبع وحی الهی؛ یعنی ائمه علیهم السلام. کدام منبع برای اسلام و معارف اسلامی از این بهتر و متقن تر؟ و سرچشمهٔ اینها همین زیارات و همین دعاهاست. ..وقتی این دعاها و زیارتها در زمان ائمه علیهم السلام خوانده می شد و خود این بزرگواران آنها را می خواندند، مردم می ایستادند اطراف ایشان، گرد می آمدند، گوش می کردند، تحت تأثیر قرار می گرفتند، اشک هایشان جاری می شد. در دعای عرفه و بعضی دعاهای دیگر ببینید؛ در روایات وارد شده که حضرت ابن مناجات را، این دعا را می خواند، [درحالی که] انبوه جمعیت در اطراف این متکلم به وحی الهی، حلقه زده بودند و گوش می کردند و اشک می ریختند و گریه می کردند. مقصود از دعا و زیارات همین انقلاب روحی و فکری، هر دو است. ۱۳۶۷/۹/۱۷۰

❖ زیارت نامه ❖

هنگامی که انسان به ملاقات کسی می رود، با او سلام و احوالپرسی می کند؛ همین، در ملاقات روح مطهر ائمه علیهم السلام و اولیای الهی لازم است.

باید سلام و عرض ادب کرد. به هر زبانی، حتی به همین زبان معمولی خودمان هم می شود. اگر فارسی، اگر ترکیب و اگر گیلکی، می توانیم به همان زبان حرف بزنیم تا آداب ملاقات و زیارت صورت گیرد. البته اگر بخواهیم با یک بیان شیوا و مضامین خوب حرف بزنیم، آن بیان، همین زیارت هایی است که ائمه به ما یاد داده اند؛ مثل زیارت امین الله که درواقع غیر از چند کلمه اولش که زیارت است، بقیه اش دعاست؛ یا زیارت جامعه که زیارت بسیار پرمضمون و پرمطلبی است. اگر اینها را بخوانید و به معنایش توجه کنید و با حضرت با این بیان حرف بزنید، عیبی ندارد. مثل این است که جمعی هستند و می خواهید به دیدن انسان بزرگی بروید، یک نفر از شما متن زیبایی را می نویسد و شخصی ازطرف بقیه این متن را می خواند. این زیارت ها مثل همان متنی است که برای شما نوشته اند. ۱۳۸۲/۱/۶

بعضی دنبال سند می گردند برای بعضی از این زیارت ها؛ من عرض می کنم بدون سند هم این زیارت ها را می شود خواند. خب ما وقتی بخواهیم با اینها حرف بزنیم، با چه زبانی حرف بزنیم؟ کی می توانیم با این فصاحت، با این بلاغت، با این شیوایی کلمات پیدا کنیم، ترکیبات پیدا کنیم، مفاهیم پیدا کنیم در ذهن خودمان و با اینها حرف بزنیم؟ این زیارت ها خیلی خوب است. این زیارت ها و زیارت نامه هایی که در اختیار ما هست، واقعاً یکی از چیزهای مغتنمی است که بحمدالله در مکتب ما وجود دارد. ۱۳۹۴/۹/۹۰

زیارات ما دو گونه است - دعاها هم همین طور - یک نوع زیاراتی است که جنبه

معرفتی‌اش بر جنبهٔ توسل و ارتباط غلبه دارد، یک نوع هم زیاراتی است که جنبهٔ توسل و ارتباطش بر جنبهٔ معرفتی غلبه دارد.

در زیارت‌ها، زیارت جامعه از نوع اول است؛ یعنی از اول که شروع می‌شود - «الْسَّلَامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَ مُحْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنِ الرَّحْمَةِ» - جز بخش آخرش که یک مقدار حالت توسل دارد، همه‌اش جنبهٔ معرفتی دارد. ۱۳۸۴/۵/۱۸ این زیارت جامعه مجموعه‌ای از معارف اسلامی است، چه دربارهٔ ائمه و چه حتی دربارهٔ مسائلی که به اسلام مربوط است، ولو نه ویژه ائمه، «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ أُسْرَتِی أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُکُمْ أَنِّی مُؤْمِنٌ بِکُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ کَافِرٌ بِعَدُوِّکُمْ وَ بِمَا کَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِکُمْ وَ بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَکُمْ ... مُؤْمِنٌ بِسِرِّکُمْ وَ عَلَانِیَّتِکُمْ وَ شَاهِدِکُمْ وَ غَائِبِکُمْ ... بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ نَفْسِی کَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِکُمْ وَ أَحْصِی جَمِیلَ بَلَانِکُمْ وَ بِکُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْکُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا بِکُمْ مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلْکَاتِ وَ مِنَ النَّارِ بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی وَ نَفْسِی بِمُؤَالَاتِکُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِینِنَا وَ أَصْلَحَ مَا کَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْیَانَا وَ بِمُؤَالَاتِکُمْ تَمَّتِ الْکَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَ انْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ»^۱

بینید چه معارفی، چه حقایقی. کتابی مشحون از حکمت. ۱۳۶۷/۹/۱۷۰

۱. «پدر و مادر و اهل و دارایی و طایفه‌ام به فدای شما، خدا و شما را گواه می‌گیرم که من شما و آنچه شما به آن ایمان آوردید را باور دارم و نسبت به دشمنان و آنچه را شما به آن کفر ورزیدید کافر، آگاه‌شده (بیناشده) به مقام شما و به گمراهی آنکه با شما مخالفت کرد، هستم ... به نهان و آشکارتان و حاضر و غایبتان ایمان دارم ... پدر و مادر و جانب به فدای شما، چگونه ثنای نیکوی شما را وصف کنم و آزمایش‌های زیبای شما را بشمارم، خدا ما را به وسیلهٔ شما از خواری درآورد و غم‌های غرق‌کننده را از ما زدود و ما را از پرتگاه هلاکت‌ها و آتش دوزخ رها نمود، پدر و مادر و جانب به فدای شما، خدا در پرتوی دوستی شما، دستورات دینمان را به ما آموخت و از دنیایمان آنچه فاسد شده بود، اصلاح کرد و به موالات (پیوستگی و هم‌جبهگی) با شما دین کامل شد، و نعمت بزرگی یافت، و جدایی به گردهمایی رسید.»

شما اگر وقت کردید، همه اش واگروقت نکردید، یک یا نصف صفحه اش را بخوانید؛ اما توجه داشته باشید که این، متنی است که خیلی خوب و زیبا تنظیم شده است. درحالی که متن را می خوانید، متوجه باشید که خطاب به چه کسی می خوانید. ۱۳۸۲/۱/۶

زیارت مخصوص امام رضا علیه السلام - که آن هم به احتمال قوی از حضرت هادی علیه السلام است - عکس زیارت جامعه است؛ جنبه معرفتی اش مغلوب جنبه توسل است.

بخش اولش صلوات بر پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام است که خود این صلوات نکته خیلی مهمی در دعاها و زیارات است. بهترین وسیله توسل و تقرب، صلوات به ائمه علیهم السلام است؛ چون هم ائمه را خوشحال می کند، هم خدا را خوشحال می کند، هم خود انسان را که اینها را دوست دارد، خوشحال می کند.

قسمت دوم، سلام به حضرت رضاست. وقتی یک نفر به دوستش می رسد، اکتفا نمی کند که بگوید سلام علیکم؛ دلش می خواهد این سلام را تکرار کند. «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ». نکته این زیارت در کلمات معرفتی نیست؛ نکته اش در همان نفَس سلام است با القاب و خصوصیات مختلف. یا مثلاً وقتی در زیارت وارث می گوئیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ»، کلمه وارث انبیا یک حقیقت بیشتر نیست؛ البته قابل تفکیک است، اما نکته اش یک چیز است، مقصود سلام است، مرتب می خواهد سلام کند. این زیارت هم بیشتر توسل و ارتباط و اتصال است. .. منتها اینها را همین طور خواندن و تکرار کردن و نفهمیدن، جالب نیست. .. آن توسل و ارتباط قلبی و تضرع،

بدون معرفت، سطحی است؛ اما با معرفت و عمق، تمام نشدنی است. هرچه انسان تضرع می‌کند، بیشتر میل به تضرع پیدا می‌کند، آن وقت خود آن هم باز معرفت می‌دهد؛ یعنی تأثیر معرفت و محبت، تأثیر متقابل است. معرفت، محبت را زیاد می‌کند؛ محبت هم وقتی قدری زیاد شد و توسل ایجاد شد، معرفت را بیشتر می‌کند؛ لذا روی هم اثر می‌گذارند. ۱۳۸۴/۵/۱۸

اجازه بدهید جملات اول زیارت امین‌الله را درمقابل این قبر مطهر و پاک، خطاب به امام تکرار کنیم و از مضامین آن الهام بگیریم.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ»

سلام بر تو ای امین خدا در زمین! ای علی بن موسی الرضا! ای کسی که بار امانت الهی را بر دوش گرفتی و صحیح و سالم به مقصد رسانیدی.

ای علی بن موسی الرضا! ای حجت خدا بر مردم! ای کسی که خدا در روز قیامت به وسیله تو بر انسان‌ها احتجاج خواهد کرد. تو با صبر، با فداکاری، با جهاد، با شهادت، نشان دادی که شیعیان تو باید چگونه عمل کنند.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَعَمِلْتَ بِكِتَابِهِ، وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جَوَارِهِ، فَقَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ، وَالزَّمَ أَعْدَاءَكَ الْحُجَّةَ مَعَ مَا لَكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ»^۱

ای امام علی بن موسی الرضا! ای امام هشتم! ای کسی که میراث خاندان شما جهاد است و جهاد است، من درمقابل قبر تو و مزار تو شهادت می‌دهم؛ با همه وجودم گواهی می‌دهم که تو در راه خدا مجاهدت کردی، آن چنانی که شایسته بود،

۱. مفاتیح الجنان / زیارت امین‌الله

آن چنانی که ممکن بود. تمام نیروی خود را به کار بردی برای اینکه بتوانی وظیفه مجاهدت در راه خدا را انجام بدهی. از همه امکانات خود استفاده کردی برای جهاد در راه خدا. ای امام! این مجاهدت یک روز و یک ساعت، یک هفته و یک ماه و یک سال و چند سال نبود، این مجاهدت سراسر عمر تو را دربرگرفت. .. آن قدر مجاهدت کردی تا جان بر سر این مجاهدت دادی. «وَالزَّمَّ أَعْدَاءَكَ الْحُجَّةَ» ۱۳۵۷/۹/۱۹۰ خدا با مرگ پرافتخار تو، حجت را بر دشمنان تو تمام کرد. نشان داد که تو بر حقی، نشان داد که راه تو راه درستی است، نشان داد که انسان های مؤمن چگونه باید زندگی بکنند. ۱۳۵۹/۸/۹۰

❖ حرف دل .. ❖

اگر زیارت نامه را خواندید، حرفی که باید به حضرت بزنید، زده‌اید. اگر معنایش را ندانستید و سختتان بود، حرف خودتان را به زبان خودتان با حضرت بزنید. این حرف زدن حتی اگر با لب هم نباشد، اشکال ندارد. گفت:

گوش کن بالِبِ خاموش سخن می‌گویم

پاسخم گوبه زبانی که میان من و توست^۱

با دل حرف بزنید. البته طبعاً دل باید جمع و مشغول به همین مخاطب باشد. اگر به جاهای دیگر اشتغال پیدا کرد و سرگرم اطراف، آیینه‌کاری و بالا و پایین و این آمد و فلانی رفت و این چیزها شد، دیگر وصل نمی‌شود. به اندازه دو یا پنج دقیقه هم که شده، سعی کنید دل را از بقیه شاغل‌ها فارغ^۲ و به آن معنویتی که در آنجا حضور دارد، متصل کنید و حرفتان را هم بزنید.

..اگر این‌طور سلام و زیارت کردید، ان شاء الله امید اینکه قبول شود، خیلی زیاد است؛ یعنی فیض این زیارت به شما می‌رسد. البته در حرم مطهر، چه داخل خود حرم، چه بیرون حرم در رواق‌ها و صحن‌ها و هرجا که هستید، اگر بتوانید دل را وصل کنید، این، نزدیکی است. بعضی خیال می‌کنند حتماً باید بروند به ضریح بچسبند! .. بعضی‌ها چسبیده‌اند به ضریح، اما دلشان اصلاً متصل به امام رضا نیست. یکی هم ممکن است دورتر باشد، اما دلش متصل باشد، این خوب است. در این حرم - یا داخل رواق یا صحن مطهر - عبادت خدا را هم انجام دهید و با خدا در این مکان هم حرف بزنید. ثواب این کار بیش از مکان‌های دیگر است.

۱. هوشنگ ابتهاج

۲. دل را از باقی چیزهایی که آن را به خود مشغول می‌کند، آزاد کنید.

ثواب که می‌گوییم، منظورم همان فیضی است که بر اثر ارتباط با ذات مقدس پروردگار به انسان می‌رسد.

ما مثل یک ظرف خالی هستیم. این ظرف خالی باید پُر شود. با چه چیزی آن را پُر می‌کنیم؟ فیض الهی همان قطره قطره معنویت و روحانیت و نورانیت است که باید تدریجاً در این ظرف ریخته شود، به شرطی که یکباره آن را خالی نکنیم. گناه که بکنیم، همه این لطف‌های الهی خالی می‌شود. باید این ظرف وجود را با این تفضّلات الهی پُر کرد. بنابراین در داخل حرم، نماز قضا، واجب، مستحبی و نماز برای پدر و مادر بخوانید، ذکر و لا اله الا الله و تسبیحات اربعه بگویید. در داخل حرم هم که نشسته‌اید، باز ذکر بگویید. البته به شرطی که دل وصل باشد. اگر دل وصل نباشد، فایده‌ای ندارد. اگر دل متصل بود، کمترین عمل نیز فایده می‌رساند.

ان شاء الله خداوند به بنده و به همه شما توفیق دهد. ۱۳۸۲/۱/۶

❖ به نیابت از آقا.. ❖

بنده در سابق دوستی داشتم، آمد مشهد. دید ما می‌رویم حرم زیارت می‌کنیم، برمی‌گردیم، گفت من خواهش کوچکی از تو دارم و آن این است که وقتی از حرم می‌آیی بیرون - آدم وقتی که از حرم می‌آید بیرون، برمی‌گردد و سلام می‌کند - همان سلام برای من باشد. خب، به نظرمان چیز خیلی زیادی نیامد، گفتیم خب باشد، قول دادم، تعهد کردم، حتی حالا هم بعد از سی سال، سی و پنج سال که گذشته از آن وقت، شاید هم بیشتر، هروقت من از حرم می‌آیم بیرون، آن برادر یادم می‌آید. حالا ما آن قدر توقع نمی‌کنیم، هرکدام از شما که تشریف بردید، یک مرتبه سلامی خدمت حضرت از طرف ما عرض کنید. ۱۳۶۷/۹/۱۷

❖ زندگی امام رضا علیه السلام ❖

❖ نگاهی گذرا بر زندگانی علی بن موسی الرضا ❖

اگرچه در زندگی مبارک ائمه علیهم السلام در طول ۲۵۰ سال دوران امامت، نقاط برجسته و ممتاز زیاد است که هرکدام از اینها درخور آن است که مورد تحلیل و توجه و تفسیر و بازبایی قرار بگیرد، ولی دوران امام هشتم سلام الله علیه یکی از برترین دوران ها در

این زمینه است. ۱۳۹۳/۶/۱۶۰

عمر مبارک امام رضا سلام الله علیه تقریباً پنجاه و پنج سال بوده است - یعنی از سال ۱۴۸ که سال شهادت امام صادق علیه السلام [و ولادت امام رضا] است تا سال ۲۰۳ - تمام زندگی این بزرگوار با همه عظمت ها و عمق ها و ابعاد گوناگونی که می شود برای آن ذکر کرد و تصویر کرد، در همین مدت عمر نسبتاً کوتاه انجام گرفته است. از این مدت پنجاه و پنج سال، نزدیک به بیست سال - تقریباً نوزده سال - مدت امامت این بزرگوار است؛ اما همین مدت کوتاه را که ملاحظه می کنید، تأثیری که در واقعیت دنیای اسلام گذاشت و به گسترش و عمقی که به معنای حقیقی

اسلام و پیوستن به اهل بیت علیهم السلام و آشناسدن با مکتب این بزرگواران انجامید،

یک داستان عجیبی است، یک دریای عمیقی است ۱۳۹۲/۶/۲۶

شروع امامت امام هشتم سلام الله علیه در دوران سلطه قاهرانه هارون الرشید بود؛ و بعد از شهادت مظلومانه موسی بن جعفر در زندان، و فشار عجیبی که بر هرکسی که اندکی از خواسته های دستگاه حکومت سرپیچی می کرد، برقرار بود. در یک چنین موقعیتی امام هشتم سلام الله علیه به امامت رسیدند.

این بزرگوار توانستند در همان شرایط دشوار، خط روشن سیره نبوی و معارف قرآنی و اسلامی را بین جامعه مسلمین توسعه بدهند و دل ها را به مکتب اهل بیت و به خاندان پیغمبر نزدیک کنند. تا نوبت می رسد به مأمون و ماجرای اصرار و فشار فراوان برای کشاندن آن بزرگوار از مدینه به مرو، به خراسان که مرکز سیاست عباسی بود. آن روز مرو پایتخت حکومت عباسی بود؛ یعنی مرکز حکومت را از بغداد منتقل کرده بودند به مرو، که البته بعداً دوباره برگشت به بغداد.

تفصیل خواسته های مأمون و دستگاه خلافت از اینکه انگیزه او از این دعوت و از این فشار و این اصرار و کشاندن امام هشتم چه بود، طولانی است. او یک محاسبه ای کرده بود که این محاسبه صرفاً سیاسی بود و برای تحکیم پایه های قدرت [خود]، و به ضعف کشاندن حرکت معرفت اهل بیت علیهم السلام و کاری که این بزرگوارها می کردند. در مقابل این حرکت سیاسی و زیرکانه مأمون، امام هشتم سلام الله علیه یک برنامه مدبرانه الهی را طراحی کردند و عمل کردند و پیش بردند که نه فقط خواسته های دستگاه خلافت برآورده نشد، بلکه درست به عکس، موجب رواج و گسترش فکر معارفی قرآنی و منتسب به اهل بیت در اقطار دنیای اسلام شد؛

یک حرکت عظیم، با توکل به خدای متعال، با تدبیر الهی، با آن نگاه نافذ وَلَوَى^۱.
امام هشتم سلام الله علیه توانستند این نقشهٔ خصمانهٔ دستگاه سیاسی قاهر^۲ و
هتاک و ظالم را درست به عکس و در جهت منافع حق و حقیقت برگردانند. این یک
فصل برجسته‌ای از تاریخ ائمه علیهم السلام است. ۱۳۹۳/۶/۱۶۰

۱. نسبت داده شده به ولی

۲. چیره، غالب

❖ راه شناخت صحیح زندگانی علی بن موسی الرضا ❖

زندگی هر شخصیتی عبارت است از آن خطی که در دوران عمر خود آن را تعقیب کرده است. ..زندگی او مبارزهٔ اوست، هدف اوست، تلاش و مجاهدت و فعالیت اوست؛ چیزی که سرپای ده‌ها سال عمر او را تشکیل می‌دهد. ما باید با این نگاه به زندگی ائمه علیهم السلام بنگریم. ۱۳۵۹/۶/۳۰ و این، بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران، ممکن نیست.

بنده شخصاً علاقه‌ای به این بُعد و جانب از زندگی ائمه علیهم السلام پیدا کردم، و بد نیست این را عرض کنم که اول بار این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت بار یک امتحان و ابتلای دشوار پیدا شد. اگرچه قبل از آن به ائمه به صورت مبارزان بزرگی که در راه اعلای^۱ کلمهٔ توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری می‌کردند توجه داشتم، اما نکته‌ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد، این بود که زندگی این بزرگواران، علی‌رغم تفاوت ظاهری – که بعضی، حتی میان برخی از بخش‌های این زندگی احساس تناقض کردند – در مجموع، یک حرکت مستمر و طولانی است که از سال دهم، یازدهم هجرت شروع می‌شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند و به سال دویست و شصت – که سال شروع غیبت صغری است – در زندگی ائمه خاتمه پیدا می‌کند.

این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیتند. شک نمی‌شود کرد که هدف و جهت آنها یکی است. ..ائمه از لحظهٔ وفات رسول‌الله تا سال دویست و شصت، در صدد بودند که حکومت الهی را در جامعهٔ اسلامی به وجود بیاورند. ..همهٔ کارهای ائمه علیهم السلام غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلای نفس یک انسان

۱. بلندکردن، بالا بردن

و قرب او به خداست - بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ^۱ - یعنی درس، حدیث، علم، کلام، مُحاجه با خَصوم^۲ علمی، با خَصوم سیاسی، تبعید، حمایت از یک گروه و رد یک گروه، در این خط است. برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. ۱۳۶۵/۴/۲۸.

پس شما وقتی که زندگی ائمه را در یک خط مستمر و در یک نگاه کلی می‌نگرید، می‌بینید که ائمه اگرچه بعضی صلح کردند، بعضی جنگ کردند، بعضی سکوت کردند، بعضی قیام کردند، بعضی با خلیفه زمانشان درشت صحبت کردند، بعضی نرم صحبت کردند، بعضی عبادت کردند، بعضی هجرت کردند، بعضی زندان رفتند، بعضی تبعید شدند، با اینکه حالات و کیفیات زندگیشان مختلف است، در مجموع یک خط واحدند، یک حرکت واحد را به وجود می‌آورند و تکمیل می‌کنند. [آن وقت] اگر می‌خواهید زندگی امام رضا را درست بفهمید، باید در کل این حرکت به آن نگاه کنید، و الا اگر بخواهید زندگی امام رضا را بریده از زندگی موسی بن جعفر و بریده از زندگی امام جواد نگاه کنید، اصلاً نمی‌فهمید. ۱۳۶۰/۹/۲۶.

۱. میان او و پروردگارش

۲. جمع خصم، دشمنان

■ سیره مبارزاتی علی بن موسی الرضا؛ «پیشینه مبارزه» ■

چند امام - از امام صادق تا امام جواد علیهم السلام - در یک دوران بحرانی تاریخ اسلام، [زندگانی را] گذرانیدند. بنی امیه^۱ از بین رفتند، نهضت عظیم تشیع که از روزگار امام مجتبی صلوات الله علیه مبارزه سیاسی پنهانی را آغاز کرده بود، توانست با تکان های شدید، حکومت ننگین بنی مروان را زایل کند و آرزو و امید یک حکومت الهی را در دل مردم مستضعف مسلمان آن روز زنده کند. بعد از رفتن بنی امیه، بنی عباس^۲ با شعارهای علویان روی کار آمدند، اما در عمل، بنی عباس هم کاری جز کار بنی امیه نکردند و راهی جز راه آنها نرفتند. و مبارزه ائمه ما علیهم السلام، مبارزه امام صادق و امام موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی الرضا، دوباره آغاز شد که فصل عجیبی از تاریخ اسلام است... برای اینکه برسیم به این قسمت من مقداری از جلو شروع می کنم.

امام هفتم در دوران هارون دست به یک مبارزه تند زده بود. مبارزه ائمه علیهم السلام از یک نقطه آرامی شروع می شد، تدریجاً اوج می گرفت، اما گاهی در اوج مواجه می شد با ضربات و لطمات کوبنده ای، لذا مبارزه افت می کرد و مجدداً شروع می شد و به همین ترتیب، تمام عالم اسلام را با تبلیغاتی که در طول زمان با شیوه های گوناگون به راه می انداختند، متوجه حقانیت راه علویان می کردند و آرزوی اسلام واقعی را در

۱. سلسله بنی امیه در سال ۴۱ ه. ق و با تصاحب مقام خلافت امام حسن مجتبی به وسیله معاویه بن ابی سفیان تأسیس شد. معاویه با تعیین یزید به جانشینی خود، خلافت را موروثی کرد. بعد از مرگ یزید، فرزندش از خلافت کناره گیری کرد و مروان بن حکم، فرد دیگری از خاندان بنی امیه، به خلافت رسید. خلافت در میان فرزندان او تا سال ۱۳۲ ه. ق دست به دست شد. خلفای بعد از مروان به بنی مروان معروف هستند.

۲. جمعی از نوادگان عباس، عموی پیامبر اکرم بودند. این عده چون جایگاه اجتماعی نداشتند هنگام مبارزه علیه بنی امیه در کنار ائمه بودند، اما به محض اینکه توانستند، ائمه را کنار زده حکومت را غصب کردند. آنها با استفاده از علاقه مردم به اهل بیت مردم را فریب داده و علیه بنی امیه شوراندند. بنی عباس در جریان این مبارزه دست به جنایت های زیادی زدند که هرگز مورد تأیید ائمه نبود. سلسله بنی عباس از سال ۱۳۲ ه. ق تا سال ۶۵۶ ه. ق حکومت کردند.

دل مردم زنده می کردند. دوران موسی بن جعفر درحقیقت یکی از دوره های تند مبارزه با بنی عباس بود، از مبارزات تند آل علی علیهم السلام بود. آن قدر مبارزات موسی بن جعفر شدید بود که هارون الرشید طاقت نیاورد و مجبور شد موسی بن جعفر را به زندان ابد محکوم کند. اینکه شما شنیدید که موسی بن جعفر چهار سال یا هفت سال یا چهارده سال در زندان ماندند، این چهار سال زندان نیست، حبس ابد است. منتها محکوم به حبس ابدی که در اثنای دوران زندان برای زندانبانان - یعنی حکام وقت - غیرقابل تحمل می شود و آنها مجبور می شوند او را در زندان به شهادت برسانند.

اختناق عالم اسلام به وسیله هارون، اختناق شدید و غلیظی بود. ۱۳۵۹/۶/۳۰ هارون یک جوانی بود وقتی به خلافت رسید، یک جوان مغرور متکبر، ضمناً سیاست مدار بسیار مقتدری بود. هارون زمان موسی بن جعفر پیرمردی نبود، جوانکی بود؛ جوان بیست و پنج، شش ساله ای حدوداً. ۱۳۶/۲/۲۶ وقتی نگاه کرد، یک نقطه خطرناک را از همه لازم العلاج تر دید و آن موسی بن جعفر بود. .. مصمم شد که موسی بن جعفر را از بین ببرد. اما متقابلاً امام هم وضعی به وجود آورده بود که این کار برای دستگاه حکومت آسان نبود. دُعا^۱ امام در اقطار عالم اسلامی بودند. و من تصور می کنم اگر این طاغیه^۲ بنی عباس نبود، امام موسی بن جعفر دست به عملی می زد که در سرنوشت عالم اسلام تأثیر می گذاشت. ۱۳۶/۱۳/۹ لذا هارون تصمیم گرفت که این خطر را از پیش پای خودش بردارد.

البته مرد سیاست مداری بود؛ این کار را دفعتاً انجام نداد. اول مایل بود که به شکلی غیر مستقیم این کار را انجام بدهد. بعد دید بهتر این است که موسی بن جعفر را به زندان

۱. جمع داعی، کسی که مردم را به مذهب و دین خود فرا می خواند.

۲. بسیار ستمگر، گردنکش

بیندازد، شاید در زندان بتواند با او معامله کند، به او امتیاز بدهد، زیر فشارها او را وادار به قبول و تسلیم بکند. لذا بود که دستور داد موسی بن جعفر را از مدینه دستگیر کنند. منتها طوری که احساسات مردم مدینه هم جریحه دار نشود و نفهمند که موسی بن جعفر چگونه شد؛ لذا دوتا مرکب و محمل^۱ درست کردند یکی به طرف بصره، یکی به طرف کوفه، که مردم ندانند که موسی بن جعفر را به کجا بردند، و موسی بن جعفر را آوردند در مرکز خلافت و در بغداد، آنجا زندانی کردند و این زندان، زندان طولانی‌ای بود.

..البته شخصیت موسی بن جعفر در داخل زندان هم همان شخصیت مشعل روشنگری بود، که تمام اطراف خودش را روشن می‌کرد.

ببینید، حق این است. حرکت فکر اسلامی و جهاد متکی به قرآن یک چنین حرکتی است، هیچ وقت متوقف نمی‌ماند، حتی در سخت‌ترین شرایط .. و این همان کاری بود که موسی بن جعفر کرد، و در این باره داستان‌های زیاد و روایات متعددی هست. یکی از جالب‌ترین آنها این است: سندی بن شاهک معروف - که می‌دانید زندان بانی بسیار غلیظ و خشن و از سرسپردگان بنی عباس و از وفاداران به دستگاه سلطنت و خلافت آن روز بود - زندان بانی موسی بن جعفر بود و در خانه خودش موسی بن جعفر را در زیرزمین بسیار سختی زندانی کرده بود. خانواده سندی بن شاهک گاهی اوقات از روزنه‌ای زندان را نگاه می‌کردند، وضع زندگی موسی بن جعفر آنها را تحت تأثیر قرار داد و بذر محبت اهل بیت و علاقه‌مندی به اهل بیت در خانواده سندی بن شاهک پاشیده شد. یکی از فرزندان سندی بن شاهک به نام کشاجم از بزرگان و اعلام تشیع است. دو نسل بعد از سندی بن شاهک، یکی از اولاد سندی بن شاهک، کشاجم است که از بزرگ‌ترین ادبا و شعرا و از اعلام تشیع در زمان خودش است که این را همه ذکر

۱. اتاقکی که معمولاً روی شتر سوار، و اطرافش را با پرده محصور می‌کردند و فرد داخل آن می‌نشست.

کردند؛ اسمش هم گشاجم السندی، از اولاد سندی بن شاهک است.

این وضع زندگی موسی بن جعفر است که زندان را موسی بن جعفر این طور گذراند. البته بارها آمدند در زندان حضرت را تهدید کردند، تطمیع کردند، خواستند آن حضرت را دل خوش کنند؛ اما این بزرگوار با همان صلابت الهی و با اتکای به پروردگار و لطف الهی ایستادگی کرد. مطربی را آوردند بلکه حضرت را گول بزند، شد علاقه مند به حضرت. زندانبانی را آوردند [سخت گیری کنند]، شد مرید حضرت. کسانی بعد از شهادت حضرت شهادت دادند، گواهی دادند که این بزرگوار عبادتش چه بود و چه بود و چه بود. غرض اینکه برای هارون نگهداری این زندانی در دسر بود؛^۱ این بود که دیگر طاقت نیاورد و حضرت را در داخل زندان مسموم کرد. ۱۳۶۰/۲/۲۶

یکی از تلخی های تاریخ زندگی ائمه، همین شهادت موسی بن جعفر است. البته می خواستند همان جا هم ظاهر سازی بکنند. در روزهای آخر سندی بن شاهک عده ای از سران و معاریف و بزرگان را که در بغداد بودند آورد اطراف حضرت، گفت ببینید وضع زندگی اش خوب است، مشکلی ندارد. حضرت آنجا فرمودند: «بله، ولی شما هم بدانید که اینها من را مسموم کردند».^۲

و حضرت را مسموم کردند با چند دانه خرما و در زیر بار سنگین غل و زنجیری که بر گردن و بر دست و پای امام بسته بودند، امام بزرگوار و مظلوم و عزیز، در زندان روحش به ملکوت اعلی پیوست و به شهادت رسید. ۱۳۶۴/۱/۲۳۰

۱. هارون بعد از دستگیری، امام را به بصره فرستاد و به حاکم آنجا که از نوادگان منصور دوانیقی بود، سپرد. این حاکم شیفته امام شد و ایشان را در اتاقی مناسب ساکن کرد. خبر به هارون رسید. هارون امام را به بغداد آورد و به دست یکی از نزدیکانش، یعنی فضل بن ربیع سپرد. مدتی بعد جاسوس هایش خبر آوردند که فضل نیز شیفته امام شده و بر امام سخت گیری نمی کند. لذا امام را از آنجا به زندانی زیر نظر پسر وزیرش، فضل بن یحیی برمی فرستاد. او هم مجذوب امام شد. هارون امام را به خانه سندی بن شاهک فرستاد و به دست او امام را مسموم کرد.

۲. امالی (صدوق) / مجلس التاسع والعشرون / حدیث ۲۰

■ سیره مبارزاتی علی بن موسی الرضا: «آغاز مبارزه در پوشش تقیه» ■

امام هشتم دوران‌های متعددی را در زندگی خودشان طی کردند. دوران اول، دوران هارون بود. ..هارون قلدر مستبد فاسق خودرأی ظالم، مغرور، سرمست، مست باده غرور و قدرت. ..بدانید قدرتی که آن روز هارون الرشید داشت، امروز در دنیا، این سیاستمداران و حاکمان و پادشاهان و رؤسای جمهور دنیاپرست، هیچ‌کدام ندارند؛ ابرقدرت‌های امروز، آن سلطنت و قدرت هارون الرشید مستبد آن روز را ندارند. یک چنین آدمی در رأس قدرت بود. در یک چنین شرایطی علی بن موسی الرضا علیه السلام امامت و بار امانت الهی را بر دوش می‌کشد و مبارزه خودش را شروع می‌کند؛ البته مبارزه تشکیلاتی و عاقلانه و آرام. بعضی‌ها خیال کردند که علی بن موسی الرضا علیه السلام در زمان هارون مشغول زندگی فردی و تنهای خودش بود؛ مسئله‌ای بگوید، درسی بگوید، چهارتا شاگردی تربیت کند؛ صددرصد این حرف و این فکر غلط است.

علی بن موسی الرضا مشغول مبارزه شد، منتها مبارزه زیرکانه توأم با تقیه، به طوری که بعضی از اصحاب آن حضرت - که می‌فهمیدند علی بن موسی الرضا چه می‌کند - به حضرت گفتند شما چطور جرأت می‌کنید این کارها را بکنید؟ این حرف‌ها را بزنید؟ این اقدامات زیرکانه را با استتار^۱ انجام بدهید؟ درحالی که از شمشیر هارون خون می‌چکد؛ «و سَيْفُ هَارُونَ يَقَطِرُ الدَّمَ»^۲. اما علی بن موسی الرضا

به مبارزه خودش ادامه داد. ۱۳۶۳/۹/۳۰

بعد از آنکه موسی بن جعفر شهید شدند، هارون الرشید فوراً به حاکم مدینه یک نامه‌ای نوشت. ..می‌دانست که بالاخره [امام] یک جانشینی دارد و آن جانشین

۱. پنهان شدن، پوشیدگی

۲. الکافی / کتاب الروضة / حدیث القیاب / حدیث ۳۷۱

برایش همان خطر موسی بن جعفر را به وجود خواهد آورد. لذا نامه نوشت به مدینه، بگرد در اولاد موسی بن جعفر - که اولاد هم زیاد دارد - ببین که چه کسی جانشین است و این جانشین چه کار می کند. تحقیقات کردند و گفتند که در اولاد موسی بن جعفر، آن که از همه به پدرش نزدیک تر بود و شایسته تر بود و مورد توجه بود، علی بن موسی است؛ او باید جانشینش باشد. فوراً [پیغام دادند] که زود ببینید علی بن موسی چه کار می کند.

گزارشی که از حاکم مدینه، بعد از مثلاً یک ماه، دو ماه به دست هارون رسید، این بود که ما درباره علی بن موسی تحقیق کردیم، دیدیم که این جوان به کارهای کوچک زندگی مشغول است. یک خروس و یک بز خریده، و اینها را برده در خانه و با همین ها مشغول به گذران زندگی است.^۱ خلاصه، دارد خروس داری و بزداری و دامداری می کند، آن هم در یک حد کوچک. حالا شاید هم [تعبیرشان] این بود که با همین ها بازی می کند. خیال هارون تخت شد، راحت شد. گفت الحمدلله، [این] پسر افتاده به فکر زندگی، آن هم چه زندگی کوچک حقیری، خروس و بز و اینها.

تقیه که شنیدید «التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي»^۲ یعنی این. یعنی کاری بکند که سر دشمن کلاه برود. دشمن خیال کند که این مشغول مبارزه با او نیست. این تقیه است. علی بن موسی الرضا که مطلع شده بود یک چنین گزارشی از هارون آمده و می خواهند زندگی او را درست بسنجند، فوری - به این معنای اصطلاحی - رفته بود داخل تونل، به این معنا که تقیه کرده بود. ظاهر کار را طوری درست کرده بود که گزارش چنینی برای هارون برود.

۱. بحارالانوار/ ج ۴۹/ کتاب تاریخ علی بن موسی / ابواب تاریخ الامام علی بن موسی الرضا/ باب ۹/ حدیث ۴/ ص ۱۱۴

۲. بحارالانوار/ ج ۷۲/ کتاب العشرة/ ابواب حقوق المؤمن / باب التقية و المداراة/ حدیث ۶۱/ ص ۴۱۱

خب، هارون دیگر تا آخر عمرش .. به علی بن موسی الرضا کاری نداشت. خیالش راحتِ راحت بود. ۱۳۶۰/۹/۲۶ این مسائلی که در بعضی از زبان‌ها هست که [خلفا] سرگرم بودند، نمی‌توانستند پیدا کنند، مسائل درستی نیست. هارون الرشید یک سیستم امنیتی و اطلاعاتی قوی در سراسر [قلمرو حکومت] اسلامی داشت، هرچه هم کوشش می‌کردند که هسته اصلی مبارزات را پیدا بکنند، ممکن نمی‌شد. ۱۳۵۹/۶/۳۰

امام هشتم هم در پوشش تقیه، تمام کارهای شئون امامت را انجام داد. شیعیان را جمع کردن، تعلیمات اسلامی به اینها دادن، قرآن و فرهنگ اسلامی به شکل درست را به اینها آموختن، اصحاب و هواداران را در سراسر عالم اسلام - که خیلی هم آن وقت بزرگ بود - جمع‌وجور کردن، با اینها مکاتبه کردن، از اینها کمک طلبیدن، اینها را نسبت به سرنوشت تشیع علاقه‌مند کردن. خراسان، آن وقت مثلاً مرکز شیعه بود، مصر مرکز شیعه بود، یمن همین‌طور، و بعضی جاهای دیگر همین‌طور، شاید عراق مثلاً، کوفه و بصره یک مقداری شیعه‌ها بودند، اینها را با یک پیوند معنوی فکری و مالی به هم متصل کردن. این کارهایی که ائمه ما می‌کردند، زمینه را برای یک حرکت کلی که به دنبالش حکومتی از آل علی تشکیل بشود و حکومت الهی باشد، فراهم می‌کرد. این کارها را هم امام شروع کرد. تا

هارون مُرد. ۱۳۶۰/۹/۲۶

■ سیره مبارزاتی علی بن موسی الرضا: «مبارزه علمی و تبلیغاتی» ■

علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه به چند نوع مبارزه مشغول بود و همه از چشم دشمن پوشیده بود. اول، مبارزه علمی و تبلیغاتی؛ اصل قضیه این بود که معارف اسلام زنده بشود.

همیشه اگر در یک جامعه اسلامی - چه در حال مبارزه و چه مانند امروز، پس از پیروزی - دشمن بتواند تفکر درست اسلامی را تحت الشعاع قرار بدهد و مردم را از اندیشه اسلامی بیگانه و دور بکند، موفقیت با دشمن بوده. کوشش ائمه ما علیهم السلام این بود که نگذارند آن اندیشه درست اسلامی و تفسیر درست قرآن از ذهن مردم دور بشود. هرچه متفکران و عالمان وابسته به دستگاه حکومت اموی و عباسی کوشش می کردند که مسیر فکر مردم را عوض بکنند، ائمه ما در مقابل تلاش می کردند که خط درست فکر اسلامی را ترسیم کنند. ۱۳۵۹/۶/۳۰۰

اسلام در دوران خلافت یعنی خلافت بنی امیه و بنی عباس از روح واقعی خود تهی شده و به وسیله آيادی و عوامل متعددی دچار تحریف ها و انحراف های بی شمار و بی اندازه ای شد. یکی از آن آيادی گوناگون، آيادی سیاست است. خلفا برای اینکه راحت بتوانند بر مردم حکومت بکنند، ناچار بودند احکام اسلامی را دست کاری کنند. خیلی چیزها از اسلام گرفته شد و خیلی چیزها به وسیله دست های سیاست به اسلام تزریق شد. مثلاً عمده مسائل امامت که شما می بینید در فرهنگ غیر شیعی دچار یک غربت و بی توجهی است، ناشی از همان دست کاری هاست. یا بسیاری از مسائل مربوط به تفسیر قرآن و آیات الهی در آن روزگار مشمول همان دست کاری ها شده.

..و مجادلات و مباحثات ائمه با بعضی از بزرگان و نام آوران فقه و حدیث در زمان خودشان ناشی از همین موضع گیری آنها بود. ..یک جریان فکری و فرهنگی بسیار

پُرکار و پُر تلاشی [که] تغذیه می شد از طرف دستگاه خلافت، دست اندرکار این بود که اسلام را به شکلی آرایش بدهد و سازمان بدهد و معرفی کند که با خلافت دستگاه بنی امیه و بنی عباس سازگار باشد، و الا اگر اسلام به همان شکل اسلام ناب و خالص مطرح می شد، امکان نداشت که مردم امامت و خلافت کسانی مثل عبدالملک یا اولاد عبدالملک یا حکام زمان اینها را یا حتی بنی عباس را قبول کنند، اصلاً امکان چنین چیزی وجود نداشت. کاری کرده بودند که برای مردم این طور خلفا و خلافت ها، قابل تحمل باشد. روایات زیادی از پیغمبر نقل می کردند، حرف های زیادی جعل می کردند و شایع می شد در بین مردم؛ یا اینکه نسبت به ائمه، نسبت به امیرالمؤمنین، نسبت به بعضی از حرف های درست و صحیح، مبارزات فکری انجام می گرفت. افکار صحیح را بمباردمان^۱ می کردند برای اینکه خلفا بتوانند زندگی کنند، بتوانند حکومت کنند و از آسیب مردم در امان باشند. .. یک چنین وضعی در دوران ائمه علیهم السلام در جامعه اسلامی حکومت می کرد. اساسی ترین حرکت انسانی که در جامعه ای قرار می گیرد که می بیند اصالت ها و ارزش های مورد ایمان او دارد ذبح می شود، دارد دود می شود و به هوا می رود، دارد به وسیله دست قدرت ها نابود می شود و خاکستر می شود، چیست؟ ۱۳۶۷/۸/۸

این، یک کار؛ و علی بن موسی الرضا (صلوات الله علیه) چه در مدینه و چه پس از هجرت به خراسان، این یکی از مهم ترین مسائلش بود. ۱۳۵۹/۶/۳۰۰

امام علی بن موسی الرضا علیه الصلاة والسلام به یکی از یاران خود فرمود: «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا آمَرَنَا»^۲ رحمت خدا بر آن کسی که امر ما را، مطلب ما را زنده کند. این

۱. پرتاب کردن گلوله توپ یا بمب بر یک نقطه، کنایه است از حملات بسیار بر یک نقطه.

۲. عیون اخبار الرضا / باب ۲۸ / حدیث ۶۹

راوی می گوید: «فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ» چطور می شود که امر شما، مطلب شما، موضوع موردِ اهتمام شما زنده شود؟ [امام می فرماید:] «قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ» علوم ما را فراگیرند، معارف اهل بیت را فراگیرند، آن را به مردم، به دل های مشتاق، به ذهن های جستجوگر منتقل کنند. «فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا». اگر مردم آن زیبایی ها و درخشندگی های کلمات اهل بیت را ببینند، به خودی خود دل ها را متوجه آنها می کنند و مجذوب آنها می شوند. ۱۳۸۶/۵/۲۸ و ۱۳۸۹/۸/۳۰ این در اصل قضیه علی بن موسی الرضا مؤثر است که خواهیم گفت. ۱۳۵۹/۶/۳۰

■ سیره مبارزاتی علی بن موسی الرضا؛ «مبارزه سیاسی» ■

[مبارزه نوع] دوم، مبارزه سیاسی؛ مبارزه سیاسی به این صورت که [مردم را آگاه کنند]. مردم جامعه اسلامی از فرهنگ و اندیشه کافی هم برخوردار نبودند. .. فکری که از دستگاه خلافت تجاوز می کرد و به مردم می رسید یک فکر انقلابی نبود، یک فکر اسلامی نبود. انقلابی که می گوئیم یعنی اسلامی. اسلام یعنی انقلاب در همه ارزش ها و معیارها و بنیادهای فکری و اجتماعی در جامعه، اینها از هم جدا نیست. اسلام یک انقلاب است، و انقلاب درست و واقعی، اسلام است. اندیشه اسلامی یعنی همان اندیشه انقلابی قرآنی، که به کلی از زبان و دل و مغز و قلم و کتاب و گفته آن کسانی که اطراف تخت خلافت را گرفته بودند، دور بود. اینجا لازم بود که مردم آگاه بشوند در جامعه چه می گذرد؛ بدانند آنچه به نام خلافت پیغمبر در متن جامعه مطرح است، خلافت پیغمبر که نیست، بلکه خلافت شیطان است! که مردم اگر می دانستند، تحمل نمی کردند و همیشه همین طور است. چه کسی این را باید به مردم بگوید؟

فکر اسلامی این را به ما یاد می دهد که ما به مردم آگاهی بدهیم؛ برخلاف تفکرات مادی. در مبارزه ملت ایران هم مسئله همین بود. مردم تا نمی دانند، تحمل می کنند؛ اما هنگامی که دانستند، دانستند که ضد اسلام است، دانستند که ضد انسانیت است، دانستند که آنچه بر مردم می رود برخلاف خواست خداوند و امر خداست؛ اینها را که دانستند، حرکت می کنند. برخلاف تفکرات مادی! تفکرات مادی نمی گوید به مردم آگاهی بدهید، می گوید در مردم نارضایی را تشدید کنید، درحالی که تشدید نارضایی نمی تواند راه به جایی ببرد. ای بسا مردمی که در سخت ترین رنج ها زندگی می کنند، اما چون آگاهی ندارند، حتی نارضایی هم ندارند.

مبارزه سیاسی ائمه ما این طوری بود که به تمام اطراف و اکناف کشور بزرگ اسلامی آن روز، مبلّغانی را بفرستند تا به [مردم] چند چیز را بگویند. اول بگویند که خلفا غاصبند. این خلفایی که در رأس کارند، اعم از هارون، منصور، خلفای بنی عباس یا خلفای بنی مروان، اینها غاصب مقام خلافت الهی هستند، و دنبال روی مسلمین بزرگ صدر اسلام نیستند. این یک.

دوم به مردم بفهمانند که اینها غاصب بیت المالد.

سوم به مردم بگویند و خبر بدهند که حاملان اصلی اسلام و مفسران واقعی قرآن، یعنی فرزندان پیغمبر، صاحبان حق خلافت و حق حکومتند.

چهارم به مردم بگویند که اگر می خواهند مسلمان و مؤمن واقعی باشند، بایستی پیوندشان را با خاندان پیغمبر محکم کنند؛ ولایت. ولایت یعنی این. مردم ما خیال می کنند ولایت یعنی اسم علی را آوردن، مدح علی را خواندن، محبت علی را داشتن. محبت علی داشتن کافی نیست. پیوند با علی، پیوند با خاندان پیغمبر، پیوند فکری، پیوند روحی، پیوند عملی، این معنای ولایت است. و تشیع این بود در دوران ائمه هدی علیهم السلام. همین که در روایات می شنوید، یک جمعی آمدند خدمت امام علیه السلام گفتند ما شیعیانیم، حضرت گفتند: شیعیان! بعد که توضیح دادند، [حضرت] فرمودند نه، شما شیعیان من نیستید. شیعیان من این صفت، این صفت، این صفت را دارند. این، معنایش این است؛ صرف اعتقاد و صرف ادعا کافی نیست.

این مبارزه سیاسی ائمه بود که مبلّغان و دُعاتشان را به تمام اکناف عالم اسلامی بفرستند و این حقایق را به آنها بگویند: غاصب بودن خلیفه نسبت به مقام حکومت،

غصب سیاسی؛ غاصب بودن خلیفه نسبت به اموال مردم، غصب اقتصادی؛ حضور صاحبان حق در متن جامعه، ائمه هدی علیهم السلام و لزوم پیوند با آنها، ولایت؛ اینها را می‌رفتند به مردم می‌گفتند. و فرزندان موسی بن جعفر و پیروان راستین مکتب امامت، در این بیابان‌ها، شهرها، میان روستاها، به راه افتادند؛ و بیشتر اینها هم برای دوران علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه است.

این امامزاده‌هایی که شما ملاحظه می‌کنید در سراسر ایران، در فلان کوه، در فلان دره‌اند، اینها همین است. بعضی از اینها کسانی هستند که در زمان حیات علی بن موسی الرضا از دنیا رفتند یا شهید شدند. بعضی هم آنهایی هستند که بعد از شهادت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه به وسیله عمال حکومت مأمون قلع و قمع شدند. غالباً در کوه‌ها، در این روستاهای دوردست، در نقاط صعب‌العبور، ۱۳۵۹/۶/۳۰ این بزرگواران می‌آمدند و مردم این مناطق، با محبتشان، با معرفتشان، با بلندنظری‌شان و با شجاعتشان - که انسان باید شجاعت داشته باشد تا دشمنان مغضوب^۱ دستگاه خلافت عباسی را با آغوش باز در میان خود جای دهد - عزیزان و جگرگوشگان خاندان پیغمبر را در میان خود جا دادند. تا وقتی که به مرور زمان، مأموران عباسی اینها را کشف کردند و در هر نقطه‌ای که بودند، بر سرشان ریختند و شهیدشان کردند. ۱۳۷۹/۸/۲۷

بعد به برکت هر کدام از این بزرگ مردان و ستارگان درخشان، یک آبادی‌ای، یک شهری، یک مرکز تجمعی [درست] شد. این مبارزه سیاسی علی بن موسی الرضا را می‌فهماند که در آن روز به تمام اطراف و اکناف کشور اسلامی، این مبلغین را می‌فرستادند. ۱۳۵۹/۶/۳۰

۱. کسی که مورد خشم قرار گرفته

❖ تحلیلی بر ماجرای ولایتعهدی؛ «خدعه ولایتعهدی» ❖

بعد از مرگ هارون یک دوره جدیدی آغاز شد و آن دوره اختلافات داخلی در میان مدعیان حکومت و خلافت بود؛ از یک طرف پسر هارون، امین، از یک طرف پسر دیگرش، مأمون. پنج سال اینها باهم جنگیدند. بعد از آنکه امین به دست مأمون کشته شد و از بین رفت، برادر هارون - ابراهیم بن مهدی - مدعی خلافت شد. یک مدت هم آنها با همدیگر جنگیدند. بالاخره مأمون بر همه رقبای خودش غالب شد. در این پنج سالی که اختلافات داخلی بود، علی بن موسی الرضا همان طور که انسان از یک مؤمن الهی و از یک بنده صالح خدا انتظار دارد از فرصت‌ها استفاده کرد، سازندگی کرد، تبلیغ کرد، مردم را دعوت کرد، شیعیان را متشکل کرد، وضع را به جایی رساند که وقتی مأمون عباسی به حکومت رسید دید با بودن علی بن موسی الرضا در مدینه و دستگاه عظیم و وسیعی که آن حضرت در سراسر کشور اسلامی آن روز به وجود آورده، ادامه حکومت برای او ممکن نیست؛ لذا به فکر تقلب و توطئه افتاد. ۱۳۶۳/۹/۳

[مأمون] به مجرد اینکه بر امین پیروز شد، اعلام خلافت کرد. البته هنوز به بغداد نیامده بود و در خراسان بود. در مرو - شهر مرو در شمال خراسان قرار دارد - در همان جا اعلام خلافت کرد. ایرانی‌ها هم - چون مادرش کنیز بود و ایرانی - با او احساس خویشاوندی داشتند و دوز و برش را گرفته بودند. وزیر از فارس‌ها، اعیان دولت از فارس‌ها، مداحان دستگاه خودش، شعرای فارس، و از این کارها، و مسلط بر کارش. درحقیقت تمام کشور اسلامی را قبضه کرد. ناگهان به فکر افتاد که خب آل علی - که خطر بزرگی هستند - چه می‌کنند؟ به فکر افتاد که یک برآوردی بکند. لایم - دیگر اینها در تاریخ نیست -

جاسوس‌هایش را، گزارشگرهایش را، مأمورینش را فرستاد که بروید دقت کنید ببینید که علی بن موسی الرضا در مدینه چه کار می‌کند. اینها هم رفتند و آمدند و نتیجه این شد که علی بن موسی الرضا یک خطر بزرگ است برای او در آن طرف. حالا مدینه کجا، خراسان کجا! اگر واقعاً علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را مأمون به زور و اجبار نمی‌آورد به طرف خراسان - کما اینکه آورد - و حضرت آنجا می‌ماند و حرکتی را آنجا انجام می‌داد، تا مأمون از خراسان برسد به مدینه خیلی کارها انجام گرفته بود؛ چون خیلی دور بود، غیر از بغداد بود که نسبتاً نزدیک‌تر بود، یا شام.

..[لذا] نقشه کشید که علی بن موسی الرضا را بیاورد. چطوری بیاورد؟ او را بگیرد و زندانی‌اش کند؟ دعوتش کند؟ راه‌های گوناگون را سنجید، بالاخره نتیجه این شد که باید علی بن موسی الرضا را دعوت کنند و با عزت و احترام بیاورند. رفتند حضرت را دعوت کردند. حضرت قبول نمی‌کرد و بالاخره با زور - [یعنی] باطن زور، ظاهر عزت و احترام - علی بن موسی الرضا را برداشتند از مدینه آوردند به خراسان.

این حرکت سیاسی بسیار زیرکانه را مأمون انجام داد. خب، ما اینجا دو نکته را باید بدانیم. یکی اینکه مأمون چه هدفی داشت از این حرکت؛ دوم اینکه چطور شد که علی بن موسی الرضا تسلیم شد و آمد. او چه هدفی داشت از حرکتی که انجام داد، چه مقاومت اولش، و چه تسلیم شدن بعدش، که [به مرو] آمدند. این، قابل توجه است.

..مأمون با خودش فکر کرد که ..امام را می‌آورم به خراسان، یعنی به مرو، و اینجا پیش خودم نگه می‌دارم. اولاً زیر نظر من است و نمی‌تواند فعالیت کند؛ همان‌طور که امام هادی بعدها زیر نظر متوکل بود در سامرا. ثانیاً علی بن موسی الرضا در حجاز، در مدینه، محور حرکت بزرگی نمی‌تواند واقع بشود. ثالثاً با ارتباط امام و

مأمون حیثیت معنوی امام در میان انقلابیون و افراد زبده فروخواهد ریخت. رابعاً ناراضی‌های دیگر و مخالفین دیگر را که هیچ‌کدام به اهمیت و حیثیت و معروفیت امام علی بن موسی الرضا نیستند، می‌شود با این کار ترسانند، و گفت وقتی که فرزند پیغمبر را مأمون می‌آورد و از خطر او می‌کاهد و خطر او را از بین می‌برد، شما دیگر که هستید! این چهارتا هدف؛ هدف‌های دیگر هم البته داشت و می‌شود فرض کرد. این هدف‌های مأمون؛ مأمون با این اهداف مأمورینش را فرستاد، گفت بروید علی بن موسی الرضا را بیاورید. البته می‌توانستند به زور بیاورند؛ اما اگر به زور می‌آوردند، همه این مقاصد حاصل نمی‌شد، بعضی از آنها حاصل می‌شد. لذا رفتند آنجا و حضرت را دعوت کردند و به آن ترتیب [حضرت را] آوردند. ۱۳۶۰/۹/۲۶

■ تحلیلی بر ماجرای ولایتعهدی؛ «اهداف مأمون» ■

مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می‌کرد: اولین و مهم‌ترین آنها، تبدیل صحنه مبارزات حادث انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی‌خطر بود. همان‌طور که گفتیم شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی‌ناپذیر و تمام‌نشده داشتند، این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف‌ناپذیری در برهم‌زدن بساط خلافت داشت، آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست^۱.

شیعیان با اتکای به این دو عامل نفوذ، اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبین خود می‌رساندند و هرکسی را که از اندکی آمادگی برخوردار بود به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می‌ساختند و چنین بود که دایره تشیع، روزه‌روز در دنیای اسلام گسترش می‌یافت. و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی، اینجا و آنجا در همه دوران‌ها قیام‌های مسلحانه و حرکات شورشگرانه را ضد دستگاه‌های خلافت سازماندهی می‌کرد.

مأمون می‌خواست یکباره آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه انقلابی به میدان سیاست بکشاند و بدین وسیله کارایی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روزه‌روز افزایش یافته بود، به صفر برساند. با این کار، مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می‌گرفت. زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق‌العنان وقت و متصرف^۲

۱. طهارت، پاکی

۲. تصرف‌کننده

در امور کشور است، نه مظلوم است و نه آن چنان مقدس.

این تدبیر می‌توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه عقاید و افکاری که در جامعه طرف‌دارانی داشت قرار دهد و آن را از حد یک تفکر مخالف دستگاه که اگرچه از نظر دستگاه‌ها، ممنوع و مبغوض است، از نظر مردم به خصوص ضُعا، پرجاذبه و استفهام‌برانگیز است، خارج سازد.

دوم، تخطئه^۱ مدّعی تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت‌ها بود. مأمون با این کار به همه شیعیان، مُزورانه ثابت می‌کرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافت‌های مسلط که همواره جزو اصول اعتقادی شیعه به حساب می‌رفته یک حرف بی‌پایه و ناشی از ضعف و عقده‌های حقارت بوده است، چه اگر خلافت‌های دیگران نامشروع و جابرانه بود، خلافت مأمون هم که جانشین آنهاست می‌باید نامشروع و غاصبانه باشد، و چون علی بن موسی الرضا با ورود در آن دستگاه و قبول جانشینی مأمون، او را قانونی و مشروع دانسته پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این نقض همه ادعاهای شیعیان است. با این کار نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضا بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگانش اعتراف می‌گرفت، بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع را که همان ظالمانه بودن پایه حکومت‌های قبلی است نیز درهم می‌کوبید.

علاوه بر این، ادعای دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسایی و بی‌اعتنایی ائمه به دنیا نیز با این کار نقض می‌شد، و چنین وانمود می‌شد که آن حضرت فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته‌اند نسبت به آن زهد می‌ورزیدند و اکنون که

۱. (خ ط أ) خطاکار خواندن، نسبت نادرست به کسی دادن

درهای بهشت دنیا به روی ایشان باز شد، به سوی آن شتافتند و مثل دیگران خود را از آن مغتنم^۱ کردند.

چهارم اینکه، مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود در کنترل دستگاه‌های خود قرار می‌داد و به جز خود آن حضرت، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود درمی‌آورد، و این موفقیتی بود که هرگز هیچ‌یک از اسلاف مأمون - چه بنی‌امیه و چه بنی‌عباس - بر آن دست نیافته بودند.

پنجم اینکه، امام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤال‌ها و شکوه‌ها بود در محاصره مأموران حکومت قرار می‌داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم فاصله می‌افکند.

هدف ششم این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرد. طبیعی بود که در دنیای آن روز همه او را بر اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند؛ و همیشه چنین است که نزدیکی دین‌داران به دنیاطلبان از آبروی دین‌داران می‌کاهد و بر آبروی دنیاطلبان می‌افزاید.

هفتم آنکه در پندار مأمون، امام با این کار به یک توجیه‌گر دستگاه خلافت بدل می‌گشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی‌نظیری که وی به عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت، اگر نقش توجیه

۱. بهره‌مند، غنیمت برده

حوادث را در دستگاه حکومت برعهده می‌گرفت، هیچ نغمهٔ مخالفی نمی‌توانست خدشه‌ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این همان حصار مَنیعی^۱ بود که می‌توانست همهٔ خطاها و زشتی‌های دستگاه خلافت را از چشم‌ها پوشیده بدارد. به جز اینها هدف‌های دیگری نیز برای مأمون متصور بود.

چنان‌که مشاهده می‌شود این تدبیر به قدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچ‌کس جز مأمون نمی‌توانست آن را به خوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی‌خبر بودند. از برخی گزارش‌های تاریخی چنین برمی‌آید که حتی فضل بن سهل وزیر و فرماندهٔ کل و مقرب‌ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی‌خبر بوده است. مأمون حتی برای اینکه هیچ‌گونه ضربه‌ای بر هدف‌های وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید داستان‌های جعلی برای علت و انگیزهٔ این اقدام می‌ساخت و به این‌وآن می‌گفت.^{۱۳۶۳/۵/۱۸۰}

■ تحلیلی بر ماجرای ولایتعهدی؛ «دلایل امام برای پذیرش سفر به مرو» ■

[مأمون] تصمیم گرفت زیر یک پوشش ظاهراً انسانی و دوستانه علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه به خراسان بیاورد، و آورد؛ و تصمیم گرفت که اگر نمی تواند خود علی بن موسی الرضا را از بین ببرد، شخصیت آن حضرت را از بین ببرد. .. لذا ولایتعهدی خودش را به امام رضا پیشنهاد کرد. ۱۳۶۲/۹/۳۰ حالا امام چه کار کرد؟ امام وقتی که قضیه مطرح شد، گفتند نه، من نمی آیم. من از کنار قبر جدم پیغمبر، جدا نمی شوم؛ نمی آیم.

حالا ببینید امام تعبیرش چیست. نمی گوید نه خیر! بنده می خواهم اینجا بمانم، مبارزه کنم، پدر شما را در بیاورم. می گوید از کنار قبر جدم پیغمبر جدا نمی شوم؛ این هم همان تقیّه است! یعنی به خاطر اینکه قبر جدم پیغمبر، اینجا هست، می مانم. تا اگر بشود آنها را اغفال کند و وادار کند که اینجا فکر کنند امام به خاطر قبر جدش اینجا مانده و منصرف بشوند. آنها به این قانع نمی شوند، می گویند نه، نمی شود و باید بیاید، حتماً باید بیاید.

حضرت در برآورد خودش می بیند که اینها مصمم هستند و او را به هر تقدیر خواهند برد. اگر او نرود، و به زور ببرند، البته بعضی از منافع عاید خواهد شد؛ اما بعضی از منافع هم فوت می شود. که حالا می گویم آن منافعی که فوت می شود، چیست، آنهایی که عاید می شود، چیست. لذا در مجموع جمع بندی خودش، امام علی بن موسی الرضا به این نتیجه رسید که باید بگوید بسیار خب می آیم، و با آنها بروم؛ اما به مردم بفهماند که من را به زور دارند می برند. یعنی هم به زور بردن را و اعمال زوری که دارد می شود و ظلمی که می شود، را به مردم تفهیم کند، و هم اینکه علی الظاهر با قبول دعوت برود. امام در جمع بندی اش به این نتیجه رسید. حالا

چرا؟ پس امام هم دنبال مصالحی بود. این مصالح را من می‌شمارم. اولاً در مورد اصل رفتن. امام دیدند که اگر بروند به آنجا، با امکاناتی که قاعداً مأمون در خراسان در اختیار امام خواهد گذاشت، می‌توانند زیر کاخ حکومت مأمونی، به صورت نامحسوس، به همه مبارزینی که به خودشان متصلند، امکانات بدهند. یک آدم زرنگ این کار را می‌تواند بکند. درست است که مأمون می‌خواهد دست‌وبال‌امام را ببندد، اما امام هم – که به نوبه خود سیاست‌مدار زیرکی است، و از مأمون زیرک‌تر است – با استفاده از همان امکانات، می‌خواهد دست‌وبال‌دوستان خودش و یاران خودش را باز کند. و دیدیم که کرد. این یک؛ یعنی تهیه و تقسیم امکانات میان عناصر انقلابی و زبده.

دوم، برای علی بن موسی الرضا به حسب عادی، امکان‌پذیر نبود که به مناطقی که شیعیان او هستند – از مدینه تا خراسان – سرکشی بکند. چنین چیزی اصلاً امکان نداشت. ۱۳۶/۹/۲۶ علی بن موسی الرضا عوامل و ایادی خودش را فرستاده در کوه‌ها و دشت‌ها و شهرها و روستاها و جاده‌های ایران. اما آن وقت نه تلفن هست، نه پست هست، نه تلویزیون و رادیو هست که اطلاعیه بدهد؛ مدت‌ها، ماه‌ها، سال‌ها گذشته، و آنان از امام خود خبری ندارند، از او دستوری نگرفته و به او گزارشی نداده [اند]. ۱۳۵۹/۶/۳۰ این یک امکان طبیعی برای علی بن موسی الرضا بود که می‌توانست با این حرکت برود از نزدیک با یارانش، با دوستانش، با شیعیان خود تماس بگیرد، و آنها را تقویت کند و به آنها روحیه بدهد. آنها را درمقابل حرکت بنی‌عباس به مقاومت و سرسختی بیشتری تشویق کند و فکر خود را به آنها برساند. امروز مثلاً آدم با یک تلویزیون حرف می‌زند، اقصی نقاط دنیا هم ممکن است بشنوند؛ اما آن روز که امام می‌خواهد حرف بزند،

وسیلۀ تبلیغ ندارد. و با چه عسرتی^۱ تبلیغات امام انجام می‌گیرد. این فرصت که بتواند خودش برود رویاروی با تودۀ مردم حرف بزند، از چهار دیواری مدینه خارج بشود، خیلی فرصت بزرگی است.

ثالثاً؛ به مردم مدینه، که امروز به دوری او دچار خواهند شد، چیزی بدهد که بالقوه مثل وجود خود اوست؛ یک انگیزه، یک عقده، یک فکرِ برانگیزاننده به آنها بدهد، و آن اینکه به آنها بگوید امامشان را مأمون عباسی به زور از آنجا برداشته برده؛ این احساس مظلومیت را در مردم مدینه به وجود بیاورد. می‌دانید، وقتی که شخصیت مورد علاقهٔ مردم بین مردم است، خب روی مردم کار می‌کند. وقتی او را برمی‌دارند، می‌کنند، می‌برند، زندانش می‌کنند، تبعیدش می‌کنند، خود او نیست که روی مردم کار کند؛ اما یاد او، داغ او، مردم را برمی‌انگیزد. به همین دلیل است که شهادت‌ها این همه اثر دارد، و زندان‌ها و تبعیدها در دوران طاغوت آن همه اثر داشت. این هم سه؛ که در مردم مدینه این انگیزه را به وجود بیاورد.

چهارم، این حرف را که ممکن است کسانی بگویند که خب، ای آل علی! شما که این قدر می‌گویید حق ما غصب شد، حق ما غصب شد، بسیار خب، مأمون عباسی داشت حق شما را به شما می‌داد؛ خب، می‌رفتید و می‌گرفتید. چرا نرفتید آقا! - این حرفی بود که آن روز هم زده می‌شد، تا امروز هم زده می‌شد - می‌گفتند آقا! آل علی قدرت اینکه بتوانند حکومت را اداره بکنند، نداشتند. مأمون عباسی، مرد مؤمن خالص بی‌ریا آمد حکومت را داد به اینها؛ نتوانستند بگیرند، نتوانستند اداره کنند؛ گفتند ما زاهدیم، ما از دنیا بیزاریم. آقا چرا دروغ می‌گویید! این حرف را هم آن روز می‌گفتند، هم بعدها می‌گفتند. علی بن موسی الرضا جلوی این حرف

را گرفت. رفت، تا ثابت کند که نه، مأمون عباسی حق آل علی را نمی‌دهد، دغل می‌کند، گلک می‌زند، ریاکاری می‌کند. این چهار.

برای علی بن موسی الرضا در مدینه، این فرصت هرگز به وجود نمی‌آمد که دستگاه‌های فکری و فرهنگی دروغ‌گو و رسوا را افشا کند. برای خاطر اینکه در بغداد و در خراسان - اطراف مأمون - و در کوفه و در سراسر کشورهای اسلامی، یک عده کسانی بودند به نام مفسر قرآن، به نام حامل حدیث^۱، به نام عالم، که اینها از علم اسلامی هیچ بهره‌ای نداشتند و به مردم فکر و فرهنگ اسلامی می‌فروختند؛ البته نوع تقلبی‌اش را! و محکم‌کننده و استوارکننده پایه‌های حکومت بنی عباس هم، اینها بودند. در همه دوران بنی امیه و بنی عباس هم از این قبیل آدم زیاد بوده. توجیه‌گران ستم قدرتمندان ستمکار؛ اینها در دوران علی بن موسی علیه السلام زیاد بودند. خب حضرت که می‌رفت به خراسان، پیش مأمون، این فرصت برای حضرت پیش می‌آمد که جمع اینها را افشا کند. با اینها بحث کند، و اینها را افشا کند، اینها را رسوا کند. ثابت کند که اینها بی‌بهره از فکر و فرهنگ اسلامی هستند. این هم پنج ۱۳۶۰/۹/۲۴

[ششم] کسانی هستند که به خاطر ندیدن امام، از او تصور غلطی دارند. دشمن تبلیغات کرده در این مدت، و دوستان هنوز در اقلیت هستند. از دور نسبت به کسانی که می‌خواهند آنها را از لحاظ شخصیت ترور کنند و کاربرد آنها را بگیرند، خیلی حرف‌ها می‌شود زد. تبلیغات دشمن علیه امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه مانند همه چهره‌های برجسته خاندان پیغمبر، تبلیغات وسیعی بوده در طول سالیان دراز. وقتی تبلیغات می‌تواند از علی بن ابی طالب، اول مؤمن به اسلام و اول مجاهد در راه خدا، آن چنان چهره‌ای بسازد که مردم برای خاطر خدا راحت او را لعن کنند، خیلی راحت

۱. محدث، عالمی که با سخنان پیامبر و ائمه آشناست و آنها را برای مردم بیان می‌کند.

هم می‌تواند از علی بن موسی الرضا یک چهره غلط بسازد. [البته] این تا وقتی است که مردم این چهره را ندیده‌اند. در دنیا، همواره شایعه‌سازی، زشت‌کردن چهره‌های زیبا، مخدوش کردن چهره‌های منور، جزو موفق‌ترین کارها بوده؛ و این مخصوص علی بن موسی الرضا هم نبود. امام باقر صلوات الله علیه وقتی که از پیش هشام برمی‌گشت، شایع کردند مسیحی شده. اما تا وقتی این شایعه می‌گرفت که امام را ندیده بودند. وقتی می‌دیدند، وقتی حرف می‌زد، وقتی حقایق را می‌گفت، آن نفوذ کلام، آن حلاوت سخن از دل برخاسته، همه توطئه‌ها را خنثی می‌کرد. این فرصتی بود که علی بن موسی الرضا بیاید در این شهرها حرکت کند و آن شبهه‌ها و شائبه‌ها را از بین ببرد ۱۳۵۹/۶/۳۰۰

و از این قبیل اگر بخواهم بشمارم مصالح و عملکردهای این کار علی بن موسی الرضا را، زیاد می‌شود؛ ده‌تا، دوازده‌تا مصلحت از همین قبیل در جمع بندی علی بن موسی علیه السلام وجود داشت.

خب، حالا اگر حضرت صبر می‌کرد که او را به زور ببرند، خیلی از این مصالح از دست می‌رفت. زیرا اگر حضرت را به زور می‌بردند، دیگر حضرت در راه، امکان این را نداشت که برای مردم سخنرانی بکند. در نیشابور، در مقابل چندصد هزار آدم، اصولی‌ترین حرف‌های اسلام را در یک جمله بگوید یا به سراغ شیعیان دورافتاده خودش برود.

.. اگر حضرت را زندانی می‌کردند و می‌آوردند، دیگر این فرصت پیش نمی‌آمد. اگر حضرت را زندانی می‌کردند و می‌آوردند، دیگر در دستگاه مأمون امکان نداشت که امکانات در اختیارش بگذارند. بله! درد و داغ کنده شدن حضرت از مدینه، در مدینه باقی می‌ماند در آن صورت؛ اما این امکانات از دست می‌رفت. که آن درد و داغ را هم حضرت خودش به وجود آورد.

حالا امام را دارند علی‌الظاهر! با آقایی، با کمال عزت و احترام از مدینه می‌برند خراسان. برای اینکه ولیعهدش کنند علی‌الظاهر! اما حضرت در مدینه، مردم را گریه می‌اندازد. حضرت جمع می‌کند کنیزها و خدمه و اهل بیت و همه فرزندان را، برادران و خویشاوندان و اهل خودش را و می‌گوید بر من گریه کنید! تعجب می‌کنند؛ یکی می‌گوید مثلاً یا اباالحسن، گریه سر راه مسافر میمنت ندارد، بعد حضرت می‌گویند بله، او مسافری است که امید برگشتن داشته باشد! یعنی چه؟ یعنی من امید برگشتن ندارم. یعنی چه؟ یعنی مأمون دارد من را می‌برد که بکشد. پس ببینید، با اینکه با عزت و با احترام دارد حرکت می‌کند حضرت، آن اثر با زور و فشار برده‌شدن را در مدینه باقی می‌گذارد و می‌رود. می‌رود حرم رسول‌الله با وضع گریه‌آلودی از پیغمبر خداحافظی می‌کند^۲، و راه می‌افتد می‌رود. ۱۳۶۰/۹/۲۶

۱. عیون اخبارالرضا/ باب ۴۷/ حدیث ۲۸

۲. عیون اخبارالرضا/ باب ۴۷/ حدیث ۲۶

❖ تبعید از مدینه به مرو ❖

حرکت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه به ایران و آمدن به خراسان، این فرصت را می‌دهد که سر راه، همه کسانی که از طرف امام مأمورند، این امکان را پیدا کنند که بیایند با امام صحبت کنند، و نیرو بگیرند. فرصت می‌دهد که شعرا با هیجانی که به وجود می‌آید، بروند معارف عالی خاندان پیغمبر را در اختیار مردم بگذارند. فرصت می‌دهد که عناصر بالقوه، عناصری که هنوز پیوسته نیستند، اما آماده پیوستگی‌اند، به امام جذب شوند. و بالاخره فرصت می‌دهد که امام برود و از پایگاه قدرت و حکومت مأمون، پایگاهی بسازد برای اشاعه اندیشه درست اسلامی و داعیه امامت و خلافت شیعی. لذا علی بن موسی الرضا مقاومت نکرد، وقتی دید اصرار می‌کنند و فشار می‌آورند، فرار نکرد که برود گوشه‌ای یک جمعیت چریکی^۱ تشکیل بدهد و مبارزه کند، راه افتاد آمد. ۱۳۵۹/۶/۳۰

درحالی‌که مأمون امام را جدا از مردم می‌پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله‌ای برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام و مردم می‌خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد. بالینکه مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طرزی انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند^۲، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد.

۱. گروهی نظامی متشکل از نیروهای رزمی داوطلب

۲. طبق تحقیقاتی که در این باره انجام شده مأمون امام را از طریق بصره وارد ایران کرده است و امام در مسیر رسیدن به مرو از شهرهایی مثل اهواز، بهبهان، اصطخر، ابرکوه، خرائق، نیشابور، توس و سرخس عبور کرده‌اند. برای اطلاع بیشتر از مسیر حرکت امام از مدینه به مرو، می‌توانید به نقشه انتهای این فصل (صفحه ۸۸) مراجعه کنید.

در اهواز آیات امامت را نشان داد^۱، در بصره خود را در معرض محبت دل‌هایی که با او نامهربان بودند قرار داد، .. و علاوه بر آن نشانه‌های معجزه‌آسای دیگری نیز آشکار ساخت و در جابه‌جای این سفر طولانی فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد. ۱۳۶۳/۵/۱۸۰

[مردی از اهالی بلخ می‌گوید:] «كُنْتُ مَعَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَفَرِهِ إِلَى خُرَاسَانَ فَدَعَا يَوْمًا بِمَائِدَةٍ لَهُ». [در سفر حضرت به خراسان همراه حضرت بودم که روزی حضرت سفره غذا خواست] «فَجَمَعَ عَلَيْهَا مَوَالِيَهُ مِنَ السُّودَانِ وَ غَيْرِهِمْ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَوْ عَزَلْتَ لَهُؤُلَاءِ مَائِدَةً فَقَالَ مَه، إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ وَ الْأُمُّ وَاحِدَةٌ وَ الْأَبُّ وَاحِدٌ وَ الْحِزَاءُ بِالْأَعْمَالِ»^۲.

سفره گسترده، حضرت غلام‌ها و خدمتکاران سیاه و غیر سیاه را صدا زدند. همه آمدند سر این سفره نشستند. من عرض کردم: چطور است که برای اینها یک سفره جداگانه‌ای ببندازید؟

اینکه افرادی آن‌هم مثل حضرت رضا سلام‌الله‌علیه با آن مقام و شرافت نَسَبی^۳ و عنوانی با خدمتگزارانشان سر یک سفره بنشینند، برای او تعجب‌آور است. حضرت

۱. ابوهاشم جعفری از اصحاب امام رضا می‌گوید وقتی باخبر شدم که حضرت به اهواز آمده‌اند، خودم را به اهواز رسانده و به ملاقات ایشان رفتم. امام بیمار بودند و تقاضای طبیب کردند. طبیبی آوردم. امام از او گیاهی خواستند. طبیب گفت: کسی را جز تو روی زمین نمی‌شناسم که این گیاه را بشناسد؛ این گیاه در این فصل نمی‌روید. امام از او نیشکر خواستند. طبیب گفت فصل نیشکر هم نیست. امام به طبیب فرمودند آن گیاه و نیشکر در منطقه شما پیدا می‌شود، و ما را راهنمایی کردند تا به منطقه‌ای رفتیم و با تعجب آن دو گیاه را پیدا کردیم. به قدر نیاز برداشتیم و بازگشتیم. طبیب مرا کناری کشید و پرسید: این مرد کیست؟ گفتم فرزند سیدالانبیاست. پرسید آیا کلیدهای نبوت را در اختیار دارد؟ گفتم: بله و ما بعضی از آنها را دیده‌ایم، اما پیامبر نیست. گفت: پس بدون شک جانشین پیامبر است. گفتم: بله. تا این ماجرا به گوش فرستاده مأمون رسید، به همراهانش گفت: اگر بیشتر از این در اینجا بمانیم، مردم متوجه امام می‌شوند، به سرعت مهابی ادامه سفر شوید. (الخرائج و الجرائح / الباب الرابع عشر / فصل فی اعلام الامام علی بن موسی الرضا / حدیث ۴)

۲. الکافی / کتاب الروضة / حدیث یأجوج و مأجوج / حدیث ۲۹۶

۳. بزرگی خاندان و خانواده

در پاسخ می‌فرمایند: ساکت شو! دین ما یکی است، پدر ما یکی است، مادر ما یکی است، خدای ما یکی است، تفاوتی بین ما نیست. همه این تمایزهای تخیلی و توهمی در نظام ارزش‌گذاری اسلامی مردود است. پاداش الهی هم منوط به عمل انسان است. هر کسی عملش بهتر بود، خدای متعال جزای بیشتر و بهتری به او خواهد داد. .. در اسلام بین انسان‌ها، سیاه یا سفید، فقیر یا غنی، نوکر یا آقا، هیچ تفاوتی نیست. «إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ وَ الْأُمُّ وَاحِدَةٌ». این، ملاک ارزش‌گذاری است. امام علیه‌السلام این را در عمل خود آن‌چنان پیاده می‌کند که نشان‌دهنده عمق اعتقاد به این معناست. لقلقه زبان نیست، معتقد است، آن‌چنان‌که وقتی کسی اعتراض می‌کند، می‌فرمایند: «ساکت شو! این چه حرفی است می‌زنی؟» (۱۳۸۸/۳/۱۲)

اگرچه شرح ورود امام در هر شهری به تفصیل روشن نیست، مگر بعضی جاها مثل نیشابور، در آنجایی که امام می‌رفته، طبق قرائن دوستان، امامزاده‌ها، فرستاده‌ها، برگزیده‌ها توانسته‌اند با امام ملاقات کنند. ۱۳۵۹/۶/۳۰ در نیشابور امام این کار را کرده، از یک فرصتی استفاده کرده، رفته خانه یکی از دوستانش، از شیعیان. این خیلی کار مهمی است. و ما نیشابورش را خبر داریم. هیچ دلیلی نداریم که حضرت در ده شهر دیگر هم این کار را نکرده باشد؛ منتها نیشابور اتفاقاً راوی‌اش - خدا پدرش را بیامزد - آمده گفته که بله، در نیشابور این کار واقع شد. ممکن است در ده شهر دیگر هم از مدینه تا نیشابور حضرت در یک‌چنین اجتماعاتی شرکت کرده و سخنرانی کرده و حرف زده باشد، منتها رواتش نگفته‌اند، یا اگر هم گفتند به دست ما نرسیده. یقین داریم که حضرت در این فرصت‌ها چیزهایی بیان کرده. ۱۳۶۰/۹/۲۶

مسئله نیشابور و ورود به شهر نیشابور یکی از برجسته‌ترین بخش‌های این مسافرت است. ۱۳۵۹/۶/۳۰۰ وقتی به نیشابور رسیدند، مردم نیشابور جمع شدند، محمّل حامل امام هشتم را احاطه کردند و درخواست کردند که حدیثی از پدران خود برای مردم بیان کند. امام هشتم در موقعیت خاصی قرار گرفته بود. بعد از آنکه سال‌های متمادی بود که اهل بیت و ائمه هدی از حضور در اجتماعات عظیم و صحبت روبه‌رو با مردم ممنوع شده بودند، حالا فرصتی به دست آمده بود که امام بدون واسطه با مردم حرف بزنند، و لابد امام سعی می‌کردند که واجب‌ترین حرف‌ها و مهم‌ترین درس‌ها را در قالب کوتاهی بگنجانند و به مردم تعلیم کنند. ۱۳۶۵/۴/۲۷۰ شاید هم برای سخنرانی مفصل آشکار امکانی در اختیار امام نیست. ۱۳۵۹/۶/۳۰۰ مردم قلم‌ها را در دست گرفته بودند، گوش‌ها را تیز کرده بودند، دل‌ها را آماده کرده بودند، سرتاپا گوش شده بودند تا ببینند فرزند پیغمبر به آنها چه خواهد گفت و چه درسی خواهد داد.

امام هشتم در یک چنین موقعیت حساسی پرده محمل را پس زدند، چهره‌شان بر مردم آشکار شد، حدیثی را نقل کردند، اما با آب و تاب، با مقدمات. سند حدیث را آن چنان سند زیبا و باشکوهی بیان کردند که تا دنیا دنیاست و تا دل گیرنده و گوش شنونده‌ای وجود دارد، این سند حدیث دیگر از دل‌ها نخواهد رفت. گفتند: «من از پدرم شنیدم و او از پدرش و آنها از پدرانشان»، نقل کردند تا پیغمبر که «پیغمبر از جبرئیل نقل کرد و جبرئیل از خدای متعال». سند حدیث به ذات مقدس پروردگار می‌رسد. راوی‌ها کسانی هستند که در گفته آنها سرسوزنی شک نیست؛ معصومان بلندپایه با عظمت. خب، این حدیثی که سندش این است، راوی‌های اینها و منتهای سلسله حدیث، خداست، این حدیث چیست؟ «قال الله» خدا فرموده

است: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»^۱ کلمه لا اله الا الله، ایمان و اعتقاد به توحید، قبول تَزِ وحدانیت خدا، حصن و حصار من است. «فَنَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنْ مِنْ عَذَابِي» هرکس در این حصار وارد بشود، از عذاب من ایمن خواهد بود. تمام شد.

این سلسله سند مفصل، این راویان عالی قدر برای همین دو جمله حدیث کوتاه. معلوم می شود در این دو جمله حدیث کوتاه دریاهایی از معنا گنجانیده شده است. گوش مردم هنوز به آهنگ سخن امام هشتم بود که دیدند یک بار دیگر حضرت سر را از محمل بیرون آوردند و خطاب به مردم کردند، این دفعه از زبان خودشان فرمودند: «بِشَرِّهَا وَ آتَا مِنْ شُرُوطِهَا». لا اله الا الله حصار ایمن کننده است اما آن وقتی که با شرط انجام بگیرد و من یکی از شرط های «لا اله الا الله» ام؛ یعنی مسئله ولایت و پیوستگی به امام الهی و امامی که خدا معین کرده است، یک جزء حتمی از مسئله عظیم توحید است.

محمل امام هشتم به راه افتاد. الان نمی شود قضاوت کرد که آن روز چند نفر از آن چند هزار آدم معنای این کلام را فهمیدند. چند نفر حقیقت این مطلب را درک کردند. شاید در آن روز خیلی ها بودند که این را حرف تازه ای نمی دانستند؛ چون جامعه، جامعه علی الظاهر مسلمان بود، اما هرچه زمان به پیش رفته است، هرچه افکار رشد کرده است، هرچه تجربه ملت های مسلمان افزایش پیدا کرده است، هرچه دقت بیشتری در کلمات اسلامی و متون قرآن و حدیث شده است، معنای این جمله روشن تر و درخشان تر شده است. ۱۳۶۵/۴/۲۷.

❖ شرحی بر حدیث «سلسله الذهب» ❖

درباره حقایقی که در زندگی ائمه علیهم السلام عملاً و قولاً، تجسم و تبلور پیدا کرده است، این جمله معروف علی بن موسی الرضا علیه السلام از آن جمله‌های برجسته است که طبق روایت معروف، آن بزرگوار از پدران بزرگوارشان نقل کردند و فرمودند: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي» (۱۳۷۲/۲۳۰)

امام در این جمله آسمانی و نورانی می‌خواهد اهمیت توحید را برای مخاطبین خودش و برای تاریخ روشن کند. توحید فقط این نیست که کسی به زبان بگوید خدا یک است و دو نیست. توحید عبارت است از اینکه یک فرد یا جامعه بشری وصل به خدا بشود، متکی به الله بشود، برای خدا در جهان وجود شریکی قائل نباشد. بر جسم خود و بر دل خود و بر جان خود حاکمی غیر از خدا نشناسد. توحید یعنی شیطان‌ها و طاغوت‌ها و ظالم‌ها و فرعون‌ها بر جسم و جان انسان حکومت نکنند. توحید یعنی مأمون عباسی و هارون عباسی و فلان زمامدار ظالم مقتدر و فلان انسان شهوت‌ران فاسق فاجر بر مردم حاکم نباشد. آنجایی که کسی مثل مأمون حاکم است، آنجا توحید نیست. آنجایی که قوانین از اراده انسان‌های ناآگاه و جاهل سر می‌زند، آنجا توحید نیست. آنجایی که انسان‌ها در زندگی فردی خودشان یا در زندگی اجتماعی خودشان اسیر هواوهوس هستند، چه هواوهوس خودشان و چه بدتر از آن، هواوهوس قدرتمندان و سلطه‌گران، آنجا توحید نیست (۱۳۶۵/۴/۲۷۰)

حالا در جامعه‌ای که حدود دو قرن است که بویی از حکومت اسلامی نبرده، مثل جامعه نیشابور آن روز، یک فرماندار را فرستادند آنجا، گفتند برو و فلان مقدار برای ما سالیانه مالیات بفرست؛ کاری هم به خیر و شرش نداریم. او هم آمده، سه برابر، چهار برابر این مالیات را از مردم به‌زور مکیده و گرفته، سهم آنها را فرستاده،

سهم خودش را هم خورده! و قدرتمندانه، هر کاری دلش خواسته کرده، هر فسادى دلش خواسته راه انداخته، هر نوع شهوت رانى که نفس او رغبت پیدا کرده، از آن دریغ نکرده. کما اینکه خود مأمون هم همین طور بود. یک چنین مردمی که یک عمری را، بلکه عمرهایی را از گذشته پدرانشان با این وضع گذرانده اند، ناگهان ندای لاله‌الاله را می‌شنوند! خیلی‌ها برای آنها حرف زده بودند، خیلی‌ها برایشان از پیغمبر حدیث خوانده بودند، خیلی به اصطلاح احکام و معارف برایشان گفته بودند؛ اما اینجا می‌بینند فرزند پیغمبر آمده؛ آن‌کسی که دل‌هایی - نه همه دل‌ها، دل‌هایی - به عشق او و به یاد او می‌تپد، حالا او که می‌خواهد حرف بزند، از پیغمبر حدیث نقل کند، آن هم از پدرش، و پدرش از پدرش، و پدرش از پدرانش، تا می‌رسد به پیغمبر. تازه پیغمبر هم از قول خودش نمی‌گوید، از قول جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لوح و قلم، و از قول خود خدا می‌گوید. با این سلسله مفصل و مستند و محکم، یک حدیثی را می‌خواهد از قول خدا نقل کند. و آن کلمه‌ای را نقل می‌کند، که پیغمبر در اول بعثت آن کلمه را گفت: لاله‌الاله. پیغمبر گفت: «**قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» **تُفْلِحُوا**»، بنا بر نقل، علی بن موسی الرضا هم می‌گوید: «**كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي**» خدا گفته که کلمه لاله‌الاله حصار من است، حصارى است که اگر وارد شدى، از عذاب و آسیب در امان خواهی ماند؛ یعنی همان رستگاری، یعنی همان فلاح.

مردم به فکر فرومی‌روند: مگر لاله‌الاله در جامعه ما نیست که علی بن موسی الرضا برای ما این را سوغات آورده! مفهوم لاله‌الاله را مردم یک بار دیگر در ذهنشان مرور می‌کنند. و مفهومی است که همه می‌توانند مرور کنند؛ لاله‌الاله، هیچ معبودی جز خدا نیست. شما ببینید در زندگیتان چه معبودهایی وجود دارد، نفی کنید. هر چیزی که جز از راه خدا و جز به فرمان خدا شما را تحت

سیطره گرفته [است]، این الهی است **إِلَّا** الله؛ باید آن را نفی کنید. همهٔ سلطه‌های بیگانگان از این قبیل است، همهٔ وابستگی‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی از این قبیل است، همهٔ سلطه‌های استبدادی و زورگویی از این قبیل است، همهٔ هواها و هوس‌های نفسانی از این قبیل است، همهٔ دلبستگی‌های به مقام، به مال، به هر چه که در زندگی برای انسان جاذبه دارد، از این قبیل است؛ اینها معبودند، **«إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ»** هستند. این قابل فکر کردن است، قابل فهمیدن است. هر انسانی با تدبیر می‌تواند این را بفهمد. ۱۳۵۹/۶/۳۰

و شما می‌دانید که در دنیای اسلام و در تاریخ اسلام توحید عملی، توحید عینی، توحید حقیقی در فاصله‌های کوتاهی از تاریخ فقط وجود داشته است و در اکثر موارد به جای حاکمیت الله، حاکمیت اشخاص بوده، حاکمیت طاغوت‌ها بوده، حاکمیت فرعون‌ها بوده و حاکمیت سلطه‌ها بوده. این معنای کلام امام هشتم است. ۱۳۶۵/۴/۲۷

پس امام هشتم با بیان این کلمه تلویحاً و به اشاره به مردم آن روز می‌فهماند که شما تا وقتی بر سر کار و در رأس امور مأمون را دارید، توحید ندارید. تا وقتی که شیطان‌ها حاکمند، طاغوت‌ها حاکمند، ظالم‌ها حاکمند، قانون غیر خدا حاکم است، توحید نیست. توحید یعنی یک انسان طبق ارادهٔ خدا عمل کند و یک جامعه طبق قانون خدا اداره بشود؛ این یعنی توحید. ۱۳۶۵/۴/۲۷

وقتی [امام] مردم را خوب به فکر فرو می‌برد، بعد یک جملهٔ دیگر هم اضافه می‌کند: **«بِشَرَطِهَا»**؛ یعنی لا اله الا الله را اگر می‌خواهی در زندگی پیاده کنی، پیاده کردن این مفهوم کلی به این صورت است که این شرط را در نظر بگیری. ۱۳۵۹/۶/۳۰ این هم همان نکتهٔ بسیار مهمی است که اگر در جامعهٔ مسلمان در رأس امور، امامی که با معیارها و ارزش‌های الهی بر سر کار آمده باشد، نباشد؛ آنجا که مردم نماز می‌خوانند،

روژه می‌گیرند، اما فاسقِ فاجرِ ظالمِ متهم‌شکی بر آنها حکومت می‌کند، آنجا باز توحید وجود ندارد. توحید از جمله وابسته است به ولایت و حاکمیت و فرمانروایی بندگان صالح خدا. ۱۳۶۵/۴/۲۷.

«وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»، یعنی همان حرفی را که صدها مبلّغ و گوینده از خاندان پیغمبر، باید راه‌ها را طی کنند تا به یک جمعیتی برسند و آهسته در گوششان بگویند، علی بن موسی الرضا با صدای بلند این مطلب را به همه مردم رساند؛ یعنی حقانیت خود و غصب خلافت به وسیله مأمون را به اطلاع مردم رساند. این شگرد کار علی بن موسی الرضا است. ۱۳۵۹/۶/۳۰.

❖ تدابیر علی بن موسی الرضا در برابر توطئه مأمون (۱) ❖

[امام] درحالی که صدها هزار مردم از نزدیک امامشان را دیده‌اند و سخن او را شنیده‌اند و بلندگوی عظیمی در اختیار آن جناب قرار گرفته بود که توانسته اندیشه و فکر خودش را به مردم برساند، وارد خراسان شد و در توس مستقر شد. مأمون هم اول در مرو بود و بعد آمد توس، علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه را هم آورد. ۱۳۵۹/۶/۳۰

حقاً باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی‌نظیری برخوردار بود، اما آن‌سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی بن موسی الرضا است و همین است که علی رغم زیرکی شیطنت‌آمیز مأمون، تدبیر پخته و همه‌جانبه او را به حرکتی بی‌اثر و بازیچه‌ای کودکانه بدل می‌کند. .. اکنون به تشریح سیاست‌ها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا در این حادثه می‌پردازیم.

.. هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایی خود پُر کرد، به طوری که همه‌کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیت سوء، حضرت را از وطن خود دور می‌کند. امام بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه گوش‌ها رساند. در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده‌اش هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می‌داد^۱، با گفتار و رفتار، با زبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست. همه کسانی

۱. طبق روایتی امام رضا قبل از سفر به خراسان همراه با فرزندشان جوادالائمه، که نزدیک هفت سال داشتند، به زیارت خانه خدا رفتند. راوی می‌گوید بعد از طواف امام جواد روبه روی حجرالاسود نشست. خدمتکار حضرت به ایشان گفت که برخیزید تا همراه پدران برویم، اما امام از جای خود بلند نشدند. خدمتکار نزد امام رضا آمد و این موضوع را به اطلاع ایشان رساند. امام رضا خود نزد فرزندشان آمدند و فرمودند: عزیزم برخیز. امام جواد فرمودند: نمی‌خواهم از اینجا برخیزم. امام رضا فرمودند: چرا عزیزم؟ امام جواد پاسخ دادند: چگونه برخیزم درحالی که شما طوری با خانه خدا وداع کردی که گویی دیگر به اینجا بازمی‌گردی. (بحارالانوار/ ج ۴۹/ کتاب تاریخ علی بن موسی و .../ ابواب تاریخ الامام علی بن موسی الرضا/ باب ۱۰/ حدیث ۶/ ص ۱۲۰)

که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می‌شدند، در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می‌کرد و به قتلگاه می‌برد لبریز شد.

هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح شد، حضرت به شدت استنکاف^۱ کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند. این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود، نپذیرفته است. دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند، ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند، حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده‌ام، امیرالمؤمنین آن را به علی بن موسی الرضا تقدیم می‌کند و علی بن موسی دست رد به سینه او می‌زند.^۲

خود امام از هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این‌وآن می‌رساند، همواره می‌گفت من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم.^۳ طبیعی بود که این سخن همچون عجیب‌ترین پدیده سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چندساله دست می‌زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می‌رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می‌گرداند، کسی مثل علی بن موسی الرضا پیدا می‌شود که به ولیعهدی با بی‌اعتنایی نگاه می‌کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل

۱. اجتناب، امتناع

۲. الارشاد/ باب تاریخ الامام علی بن موسی الرضا/ فصل الامام الرضا و ولایة العهد و صلاة العید/ ص ۲۶۰

۳. مناقب آل ابی طالب/ باب امامة ابی الحسن علی بن موسی الرضا/ فصل فی مکارم اخلاقه و معالی اموره/ ص ۳۶۴

نمی پذیرد. مقایسه ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضا و مأمون عباسی در ذهن ها نقش می بست، درست عکس آن چیزی را نتیجه می داد که مأمون به خاطر آن، این سرمایه گذاری را کرده بود.

با این همه علی بن موسی الرضا فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد^۱ و مأمون که فکر می کرد فعلاً در شروع کار، این شرط قابل تحمل است و بعدها به تدریج می توان امام را به صحنه فعالیت های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد. روشن است که با تحقق این شرط، نقشه مأمون نقش بر آب می شد و بیشترین هدف های او برآورده نمی شد.

امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار بود، چهره ای به خود می گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری، نه نهی ای، نه تصدی مسئولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه. روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه مسئولیت ها کناره می گیرد نمی تواند نسبت به آن دستگاه، صمیمی و طرف دار باشد. مأمون به خوبی این نقیصه را حس می کرد و لذا پس از آنکه کار ولیعهدی انجام گرفت بارها درصدد برآمد امام را برخلاف تعهد قبلی با لطایف الحیل^۲ به مشاغل خلافتی بکشانند و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کند، اما هر دفعه امام هوشیارانه نقشه او را خنثی می کرد.

یک نمونه همان است که مُعَمَّر بن خَلَّاد از خود امام هشتم نقل می کند که

۱. الارشاد/ باب تاریخ الامام علی بن موسی الرضا/ فصل الامام الرضا و ولایة العهد و صلاة العید/ ص ۲۵۹

۲. تدبیرها و چاره جویی های زیرکانه

مأمون به امام می‌گوید اگر ممکن است به کسانی که از او حرف‌شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویسد و امام استنکاف می‌کند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش می‌آورد.^۱

اما بهره‌برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از اینها مهم‌تر است. امام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهلیم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی‌نظیر بوده است و آن بر ملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمان‌هاست. تربیون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن، سخنانی را که در طول یک صدوپنجاه سال جز در خفا و با تقیه و به خصیصین^۲ و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی‌گرفت، به گوش همه رساند.

مناظرات امام در مجمع علما و در محضر مأمون که در آن قوی‌ترین استدلال‌های امامت را بیان فرموده است،^۳ نامه «جوامع الشریعة» که در آن همه رؤوس مطالب عقیدتی

۱. بحار الانوار/ ج ۴۹/ کتاب تاریخ علی بن موسی و.../ ابواب تاریخ الامام علی بن موسی الرضا/ باب ۱۳/ حدیث ۲۰/ ص ۱۴۴

۲. (خ ص ص) افراد بسیار خاص

۳. در یکی از مجالس مناظره که دانشمندانی از عراق و خراسان حضور داشتند، مأمون از حاضران و امام می‌پرسد: این برگزیدگانی که خداوند در آیه «سپس این کتاب (قرآن) را به آن بندگان خود که برگزیده بودیم، میراث دادیم» (فاطر/ ۳۲) نام می‌برد، چه کسانی هستند. دانشمندان حاضر پاسخ‌هایی می‌دهند. امام رضا با رد پاسخ آنها، با دلایل محکم و متعدد می‌فرماید این اشخاص اهل بیت رسول الله هستند که خدا ایشان را به مقام امامت برگزیده است. (تحف العقول/ و روی عن الامام الهمام ابی الحسن علی بن موسی الرضا/ و من کلامه فی الإصطفا/ ص ۴۲۵)

و فقهی شیعی را نوشته است،^۱ حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم بیان کرده است،^۲ قصاید فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایتعهدی سروده شده و برخی از آن مانند قصیده دِعیل و أبونواس^۳ همیشه در شمار قصاید برجسته عربی به شمار رفته است، نمایشگر این موفقیت عظیم امام است.

هنگامی که در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی خبر ولایتعهدی علی بن موسی الرضا رسید، در خطبه، فضایل اهل بیت بر زبان رانده شد.^۴ اهل بیت پیغمبر که شصت سال علناً بر منبرها دشنام داده شدند و سال‌های متمادی دیگر کسی جرأت بر زبان آوردن فضایل آنها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بی خبرها و بی تفاوت‌ها با آن آشنا شدند و به آن گرایش یافتند و دشمنان سوگندخورده احساس ضعف و

۱. طبق این روایت، مأمون وزیرش، سهل بن فضل را نزد امام می‌فرستد و از امام می‌خواهد تا کلیاتی از حلال و حرام و واجبات و مستحبات احکام دینی را برایش بازگوید. امام هم کاغذ و قلمی به فضل داده و به او می‌فرماید: بنویس؛ و کلیاتی از موارد فوق را بیان می‌کنند. به همین دلیل این نامه به جوامع الشریعه، یعنی کلیاتی از شریعت معروف شده است. (تحف العقول / و روی عن الامام الهمام ابی الحسن علی بن موسی الرضا / جوابه للمأمون فی جوامع الشریعة / ص ۴۱۵)

۲. عبدالعزیز بن مسلم می‌گوید هنگامی که همراه امام رضا در مرو بودیم، به مسجد جامع شهر رفتیم. مردم را دیدم که درباره مسئله امامت گفتگو می‌کنند و اختلاف عقیده بسیاری دارند. از مسجد که بازگشتم، امام را از گفته‌های مردم مطلع کردم. امام لبخندی زدند و فرمودند: این مردم معنای امام و امامت را ندانسته‌اند؛ آنگاه معارفی را در این باره به من آموزش دادند. (تحف العقول / و روی عن الامام الهمام ابی الحسن علی بن موسی الرضا / وصفه الامامة و الامام و منزلته / ص ۴۳۶)

۳. دو نفر از شعرای معروف و پُرآوازه هم‌عصر با امام رضا

۴. معاویه بن ابوسفیان بعد از غصب حکومت از امام حسن علیه السلام در سال ۴۰ ه. ق. با صدور بخشنامه‌ای به خطبا دستور داد در خطبه‌هایشان امیرالمؤمنین را لعن کنند. این بخشنامه در سال ۱۰۰ ه. ق. توسط یکی از خلفای بنی امیه لغو شد. اما دشمنی خلفا با اهل بیت اجازه نمی‌داد تا خطبا از فضائل امیرالمؤمنین مطلبی برای مردم روایت کنند. تا اینکه پس از ماجرای ولایتعهدی، بر منبر مدینه نام اهل بیت و امیرالمؤمنین به نیکی یاد شد. (مناقب آل ابی طالب / باب امامة ابی الحسن علی بن موسی الرضا / فصل فی مکارم أخلاقه و معالی اموره / ص ۳۶۴)

شکست کردند، محدثین و متفکرین شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی‌شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.

..نه تنها سرجنبانان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند، بلکه قراین حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیشترین دوران‌های عمر خود را در کوه‌های صعب‌العبور و آبادی‌های دوردست و با سختی و دشواری می‌گذراندند با حمایت امام علی‌بن موسی الرضا حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند. ۱۳۶۳/۵/۱۸۰

سندی را در یکی از امامزاده‌های خراسان به دیوار آویخته‌اند؛ نامه‌ای است از علی‌بن موسی الرضا صلوات الله علیه به حاکم آن محل، درباره جوانی از خاندان پیغمبر؛ که امام از آن حاکم استفسار^۱ کردند و در آن نامه به آن فرماندار گفتند که ما محبت تو را به خودمان می‌دانیم.^۲ این نشان می‌دهد که در میان عوامل حکومت هم، کسانی بودند که علاقه‌مند به علی‌بن موسی الرضا بودند. ۱۳۵۹/۶/۲۰۰

اکنون بار دیگر نگاهی بر وضع کلی صحنه این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی‌بن موسی را با انگیزه‌هایی که اشاره شد به آن میدان کشانده بود می‌افکنیم:

۱. پرسش، توضیح خواستن

۲. حضرت در بخشی از این نامه نوشته‌اند: «اما بعد، در میان کارها، برای ما پیشامدی روی داده و من در آن ناحیه بر هیچ‌کس جز تو اعتماد ندارم. و آن این است که فرزندی از فرزندان قریش از عترت پیامبر مفقود شده و این موضوع، حزن و اندوه مرا سبب گشته است. این فرزند، حسین نام دارد، او نزدیک به بلوغ و در سن کودکان دوازده ساله است. رنگ چهره‌اش گندمگون است و در سفیدی چشم راستش نقطه‌ای قرمز است. اطلاع یافتیم که او قصد آن ناحیه را که دروازه خراسان است، داشته و در آنجا ساکن است. از تو می‌خواهم که از دوستان کمک بخوای و اقدام به یافتن این گمشده کنی و چنانچه او را یافتی، پس از آنکه صفات و نشانه‌هایش برایت مسلم شد، مرا آگاه سازی.» (مکاتیب الاثمه / ج ۵ / ص ۳۰۲)

..مأمون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی سابقه قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز می شد و اگر می توانست آن چنان که برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می یافت که از سال ۴۰ هجری یعنی از شهادت علی بن ابی طالب هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند، یعنی می توانست درخت تشیع را ریشه کن کند و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت های طاغوتی فرو رفته بود، به کلی نابود سازد.

اما امام هشتم با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی ای که خود به وجود آورده بود، به طور کامل شکست داد. و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه کن نشد بلکه حتی سال ۲۰۱ هجری، یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت ترین سال های تاریخ تشیع شد و نفس تازه ای در مبارزات علویان دمیده شد. و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم و شیوه حکیمانه ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد. ۱۳۶۳/۵/۱۸۰

■ تدابیر علی بن موسی الرضا در برابر توطئه مأمون (۲)؛ «افشای چهره مأمون» ■

«خراسان» - محلی که امام مدتی در آن بودند - مرکز رفت و آمد شیعیان شد. شعرای شیعه، ادبای شیعه، محدثین، امامزاده‌ها، بنا کردند آمدن و رفتن. اصلاً منطقه را از آن خود کردند، با فرهنگ تشیع پُر کردند. در اینجا امام که آمدند، درحقیقت تمام آن فریب‌ها و ترفندهای مأمونی را از بین بردند. اولاً زندگی امام، مأمون را افشامی کرد. ۱۳۶۰/۹/۲۶ نمونه بسیار مهم و جالب دیگر ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه «که مردم قدر تو را بشناسند و دل‌های آنان آرام گیرد» امام را به امامت نماز عید دعوت می‌کند. امام استنکاف می‌کند و پس از اینکه مأمون اصرار را به نهایت می‌رساند، امام به این شرط قبول می‌کند که نماز را به شیوه پیغمبر و علی بن ابی طالب به جا آورد. ۱۳۶۲/۵/۱۸ [مأمون] گفت خیلی خب، عیب ندارد، هرطور که میل‌تان است تشریف ببرید. مثلاً می‌خواست بگوید که حالا ما خلیفه هستیم، ایشان هم خب ولیعهد ماست، جانشین ماست، گاهی ایشان را می‌فرستیم به جای خودمان، از این کارها هم بکنند.

.. بعد حضرت آمدند. حالا مأمون که نماز می‌رفت، اسب‌ها و خدمه، پیش‌رو و پس‌رو، با چه تفصیلاتی مأمون را می‌بردند نماز. و در مسجد، لابد اطراف محراب، محافظین می‌ایستادند به احترام، به تجلیل، به عظمت. فکر می‌کرد که حالا علی بن موسی الرضا هم می‌رود به همان ترتیب نمازی برای مردم می‌خواند و برمی‌گردد می‌آید فوری. حضرت اعلام کرد که ما می‌رویم در صحرا نماز می‌خوانیم و مردم بیایند از خانه باهم برویم. چون باید بروند دنبال امام، امام را از خانه بردارند ببرند به مصلی. جمعیت راه افتادند. حالا همه هم دلشان می‌خواهد علی بن موسی الرضا را ببینند، نمازش را ببینند. دوست دارند صدایش را بشنوند.

جمع شدند. جلوی مردم هم این امرا و وزرا و فرماندهان لشکر و بزرگان کشوری، سوار بر اسب‌های قیمتی، لباس‌های فاخر، چکمه‌ها پایشان، همه آمدند منتظر. که حالا امام از خانه می‌آید بیرون، یک اسب فاخر هم سوار می‌شود، یک لباس فاخر هم پوشیده، جلو جلوراه می‌افتد، مردم هم در گردوغبار و پیاده! و باری به هرجهت، نمازی می‌خوانند.

یک وقت دیدند در خانه باز شد. علی بن موسی الرضا با پای برهنه، بدون کفش، در آستانه در ظاهر شد؛ در لباسی که گویا لباس پیغمبر است. یک لباس ساده‌ای تنش، عمامه سفیدی بر سرش، پایش برهنه است. تحت‌الحنکش^۱ افتاده است و لب‌ها به ذکر گشاده است، چشم‌ها پر از اشک. دارند طرف خدا می‌روند دیگر؛ نماز عید چیست؟ نماز چیست؟ دارند می‌روند که خدا را سجده کنند. دیگر جای شادمانی، جای سبکی، جای فخر فروشی نیست. جای تواضع و جای گریه و جای اشک و آه است. تا این منظره پارسایی و سادگی در چهره علی بن موسی الرضا و در لباس او و در رفتار او مشاهده شد، صدای تکبیر امام بلند شد: «الله اکبر». جمعیت یکپارچه صدا زدند: «الله اکبر». همه این کسانی که روی اسب‌های فاخر و قیمتی سوار بودند، دیدند وجود اینها اینجا بین این مردم، وصله ناجور است. خب، مردم هم دیگر همه پابرهنه شدند، کفش‌هایشان را درآوردند؛ روی زمین هم که بودند. اینها سوار این اسب‌ها و با آن لباس‌ها، دیدند چه وصله ناجوری‌اند. با دستپاچگی فوراً خودشان را از اسب‌ها انداختند پایین. بنا کردند لباس‌ها را کندن، بنا کردند چکمه‌ها را کندن؛ و چون کندن چکمه‌ها طول می‌کشید، دشنه‌هایشان را درآوردند، چکمه‌ها را دریدند و از پایشان بیرون انداختند! برای اینکه همرنگ

۱. بازکردن بخشی از عمامه و عبور دادن آن از زیر چانه و انداختن روی شانه

علی بن موسی الرضا بشوند. آن وقت همه مردم شدند مثل هم. حضرت با آن لباس ساده، فقیرانه و متواضعانه جلو، مردم هم مثل پروانه‌های گرد شمع، دُوروبرش. رجال دولتی و امرا و وزرا و بقیه هم، بین مردم گُم. همه تکبیرگویان بنا کردند راه رفتن. الله اکبر... الله اکبر... و لله الحمد... دارند می‌روند طرف مصلی، یک محیط روحانی و معنوی. همه مردم دارند اشک می‌ریزند. و امام محور این همه عاطفه و عشق و سوز و توجه و عبادت، دارند می‌روند به طرف مصلی. خب این حرکت، این هیئت به چه معناست؟ آیا این به معنای خط قرمز کشیدن دور زندگی اشرافی مآبانۀ مأمون نیست؟ این افشای مأمون نیست؟ پس مردم فهمیدند اگر نماز این است، تا حالا همه نمازهایی که پشت سر مأمون خواندند، باطل بوده. اگر امام این است، با این سادگی، با این بی‌پیرایگی، با این عبادت، با این حالت خشوع و تواضعش درمقابل خدا، با این حالت خضوعش درمقابل مردم و همرنگی‌اش با مردم، اگر این است امام و پیشوای مردم، پس مأمون چه می‌گوید؟ آن تکبر مأمون به چه معناست؟ آن لباس‌های فاخری که او می‌پوشد به چه معناست؟ آن جدایی‌اش از مردم و بی‌اعتنائی‌اش به مردم چیست؟

خود حضور علی بن موسی الرضا در آن جمع، تخطئه‌کننده دستگاه حکومت مأمونی بود. امام با هیچ تبلیغاتی نمی‌توانست این را ثابت کند. یعنی هیچ گفتنی این‌طور نمی‌توانست مثل این عمل کردن، مأمون را افشا کند. مقداری که حرکت کردند، جاسوس‌های باهوش و زیرک، قضیه دستشان آمد. فهمیدند که این حرکتی که امام دارد می‌کند، [آخرش کجاست]. حالا می‌روند نماز، حضرت نماز را می‌خواند، بعد هم برای مردم باید خطبه بخواند دیگر؛ آن وقت در خطبه‌ای که علی بن موسی الرضا در این جمع ایراد بکند، چه حقایق افشاگری خواهد بود، آن را دیگر خدا می‌داند!

رفتند به مأمون گفتند که خانه خراب! - به قول روضه خوان ها - چه نشستی؟ علی بن موسی الرضا را فرستادی برود نماز؟ پدرت درآمد! کاخ حکومتت ویران شد! قضایا را که گفتند، مأمون رنگ از رویش پرید. دستپاچه شد. گفت بروید فوراً بگویید برگرد. آمدند فوراً به حضرت ابلاغ کردند، اعلام کردند که آقا، مأمون گفته برگرد.

خب، اینجا هم حضرت دوتا کار می توانست بکند؛ یک کار اینکه برگردد، که برگشت؛ یک کار هم اینکه بگوید نه خیر! بر نمی گردم. مأمون غلط کرده گفته. می رویم نمازمان را می خوانیم. برود نمازش را بخواند، خطبه بخواند و افشا بکند. کدام بهتر بود به نظر شما؟ آن راه اولی بهتر بود. این راه دومی یک خُرده به ظاهر حزب اللهی تر و اینها می آید؛ اما سیاست مدارانه نیست، کیداللهی نیست، مکراللهی نیست؛ «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ»^۱.

خب، حضرت اگر می رفت خطبه می خواند، البته یک سری مطالب را می گفت، اما دیگر تمام شده بود، دیگر هیچ چیز بعدش نبود. و مردم هم یک مقداری داغ می شدند. بعد هم پیچ پیچ می افتاد که خب، خلیفه که گفت آقا نروند، چرا رفتند و اینها. این پیچ پیچ ها را هم جاسوس ها راه می انداختند. اثرش کم می شد. اما حضرت برگشت. برگشت یعنی چه؟ یعنی آن شوق و علاقه مردم که داشتند می جوشیدند که بله! حالا امام می رود نماز می خواند، حالا خطبه می خواند، تبدیل کرد به کینه شدیدی علیه مأمون. خب، مردم فهمیدند که مأمون حضرت را برگرداند. گفتند ای خدا لعنتش کند که نگذاشت ما نماز امام را درک کنیم. ای خدا بگشددش که نگذاشت ما کلمات امام را بشنویم. بعد هم [حضرت] برای خودشان امکان فعالیت و تلاش بعدی را باقی گذاشتند.

۱. سوره مبارکه آل عمران/ آیه ۵۴، «و آنها مکر ورزیدند، و خدا پاسخ مکرشان را داد.»

امام در طول مدت بودنشان در خراسان یک چنین کارهایی را انجام دادند. آن وقت دِعبِل خُزاعی می آید خراسان و می رود در حضور مأمون، آن قصیده معروفِ مهیم خودش را در مدح علی بن موسی الرضا و مدح خاندان پیغمبر می خواند. که بسیار قصیده مهمی است.

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا وَقَدَمَاتُ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ^۱

که اولش «مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ» هست و به نام قصیده «مدارس آیات» معروف است. ۱۳۶۰/۹/۲۶ ادعای نهضت علوی بر ضد دستگاه های خلافت اموی و عباسی است. ۱۳۶۰/۵/۱۸ و از مهم ترین اشعار عرب در دوران امامت است. از لحاظ هنری در مرحله خیلی بالایی است این شعر. دِعبِل، شاعر خیلی بزرگی بود. می رود این را می خواند و این شعر در سراسر عالم اسلام آن روز، پخش می شود. در این شعر، اولاً یاد شهیدان کربلا هست. که مدت ها بوده یاد اینها مکتوم مانده بود؛ و یاد دیگر شهدای اهل بیت، شهید فَحّ، زید، فرزندان عبدالله، یاد همه اینها آمده است؛^۲ شهدای گوناگونی که همه با غربت شهید شدند و با غربت دفن شدند؛ یاد اصالت و حقانیت خاندان پیغمبر در این قصیده هست. و اینکه صاحب حق خلافت، اینها هستند و دیگران غاصبند. آن وقت یک چنین قصیده افشاگر به محاکمه کشانده ای، در حضور مأمون خوانده می شود؛ و خطاب به مأمون و به

۱. «ای فاطمه (چه می کنی) اگر تصور کنی حسین را، که به تیغ بی دریغ دشمنان بر خاک کربلا افتاده، و در کنار رود فرات تشنه لب جان داده.» (بحار الانوار/ ج ۴۹/ کتاب تاریخ علی بن موسی و.../ ابواب تاریخ الامام علی بن موسی الرضا/ باب ۱۷/ حدیث ۱۳/ ص ۲۴۸)

۲. حسین بن علی از نوادگان امام مجتبی، معروف به شهید فَحّ، در سال ۱۶۹ قمری علیه حکومت عباسی قیام کرد و در سرزمینی نزدیک مکه به نام فَحّ به شهادت رسید. زید فرزند امام سجاد علیه السلام است که در زمان امام صادق علیه حکومت اموی قیام کرد و در کوفه به شهادت رسید. محمد و ابراهیم دو فرزند عبدالله بن حسن از نوادگان امام مجتبی، در زمان منصور دوانیقی قیام کردند و به شهادت رسیدند.

همه آنهايي که آنجا بودند. مأمون هم چه کار کند؟ دهانش را پر از سرب داغ بکند؟ آبرویش بیشتر خواهد رفت؛ چون شعر که گفته شد، از دهان که بیرون آمد، تمام شد. ۱۳۶۰/۹/۲۶ شعر او در زمانی کوتاه به همه اقطار عالم اسلام رسید، به طوری که در بازگشت از محضر امام آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه شنیدند.^۱ ۱۳۶۳/۵/۱۸ معنای این چیست؟ معنایش این است که زمینه آن چنان برای ترویج اهل بیت و برای نام مبارک امام رضا مساعد است که این شعر - که آن روز شعر یکی از مؤثرترین و نافذترین رسانه ها بوده - در یک مدت کوتاهی دست به دست می چرخد تا می رسد به آدمی که مثلاً راهزنی در وسط بیابان است. این نشان دهنده حرکت عظیمی است که در دوران امامت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه برای ترویج مکتب اهل بیت انجام گرفته؛ محبت آنها همه گیر شده است، حضور آنها و وجود آنها در جامعه اسلامی به اعماق دل های مردم نفوذ پیدا کرده است. ۱۳۹۲/۶/۲۶ حضرت با آمدن به خراسان، هم سرمایه های هنری را، هم سرمایه های سیاسی را، هم سرمایه های علمی را، در خدمت آن تفکری که داشتند، بسیج کردند. ۱۳۶۰/۹/۲۶

آن طور که ملاحظه می شود، علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیه در این فصل از زندگی اش، که آخرین فصل از زندگی امام است، بزرگ ترین ضربه را بر پیکر حکومت عباسی وارد کرد. و لذا خراسان، مرکزی شد برای شورش های ضد عباسی و سال های متمادی آنها را راحت نگذاشتند. ۱۳۵۹/۶/۳۰

۱. بعد از اینکه دعبل آن شعر را درباره امام رضا سرود، امام مقداری پول و یکی از لباس های خود را به او هدیه دادند. در مسیر بازگشت از مرو، راهزنان به کاروانی که دعبل همراه آن بوده، حمله می کنند و اموال آنها را تصاحب می کنند. ناگهان دعبل می شنود که رئیس راهزنان مشغول زمزمه یکی از ابیات همان شعر اوست. خود را به او معرفی می کند. آن راهزن هم به احترام دعبل کل دارایی کاروانیان را به آنها باز می گرداند. (عیون اخبار الرضا/ باب ۶۶/ حدیث ۳۴)

❖ تدابیر علی بن موسی الرضا در برابر توطئه مأمون (۳)؛ «شکست مأمون» ❖

[به هر ترتیب] یک سال پس از اعلام ولیعهدی، وضعیت چنین است:

مأمون، علی بن موسی را از امکانات و حرمت بی حدومرز برخوردار کرده است، اما همه می دانند که این ولیعهد عالی مقام در هیچ یک از کارهای دولتی یا حکومتی دخالت نمی کند و به میل خود از هر آنچه به دستگاه خلافت مربوط می شود روگردان است و همه می دانند که او ولیعهدی را به همین شرط که به هیچ کار دست نزند قبول کرده است.

مأمون چه در متن فرمان ولایتعهدی و چه در گفته ها و اظهارات دیگر، او را به فضل و تقوا و نسب رفیع و مقام علمی منیع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و جمعی به همین اندازه هم او را شناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند، به عنوان یک چهره درخور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوا و خویشی با پیغمبر، بزرگ تر و شایسته تر است شناخته اند.

مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوش بین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد، بلکه حتی علی بن موسی مایه امان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است. در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایش گران پس از ده ها سال به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است. کوتاه سخن آنکه مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی به دست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز

از دست بدهد. اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه‌گذاری، سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی‌ناپذیر دستگاه‌های خلافت یعنی ائمه اهل بیت علیهم السلام به همان شیوه‌ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند، یعنی قتل.

بدیهی است قتل امام هشتم پس از چنان موقعیت ممتازی به آسانی میسر نبود. قرائین نشان می‌دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به‌شهادت‌رساندن امام به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان‌تر به‌کار برد؛ شایعه‌پراکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام ازجمله این تدابیر است. به گمان زیاد اینکه ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی همه مردم را بردگان خود می‌داند جز با دست‌اندرکاری عمال مأمون ممکن نبود.

هنگامی که ابی‌الصّلت این خبر را برای امام آورد، حضرت فرمود: «بار الهی، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تو شاهی که نه من و نه هیچ‌یک از پدرانم هرگز چنین سخنی نگفته‌ایم و این یکی از همان ستم‌هایی است که از سوی اینان به ما می‌شود.»^۱

تشکیل مجالس مناظره با هر آن کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می‌رفت نیز ازجمله همین تدابیر است. هنگامی که امام، مناظره‌کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب^۲ کرد و آوازه دانش و حجت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون در صدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله‌ای

۱. عیون اخبار الرضا/ باب ۴۴/ حدیث ۶

۲. مغلوب، خوار و ذلیل شده

را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند. البته چنان که می دانیم هرچه تشکیل مناظرات ادامه می یافت قدرت علمی امام آشکارتر می شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.

بنا بر روایات، یک یا دو بار توطئه قتل امام به وسیله نوکران و ایادی خود را ریخت^۱ و یک بار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند^۲، اما این شیوه ها هم نتیجه ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران به رتبه معنوی امام را به بار نیاورد، و مأمون درمانده تر و خشمگین تر شد. در آخر چاره ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ گونه واسطه ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر ۲۰۳ هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود^۳ تا کار قضای الهی و اراده الهی و تدبیر الهی - که پاره تن پیغمبر در این نقطه دوردست از مدینه مدفون بشود که خود این یک تدبیر الهی است، یک مهندسی الهی است - به وسیله دشمنان اهل بیت انجام بگیرد. ۱۳۹۲/۶/۲۶

۱. بنا بر روایتی مأمون چندین نفر را مأمور می کند تا شبانه به اتاق امام حمله کرده و حضرت را به شهادت برسانند؛ اما امام به طریقی معجزه آسا از این سوء قصد در امان می ماند. (عیون اخبار الرضا/ باب ۴۷/ حدیث ۲۲)
 ۲. به احتمال زیاد این مسئله مربوط به زمانی است که مأمون قصد بازگشت به بغداد داشته است. تنها کسی که در این مدت به دیدار امام رفته، اباضیت هروی است که از وضع امام در زندان توصیفات دارد. (عیون اخبار الرضا/ باب ۴۴/ حدیث ۶)

❖ نتیجه حرکت امام رضا؛ گسترش تشیع ❖

حضرت رضا سلام الله علیه با یک تصمیم‌گیری بر سر یکی از بزرگ‌ترین امتحان‌ها و محنت‌های روزگار قرار گرفت و بسیار بر سر آن خون دل خورد. تصمیم گرفت که به خراسان بیاید و آن دعوت را قبول کند. این کار با محاسبه دقیق صورت گرفت و کار بسیار دشواری بود. حضرت سعی کرد که این کار را در حد اعلای آن انجام دهد. با این ملاحظه سفر کرد و همان استفاده حد اعلی هم از این سفر صورت گرفت؛ به این معنا که در این سفر امری اتفاق افتاد که بعد از زمان صلح امام حسن علیه السلام در طول دوران حکومت اموی و عباسی اتفاق نیفتاده بود.

به واسطه اقدام آن حضرت، تشیع - سکه رایج این مملکت - امر آزاد و قابل استنادی شد. اشخاص می‌توانستند آزادانه به پیروی از نحله^۱ شیعه بپردازند. این امر به طور طبیعی و بدون هیچ اجازه رسمی‌ای اتفاق افتاد. همین قدر که امام علوی به خراسان آمد و از او استقبال شد، پدیده‌ای به وجود آمد که قبل از دوره حضرت رضا وجود نداشت و بعد از آن بزرگوار حالت عمومی پیدا کرد.

ماجرای آمدن حضرت به خراسان شبیه ماجرای رفتن پیغمبر به حدیبیه^۲ بود. پیغمبر با رفتن به حدیبیه و برقراری صلحی که بسیاری آن را نادرست می‌پنداشتند، موجب شد که اسلام در فضای وسیع‌تری مطرح شود. امام رضا هم با این اقدام،

۱. آیین، مذهب

۲. در سال ششم هجری، پیامبر اکرم برای زیارت خانه خدا با ۱۴۰۰ نفر از مسلمانان به طرف مکه حرکت کردند. قریش در محلی به نام حدیبیه راه را بر پیامبر بستند و مانع ورود مسلمانان به شهر مکه شدند. پیامبر قاصدی به مکه فرستاد تا با قریش در این باره گفتگو کند. خبر دستگیری این قاصد و شایعه گشته شدن او به پیامبر رسید. آن حضرت تصمیم به جنگ گرفت و همان‌جا از مسلمانان میثاق و بیعت بر جانبازی گرفتند. این بیعت را بیعة الرضوان نامیده‌اند. قریش هنگامی که از تصمیم پیامبر آگاه شد، نزد پیامبر آمده از کار خود عذرخواهی کردند. در نهایت قرارداد صلحی میان دو طرف بسته شد که به صلح حدیبیه معروف است.

کاری کرد که تشیع در فضای وسیع‌تری مطرح شود و این امر بسیار مهم و بزرگی است. حضرت این کار را کرد و درواقع پیروز شد؛ کما اینکه پیغمبر هم در حدیبیه پیروز شد. در سوره «إِنَّا فَتَحْنَا» مراد از فتح، بنا بر تفاسیر معروف، فتح حدیبیه است، «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»^۱. خدای متعال فتح مبین حدیبیه را قبل از فتح مکه به پیغمبر داد. خدای متعال فتح مبین را از آن جهت که فضا را فتح کرد، به امام رضا هم داد. ۱۳۸۱/۱۰/۲۸.

اینکه شما می‌بینید امامزاده‌های بزرگوار بلند شدند، راه افتادند، آمدند اینجا، غیر از جنبه‌عزا و غمناک قضیه که شهادت اینها در بین راه است، یک جنبه مثبت و پرمعنا دارد؛ معنای این، درخواست مردم، تقاضای مردم، زمینه پذیرش و قبول مردم نسبت به اهل بیت است. می‌دانید وقتی می‌گوییم «اهل بیت»، یعنی این مکتب، این معنا و لُبی که اهل بیت از اسلام معرفی می‌کردند؛ یعنی یک کار عمیقاً فرهنگی و معنوی و یک کار بزرگ اعتقادی. ۱۳۹۲/۶/۲۶.

امام رضا کاری کرد که فضا دست طرف‌داران تشیع افتاد و آنها مجال رشد پیدا کردند. از همین جا حدیث قمیین به وجود آمد و محدثین قمی، حرکت‌هایی را برای جمع‌آوری حدیث انجام دادند. در آن وقت، «شیخ صدوق» برای پیدا کردن حدیث شیعه به ولایات و جاهای مختلف مثل اقصی نقاط خراسان - سمرقند، بخارا و هرات که مردم آنها تازه اسلام آورده بودند - سفر کرد و حدیث شیعه را جمع‌آوری کرد. اینها اتفاقات مهمی بود.

در بین محدثین ما عده زیادی وجود دارند که از همین منطقه افغانستان و ترکمنستان فعلی‌اند. در آن زمان، این مناطق تازه اسلام آورده بودند و شیعه تازه

۱. سوره مبارکه فتح / آیه ۱

در آنجا قدم گذاشته بود. شیخ کَشّی یا شیخ عَیّاشی که صاحب تفسیری شریف است، نه در بغداد بودند و نه در نجف و حِلّه^۱. آنها در سمرقند بودند. کَشّی، یکی از دهات سمرقند است و خود عَیّاشی نیز از سمرقند بود و به عَیّاشی سمرقندی شهرت داشت. چه اتفاقی افتاد که آوازه شیعه تا به آنجا رفت؟! کار آسانی نبود. این فرهنگ، فکر، آوازه و داعیه از مدینه به آنجا رفت. این کار را امام رضا انجام داد. البته امام در دل، رنج‌ها و غصه‌های زیادی داشت؛ اما در این سفر فاتح و غالب شده بود و این غلبه از اینجا ناشی می‌شد. ۱۳۸۱/۱-۲۸۰

۱. یکی از شهرهای کشور عراق که در قرن‌های پنجم و ششم هجری قمری بسیاری از علمای شیعه در آنجا حضور داشتند.

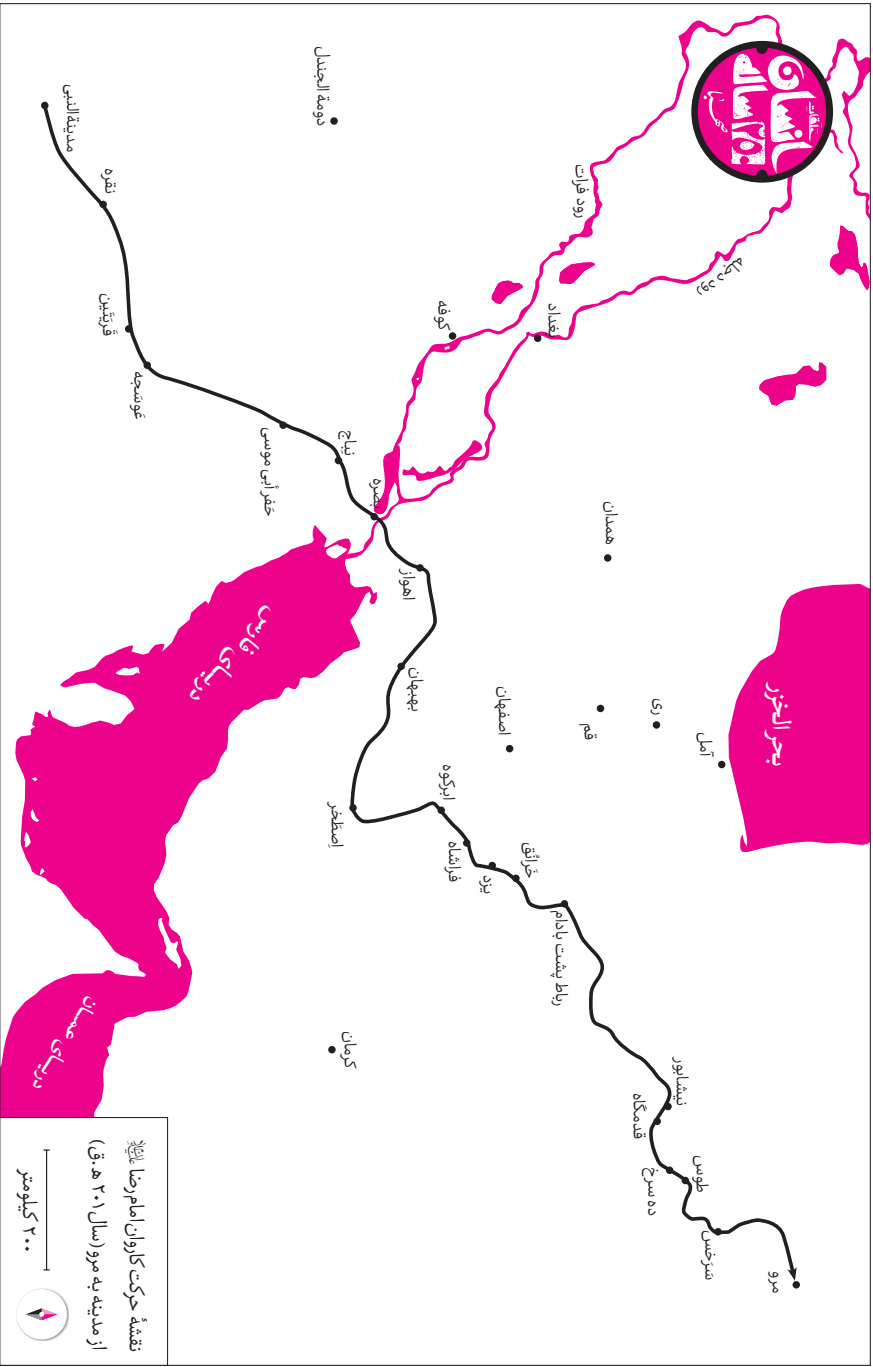
❖ پیام زندگی پرماجرای علی بن موسی الرضا ❖

[مطلب آخر هم که] دربارهٔ امام بزرگوار و عالم آل محمد حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء عرض بکنیم، [اینکه:] مقامات معنوی و روحانیت این وجودات مقدسه، حقیقتاً از درک عقلانی ما هم بیشتر است، چه برسد به توصیف زبانی ما؛ لکن در مقابل چشم ما و چشم تاریخ، زندگی این بزرگواران یک درس عملی و جاودان و غیر قابل انکار است.

اگر ما در مواردی به زندگی ائمه علیهم السلام می پردازیم، سیاست های آنها را، تدبیرهای آنها را، شرح حال آنها را مورد تکیه قرار می دهیم، نه به این معناست که این بخش، اهم و اعظم بخش های زندگی آن بزرگواران است؛ نه، آن عالم معنا و آن قُربِ إلی الله و آن معرفت و محبتی که موج می زند در آن دل های بی نظیر، یک داستان دیگری است. لکن آنچه جلوی چشم ماست، زندگی این بزرگواران است که باید از آنها درس گرفت. ۱۳۹۲/۶/۲۶

ما که نباید فقط به مرقد امام علی بن موسی الرضا اظهار ارادت کنیم؛ او امام ماست، زندگی او برای ما درس است، از زندگی او باید درس بگیریم. زندگی او برای ما یک پیامی دارد، آن پیام چیست؟ من آن پیام را در یک کلمه خلاصه می کنم. بدانید پیام زندگی پرماجرای علی بن موسی الرضا علیه الصلاة والسلام به ما عبارت است از مبارزهٔ دائمی خستگی ناپذیر؛ این آن درسی است که صاحب این مرقد مطهر به ما داده است. ..نبادا کسی خیال کند که مسلمان فقط در یک دوره از عمر خود مبارزه می کند و بعد می رود راحت می گیرد می خوابد. زندگی مسلمان سراپا مبارزه است؛ مبارزه با شیطان ها، چه شیطان های درونی خود او - یعنی اخلاقیات فاسد - و چه شیطان هایی که از خارج می خواهند او را منحرف کنند، و چه شیطان هایی که

راه زندگی سالم انسان‌های بی‌گناه را می‌برند و می‌زنند. زندگی امام هشتم برای ما به معنای استمرار و تداوم مبارزه است. شما اگر می‌خواهید شیعه امام هشتم باشید و اگر می‌خواهید از این مرقد مطهر و منور و پاک الهام بگیرید و درس بگیرید، بدانید درس امام رضا به همه ما این است که ای مسلمان! از مبارزه خسته نشو، نخواب؛ چون دشمن همیشه بیدار است، و دشمن در شکل‌های مختلف و در لباس‌های گوناگون و زیر نقاب‌های گوناگون و با آرایش‌های رنگارنگ ظاهر می‌شود؛ چشم تیزی داشته باشید، دشمن را بشناسید و راه مبارزه با دشمن را بلد بشوید، و مثل علی بن موسی الرضا از اول تا آخر، مبارزه را ادامه بدهید. ۱۳۶۳/۹/۳۰



❖ مواعظ الرضا عليه السلام ❖

❖ سه خصلت تکمیل ایمان مؤمن ❖

عَنِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ»^۱. معنایش این نیست که اگر این سه خصلت را نداشتید، مؤمن نیستید؛ [بلکه] یعنی مؤمن کامل نیستید. همچنین معنایش این نیست که اگر این سه خصلت را داشتید، یک مؤمن کامل قطعی هستید؛ نه، صفات دیگری هم هست که در کمالِ ایمان مؤثر است. مراد از این عبارت این است که این سه خصلت در تکمیلِ ایمانِ مؤمن دارای تأثیر است. بنابراین، سه صفت برجسته است.

«سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ» یک سنت را، یک روش و ادب را از خدای متعالش بیاموزد. «وَسُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ». این سه روش را از این سه مبدأ اعلیٰ باید انسان فرا بگیرد. «فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكِتْمَانُ سِرِّهِ». کتمان سرِّ را از خدا باید یاد بگیریم، «قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»^۲. غیب خود، باطن خود،

۱. الکافی / کتاب الایمان و الکفر / باب المؤمن و علامات و صفاته / حدیث ۳۹

۲. سوره مبارکه جن / آیات ۲۶ و ۲۷

آنچه از غیب در علم حق تعالی است، آن را بر کسی ظاهر نمی‌کند، «إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ». یک استثنایی هم البته دارد، [جز پیامبری را که از او خشنود باشد]. نه تنها غیب خود را مستور نگه دارید، اسرار مربوط به دیگران را هم هرچه پیش شما به عنوان سراًست، آن را هم مکتوم نگه دارید! این، یک ادب الهی است.

«وَأَمَّا السُّنَّةُ عَنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ» با مردم مدارا کنید! «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ نَبِيِّهِ: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^۱. اعراض از جاهل معنایش این نیست که با آنها حتماً قهر کن و دعوا کن، نه! یعنی رو بگردان، اهمیت نده. یک چیزی گفت، مدارا کنید. با کسانی که با آنها صددرصد هم عقیده نیستید، با مدارا رفتار کنید. بله، آنجایی که جای امر به معروف و نهی از منکر است، جای جهاد فی سبیل الله است، به فرایض الهی عمل کنید. بعضی‌ها به یک نقطه خاصی عقیده پیدا می‌کنند، یک ذره به این طرف و آن طرف نگاه نمی‌کنند. این، روش اولیای دین نیست.

«وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ» اولیای الهی صبور بودند، سختی‌ها را تحمل می‌کردند، چه سختی‌های شخصی، چه سختی‌های عمومی، مثل تحریم‌ها، توطئه‌های گوناگون، درمقابل اینها صبر می‌کردند، از راه بر نمی‌گشتند، ایستادگی می‌کردند. این را هم از اولیا یاد بگیریم، می‌فرماید: «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»^۲. این «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا» همان مؤمنانی هستند که در آن آیه دیگر فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»^۳، این رجال، همان‌ها هستند که صادقانه با حکم الهی مواجه شدند، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۴ [و آنان همان پرهیزگارانند].^{۱۳۹۴/۱۰/۱۴۰}

۱. سوره مبارکه اعراف / آیه ۱۹۹

۲. سوره مبارکه بقره / آیه ۱۷۷

۳. سوره مبارکه احزاب / آیه ۲۳

۴. سوره مبارکه بقره / آیه ۱۷۷

❖ قدردانی نعمت‌ها ❖

مِنْ مَوَاعِظِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِعَلِيِّ بْنِ شُعَيْبٍ: «يَا عَلِيُّ أَحْسِنُوا جِوَارَ النِّعَمِ فَإِنَّهَا وَحْشِيَّةٌ، مَا نَأَتْ عَنْ قَوْمٍ فَعَادَتْ إِلَيْهِمْ».^۱

با نعمت‌های الهی برخورد شایسته و نیکو داشته باشید، یعنی شاکر بوده و برطبق اقتضای آنها عمل نمایید. زیرا اگر شکر نِعَم آن طورکه شایسته است به جا آورده نشود، خداوند متعال آنها را سلب می‌نماید؛ «وَلَكِنَّ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۲ و اگر نعمت‌ها از جامعهٔ انسانی گرفته شد، برگشت آنها بسیار مشکل است. علی علیه‌السلام می‌فرماید: «قُلْ مَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَاَقْبَلَ»^۳ [بخت و اقبال اگر پشت کند، کمتر راه مراجعت باز گیرد].

یکی از نِعَم بزرگ الهی در زمان ما، اقبال و توجه مردم به دین است که باید قدر آن را دانست، اگر بی‌توجهی کنیم در اثر ناسپاسی ما، این نعمت بزرگ از ما سلب خواهد شد و به آسانی برنمی‌گردد. ۱۳۸۰/۱۱/۸

۱. تحف العقول / باب روی عن الامام الهمام أبي الحسن علي بن موسى الرضا في طوال هذه المعاني / و روی عنه

فی قصار هذه المعاني / ص ۴۴۸

۲. سوره مبارکه ابراهیم / آیه ۷

۳. الکافی / کتاب الزکاة / ابواب الصدقة / باب حسن جوار النعم / حدیث ۳

■ حلم و علم و خاموشی ■

مِنْ مَوَاعِظِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمِ وَالْعِلْمِ، وَالصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ»^۱

از نشانه‌های فقه، حلم و علم است. فقه در اصطلاح روایت و قرآن، به معنای دین‌شناسی، اعم از اصول، فروع و معارف دینی است.

حلم به معنای داشتن ظرفیت روحی و تحمل درمقابل بلایا و نعمت‌هاست. بعضی افراد در برخورد با مصائب و حوادث ناگوار خود را می‌بازند و عین اختیار را از کف می‌دهند. برخی در هنگام روی آوردن نعمت‌ها - مال یا مقام - خود را گم می‌کنند و احياناً دچار تصمیم‌ها یا اعمال نسنجیده‌ای می‌شوند.

انسان حلیم مانند دریای عمیقی است که نسیمی نمی‌تواند او را برآشوبد و آرامش و تمکین روحی او را برهم بزنند. ۱۳۸۰/۱۱/۲۰ این حالت بردباری وقتی بود، زمینه برای آموختن دانش، افزودن بر معلومات خود - شخص و جامعه - فراهم خواهد آمد. ۱۳۸۸/۴/۲۹.

نشانه دیگر فقه، علم است. احاطه به معارف دینی جز از طریق علم و طی مراتب دانش ممکن نیست. علم عبارت است از صورت واضحی که در ذهن انسان به وجود می‌آید. خواندن و شنیدن، مقدمه علم است.

صمت یکی از ابواب حکمت است و با سکوت تفاوت دارد و به معنای ساکت بودن در جایی است که نباید سخن گفت، وگرنه مطلق سکوت در شرع ممدوح نیست، در مواردی سخن گفتن لازم است و باید سنجیده و به اندازه سخن گفت.

۱. تحف العقول / باب روی عن الامام الهمام ابي الحسن علي بن موسى الرضا / وروی عنه فی قصار هذه المعانی / ص ۴۴۵

دو چیز طیره^۱ عقل است: دم فرو بستن

به وقتِ گفتن و گفتن به وقت خاموشی!^۲ ۱۳۸۰/۱۱/۲

بعضی‌ها پُر حرفی می‌کنند. پُر حرفی خوب نیست؛ مگر آنجایی که لازم است، آنجایی که باید حرف زد، آنجایی که مقتضی حرف زدن است و سکوت در آنجا آخوالرّضا^۳ و بد است. یک جاهایی هست که گناه سکوت، از حرف زدن بیشتر است؛ نه، آنجا مراد نیست، در حال معمولی، در جلسه معمولی، در اجتماع معمولی، پُرگویی کردن و حرف زیادی زدن چیز خوبی نیست. ۱۳۹۷/۸/۲۹۰

۱. مایه خجالت و شرمساری

۲. گلستان سعدی / دیباچه

۳. «الشکوت اخوالرّضا» معادل ضرب‌المثل فارسی «سکوت علامت رضاست» می‌باشد.

■ بهترین بندگان ■

مِنْ مَوَاعِظِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ سُئِلَ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا وَإِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَإِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا وَإِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا وَإِذَا غَضِبُوا عَفَوْا»^۱

بندگان شایسته خدا پنج خصلت دارند:

۱. هنگامی که کار نیکویی انجام می دهند، خشنود می شوند. ۱۳۸۰/۱۰/۳۰ «استبشار»
یعنی خرسند شدن یا آثار خرسندی در چهره پدیدار شدن؛ که درباره مؤمن دارد: «بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ»^۲؛ یعنی [آنها که] وقتی کار نیک می کنند، خوشحالند که کار خوب کردند. این خوشحالی ارتباطی ندارد به اینکه انسان غرور پیدا کند و عجب به کار خیر پیدا کند؛ اینها دو چیز است، اینها را از هم تفکیک کنید. یک وقت انسان دورکعت نماز می خواند، خیال می کند که در یک مرتبه عالی [است] و عجب یعنی خودشیفتگی، خودفریفتگی، خودشگفتی به انسان دست می دهد، این مذموم است. یک وقت هست نه، بحث خودشیفتگی و خودفریفتگی نیست؛ کار خوبی کرده و خوشحال است که الحمدلله خدا توفیق داد این کار خوب را انجام داده. این خیلی خوب است که وقتی عمل نیک انجام می دهد، خرسند باشد به این کار نیکی که انجام داده. ۱۳۹۳/۲/۲۰

۲. اگر کردار بدی از آنان سر بزند، توبه و استغفار می نمایند. یکی از آفات انسان این است که مراقبت بر رفتار خود نداشته باشد و نسبت به اعمال بد خود بی تفاوت باشد. برعکس، مواظبت بر رفتار و تذکر هنگام برخورد با بدی ها، از صفات متقین است: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»^۳.

۱. تحف العقول / باب روی عن الإمام الهمام أبي الحسن علي بن موسى الرضا / وروی عنه فی قصار هذه المعانی / ص ۴۴۵

۲. الکافی / کتاب الایمان و الکفر / باب المؤمن و علاماته و صفاته / حدیث ۱

۳. سوره مبارکه اعراف / آیه ۲۰۱، «درحقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان به ایشان رسد [خدا را] به یاد آورند.»

۳. هنگامی که نعمتی از خدا یا محبتی از انسان ها به او می رسد، تشکر و سپاسگزاری می نمایند. ۱۳۸۰/۱۰/۳۰ البته ظاهر «أعطوا» اعم است از عطای الهی و عطای بشری - از مردم هم اگر محبتی کردند، چیزی به انسان دادند، آدم باید سپاسگزار باشد؛ این معلوم است - لکن ظاهراً اینجا مراد عطای الهی است. یعنی وقتی نعمت های الهی را متذکر می شود، می بیند نعمت های الهی را یا نعمت جدیدی به او داده می شود، شکرگزار باشد؛ غافل نباشد از اینکه خدای متعال این نعمت را به او داده است. غفلت از نعمت، خیلی درد بزرگی است، انسان را به لثامت می کشاند، به ناسپاسی می کشاند. ۱۳۹۳/۲/۲۰

۴. در هنگام بروز حوادث و بلایا، صابر و مقاوم می باشند، یعنی در مسیری که حرکت می کنند، هیچ مانعی آنان را وادار به توقف یا برگشت نکند. ۱۳۸۰/۱۰/۳۰ وقتی که یک ابتلایی در زندگی اینها پیش آمد، مشکلی برایشان پیش آمد، در آن هم صبر کنند. این صبر و شکر با همدیگر ارتباط نزدیکی دارند. یکی از آثار شکر این است که انسان صبر می کند؛ یعنی وقتی شما توجه داشتید که خدای متعال چقدر نعمت به شما داده، اگر یک ابتلایی هم به شما داد، بیماری ای، گرفتاری ای پیدا کردید، صبر می کنید؛ می گوئید خب، اینکه درمقابل آن همه لطف الهی چیزی نیست. لذا در دعای روزهای رجب می خوانید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرَ السَّائِرِينَ لَكَ» صبر افراد شکرگزار [را طلب می کنیم]. ۱۳۹۳/۲/۲۰

۵. هنگام خشم و غضب، عفو و گذشت دارند. البته غیر از موارد غضب لله و فی الله است، بلکه مراد خشم در زندگی روزمره و ارتباط شخصی با دیگران است که عفو می کنند. ۱۳۸۰/۱۰/۳۰

■ نهایت توکل و تواضع ■

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ^۱ - که ثقه و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است - «قال: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَدُّ التَّوَكُّلِ^۲؟ حد توکل چیست؟ ظاهراً مراد از حد در اینجا معنای منطقی آن نیست که عبارت باشد از جنس و فصل، بلکه مراد، نهایت توکل است. حد توکل یعنی مرزی که مفهوم و عنوان توکل تا آنجا ادامه دارد. فَقَالَ لِي: «أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا». نهایت توکل این است که با وجود خدا، با توجه به ذات مقدس باری، از هیچ چیزی و از هیچ کسی نترسی. این ترسی که ماها داریم، یا ترس به خاطر جانمان است، یا به خاطر آبرویمان است، یا ترس به خاطر ازدست دادن درآمدی، مالی است، یا ترس از قدرت است، ترس از تَشَرُّ است. می فرماید: وقتی خدا را ملاحظه می کنی و برای خدا کار می کنی و خدا ناظر بر توست و پشت سر توست، از کسی نترسی؛ نهایت توکل این است.

امام بزرگوار ما واقعاً این طوری بود، دل به خدا داده بود، از هیچ کس نمی ترسید، این را انسان حس می کرد. خود امام رضوان الله تعالی علیه برای بنده نقل کردند، گفتند: من از آقای کاشانی^۳ کسی را شجاع تر ندیدم. بعد سه قضیه نقل کردند که این سه قضیه نشان می دهد آقای کاشانی از هیچ چیز نمی ترسید. حد توکل، این است. اگر این شد، انسان در میدان های زندگی، این ملاحظه کاری هایی که ما داریم؛ مبادا بَدَش بیاید، یا تَشَرُّ بزند، سِمَت ما را از ما بگیرد، مبادا جان ما را به

۱. حسن بن الجهم از راویان و اصحاب امام کاظم و امام رضا صلوات الله علیهما بوده است.

۲. امالی (شیخ صدوق) / مجلس چهل و دوم / حدیث ۸

۳. آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی (۱۲۶۴-۱۳۴۰) از علمای مبارز علیه سلطه بیگانگان بر ایران بودند که نقش مؤثری در ملی شدن صنعت نفت ایران داشتند.

خطر بیندازد، اینها را کنار می‌گذارد؛ «يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^۱.
 «قَالَ قُلْتُ فَمَا حُدُّ التَّوَاضُّعِ» اندازه و مرز تواضع کجاست؟ «قال: أَنْ تُعْطِيَ
 النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطَوْكَ مِثْلَهُ» به انسان‌ها، به غیر خودت، آن
 چیزی را عطا کنی که توقع داری آنها آن چیز را به تو عطا کنند. یعنی برای خودت
 نسبت به دیگران، هیچ امتیازی قائل نباشی. اینکه توقع داریم به ما سلام کنند،
 اما خودمان سلام نمی‌کنیم، یا توقع داریم از ما بدگویی نکنند، اما خودمان از
 دیگران بدگویی می‌کنیم، به خاطر این است که به طور ناخودآگاه، امتیازی را
 برای خودمان قائلیم که برای دیگری قائل نیستیم. این، خلاف تواضع است،
 این، تکبر است ولو به ظاهر انسان لبخند هم می‌زند، سرش را هم کج می‌کند،
 اظهار کوچکی هم پیش این‌وآن می‌کند، اما دل او متکبر است. دل، برای خود
 امتیازی قائل است. این تواضع نیست. تواضع این است که هرآنچه که توقع
 داری مردم نسبت به تو انجام بدهند، محبت کنند، احترام کنند، مراعات حق
 کنند، عین همان را تو هم نسبت به دیگران انجام دهی. یعنی برای خودمان
 هیچ امتیازی نسبت به دیگران قائل نباشیم. ۱۳۹۳/۱۲/۸۰

❖ درجات تواضع ❖

فی الکافی عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ الرَّاوی: قُلْتُ مَا حَدُّ التَّوَاضُّعِ الَّذِي إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ مُتَوَاضِعًا؟ «فَقَالَ التَّوَاضُّعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَيَنْزِلَهَا مَنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا مِثْلَ مَا يُؤْتَى إِلَيْهِ، إِنْ رَأَى سَيِّئَةً دَرَأَهَا بِالْحَسَنَةِ كَاغْلُظُ الْغَيْظِ عَنِ النَّاسِ، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱.

یک درجه از تواضع این است که انسان اندازه خود را بشناسد. زیاده‌تر از آنچه هست، خود را به حساب نیاورد. البته کمتر از آنچه که هست هم به حساب نیاورد. قلب سلیم در مقابل قلب مریض است. قلب مریض، آن است که صفات ناپسندی مثل تکبر، خودبینی و غرور در آن هست. انسان وقتی با غرور، با تکبر و خودپسندی به خودش نگاه کند، خودش را طوری می‌بیند، اما اگر با قلب سالمی به خود نگاه کند، خود را طور دیگری می‌بیند، و می‌تواند انسان خودش را بشناسد، بفهمد و ببیند.

این‌طور نیست که بگوییم همیشه انسان در شناخت خود اشتباه می‌کند. آن‌وقتی که بعضی از مزایای وجودی انسان برای انسان ظاهر می‌شود، یک خودشگفتی‌ای در او به وجود می‌آید. اگر انسان، خود را به ضعف‌هایی که دارد متوجه کند - ضعف‌های ما از قوت‌هایمان بیشتر است. هر انسانی این‌طور است، جز معصومین. گناهایی که انجام می‌دهیم، ضعف‌هایی که داریم، بی‌صبری‌ها، بی‌تابی‌هایی که در مقابل مصیبت‌ها و دردها و رنج‌ها داریم، حسدها، ناتوانی‌های گوناگون روحی و جسمی و فکری و عقلی و امثال اینها - اگر انسان همه اینها را ملاحظه کند، می‌تواند به درستی، اندازه خود را، قدر خود را به دست بیاورد. لازمه

۱. الکافی / کتاب الایمان و الکفر / باب التواضع / حدیث ۱۳

اینکه انسان خود را درست تقویم^۱ و ارزیابی و منزلت‌یابی کند، اینهاست:

۱. انسان با دیگران همان‌طوری برخورد بکند که مایل است با او برخورد کنند، از گناهان دیگران صرف‌نظر کند؛ چون ملاحظه می‌کند که خودش هم دچار مشکلات فراوانی است، این‌طور نباشد که ضعف‌ها را در دیگران ببیند، اما در خود، این ضعف‌ها را مشاهده نکند. وقتی که وَلَع و حرصِ یک چیزی را - مثلاً مال یا جاه را - در دیگری می‌بیند، او را ملامت و شماتت کند، و از اینکه خودش هم به همان چیز، شفع دارد، خود او هم مشتاق به آن است، غافل شود.

۲. اگر از کسی بدی دید، آن را با نیکی پاسخ بدهد، کما اینکه از دیگران انسان همین توقع را دارد. ما گاهی با دیگری بداخلاقی می‌کنیم، بی‌محلی می‌کنیم، گاهی جفا می‌کنیم، [اما] دوست نداریم او درمقابل، به ما بی‌محلی و جفا کند! «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۲. این، اشاره به آیه شریفه سوره آل عمران در

وصف متقین است. ۱۳۸۸/۳/۱۸۰

۱. سنجش، ارزیابی

۲. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۳۴

❖ نزدیکی اجل ❖

عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْغَازِي قَالَ حَدَّثَنِي الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَوْ رَأَى الْعَبْدُ أَجَلَ وَ سُرْعَتَهُ إِلَيْهِ لَابْغَضَ الْأَمَلَ»^۲. یک حقیقتی وجود دارد به نام اجل، اجل یعنی سرآمد، آن وقتی که مدت یک امری به پایان می‌رسد. فرض بفرمایید به کسی بدهکاریم، به ما مهلت داده که شما تا یک هفته می‌توانید تأخیر بیندازید. این شد اجلِ دینِ ما. ما وقتی وارد این دنیا شدیم، یک اجلِی، یک سرآمدی معین کردند. بعضی‌ها این سرآمدشان در همان سنین کودکی است، بعضی در سنین جوانی است، بعضی هم اجلشان در سنین میان‌سالی یا پیری است، «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ»^۳. در روایات، دو نوع اجل ذکر شده است: اجل قطعی و معلق. بعضی اجل‌ها اجلِ قطعی است که تخلف ندارد، بعضی هم اجلِ معلق است، یعنی معلق به یک امری است. اگر صدقه دادید، یا اگر صلۀ رحم کردید، تأخیر می‌افتد و از این قبیل. بالاخره یک مقطعی وجود دارد که این مقطع اسمش اجلِ ماست، آنجا که رسیدیم از این نشئه خارج خواهیم شد، این نشئه با همه خوبی‌ها و بدی‌ها، زیبایی‌ها و زشتی‌ها، سختی‌ها و خوشی‌ها، همه‌اش تمام می‌شود، وارد یک نشئه دیگری می‌شویم که آن نشئه را نمی‌شناسیم.

این سرآمد در کجا قرار دارد؟ نمی‌دانیم. آنچه باید بدانیم و می‌توانیم بدانیم، این است که این اجل به سرعت به طرف ما می‌آید. مثل کسی که سوار یک وسیله

۱. داوود بن سلیمان اصالتاً اهل قزوین بوده و گفته شده کتابی به نام «مسند الرضا» از احادیث امام رضا تألیف کرده بوده است.

۲. امالی (شیخ مفید) / مجلس سی و ششم / حدیث ۸

۳. سوره مبارکه نحل / آیه ۷۰

تندرویی است، به طرف مقصدی حرکت می‌کند، وقتی انسان با این وسیله تندرو می‌رود، آن مقصد به سرعت به انسان نزدیک می‌شود. این را توجه نداریم. این اجل به سرعت به ما نزدیک می‌شود. نتیجه این است؛ وقتی می‌دانیم داریم به آن مقصد، به آن سرآمد نزدیک می‌شویم، یک مقداری به فکر آن طرف باشیم؛ چون اصل کار آنجاست، زندگی واقعی و دائمی آنجاست. اینجا یک زندگی موقتی است که ما به خاطر غفلت‌های خودمان، کوتاه‌بینی خودمان، توجه به موقت‌بودنش نداریم! آنجا همیشگی است، ادامه دارد. وقتی توجه کردیم به سرعت حرکت‌مان به سوی مقصد، و سرعت نزدیک شدنمان به آن اجل، باید به فکر آن طرف باشیم. این روایت، همین را بیان می‌فرماید. اینکه در این سند از یکایک ائمه علیهم السلام نقل می‌شود که هرکدام از پدر بزرگوارشان نقل می‌کنند تا به امیرالمؤمنین می‌رسد، کأنه می‌خواهند اهمیت قضیه را به ما تفهیم بکنند که قضیه، قضیه مهمی است.

أَمَلْ بِالْف، یعنی آرزوهای معمولی پیش پا افتاده زندگی. انسان وقتی فهمید که چطور با سرعت دارد به آن زندگی ابدی نزدیک می‌شود، دیگر این آرزوها در نظرش پست و حقیر می‌شود و از اینها بدش می‌آید و ناراحت می‌شود. البته توجه دارید؛ مقصود از این أَمَل، آن آرزوهایی است که مربوط به شخص ماست در زمینه مسائل دنیوی. آرزوی مجتهدشدن، آرزوی انسان صالح شدن، آرزوی منشأ خیر برای خلاق شدن، بد نیست. هرچا طول الأمل در روایات مذمت شده، مراد، آرزوهای پست دنیایی است. وَاَلَا مَا آرزو داریم که جمهوری اسلامی به لحاظ مادی و معنوی به اوج ترقی و تعالی برسد، این خیلی خوب است. وقتی آرزو داشته باشیم، تلاش می‌کنیم. «وَتَرَكْ طَلَبَ الدُّنْيَا»، دنیا همان دنیای شخصی انسان است، انسان دنبال دنیا نمی‌دود. نه اینکه دنبال معاش نیست، هرکسی باید دنبال معاش

و ضرورت‌های زندگی باشد، اما بعضی دنبال زخارف دنیوی می‌دوند، خودشان را
هلاک می‌کنند برای اینکه به آن مقصود برسند. اگر فهمیدیم که اجل چگونه در
حال نزدیک شدن به ماست، دیگر این حالت در ما از بین خواهد رفت. ۱۳۹۶/۸/۱۵۰

■ اهل دنیا، اهل دین ■

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ،^۱ که ثقة است - این روایت از لحاظ سند، روایت معتبری است - قال: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ: «قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ يَا بَنَى إِسْرَائِيلَ لَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِنْ دُنْيَاكُمْ إِذَا سَلِمَ دِينُكُمْ».^۲

حواریین، آن نزدیکان هستند؛ از همهٔ آحاد بنی اسرائیل در آن زمان که در شهرها پراکنده بودند و حضرت عیسی سراغ اینها می‌رفتند، اینها آن جمعِ نزدیک به حضرت بودند، بهترین توصیه‌ها و عالی‌ترین حکمت‌ها به اینها گفته می‌شد. به این حواریین فرمودند: وقتی دینتان سالم است، آنچه از دنیا از دست دادید یا به‌دست نیاوردید، شما را متأسف نکند. همهٔ خیر و سعادت بشر در همین کلمه است. اگر به یک مقامی مایل بودید برسید، نرسیدید؛ به یک عنوانی مایل بودید نائل بشوید، چه عنوان دینی و معنوی مثلاً مجتهد بشوید، مرجع تقلید بشوید؛ چه عنوان دنیایی، مدیر بشوید، رئیس بشوید. دلتان می‌خواست این‌طوری بشوید، و نشدید. دلتان می‌خواست فلان‌طور خانه‌ای، مال‌ومالی داشته باشید، نشد. اینها همه‌اش دنیاست، یعنی همان زینت‌ها و زیورها و خوشی‌ها و زیبایی‌های دنیاست. خیلی‌هایش چنانچه با گناه به‌دست نیاید، چیزهای خوبی است. اما اگر به‌دستتان نیامد؛ شما را متأسف نکند. وقتی دینتان را توانستید نگه‌دارید، فوتِ این چیزها شما را ناراحت نکند. به نظر بنده همهٔ حکمتِ انبیا در همین یک جمله است. این را اگر بتوانیم عمل بکنیم، سعادت در همین است. علت هم معلوم است، علت این است که زندگی ما تقسیم شده است به دو قسمت؛ یک قسمتِ کوتاه و مختصر

۱. حسن بن علی بن زیاد و شاء، اهل کوفه و از راویان امام کاظم و امام رضا و امام هادی صلوات‌الله‌علیهم است.

۲. امالی (شیخ صدوق) // مجلس هفتاد و پنجم / حدیث ۲

که همین دنیای مادی است. یک قسمت هم، آن قسمت اصلی زندگی است که طولانی و ابدی است. «وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَإِهيَ الْحَيَوانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۱، زندگی واقعی آنجاست. آن زندگی اخروی است. وقتی دین سالم بود، آن قسمت اصلی زندگی سالم است. وقتی دین سالم نبود، آن بخش عمده و اصلی، آن سرمایه اصلی، آن ربح^۲ اصلی از دست رفته است و لو یک تکه کوچکی هم نصیب انسان بشود.

نقطه مقابل اهل دین، اهل دنیايند. می فرماید: «كَمَا لَا يَأْسَى أَهْلُ الدُّنْيَا عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ دِينِهِمْ إِذَا سَلِمَتْ دُنْيَاهُمْ»؛ [برای] اهل دنیا درست به عکس است، هرچه از دینشان از دستشان برود، ناراحتشان نمی کند، نگرانیشان نمی کند، وقتی دنیايشان سالم و کامل است و در اختیار است. پول داشته باشیم، راحت داشته باشیم، عیش داشته باشیم، عزت داشته باشیم، نماز نشد، روزه نشد، تقرب نشد، اخلاص نشد، خصوصیات دیگری که برای دین داری لازم است، نشد، نشد؛ اهل دنیا این طوری اند. پس معیار برای شناخت اهل دین و اهل دنیا این است که اهل دنیا آن کسانی اند که اگر دینشان از دستشان رفت، وقتی دنیايشان محفوظ است، خیلی نگران نمی شوند، ناراحت نمی شوند. اهل دین به عکسند. این، یک توصیه بسیار مهم و حکمت بسیار عظیمی است. ۱۳۹۵/۷/۲۵.

۱. سوره مبارکه عنکبوت / آیه ۶۴، «و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند.»

۲. بهره

❖ بازتاب عمل ❖

فِي الْكَافِي، عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَام: «كُلَّمَا أَحَدَتْ الْعِبَادُ مِنَ الذَّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَحَدَتْ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ»^۱.

روایت زیبایی است، می‌فرماید: هرگاه بندگان خدا گناهانی را به وجود بیاورند که قبل از آن، به این گناهان عمل نمی‌کردند، گناهان جدیدی را به بازار بیاورند، خدای متعال هم بلاهایی را بر آنها مسلط می‌کند که قبلاً این بلاها را نمی‌شناختند، و وجود نداشت. اینها قبلاً این طور گناهی را نمی‌شناختند، حالا ابتکار کردند، یک گناه تازه‌ای را به وجود آوردند، خدای متعال هم یک بلای تازه‌ای را بر آنها مسلط می‌کند.

نکته‌ای در این روایت وجود دارد، و آن این است که بشر از همه سو رو به تطوّر^۲، تحول و تکامل است. مناطقی از زندگی را که انسان کشف نکرده، تدریجاً کشف می‌کند. چه مناطق معنوی را، چه مناطق مادی را، چه علم را، چه معنویت را. عرصه‌های مختلف زندگی، نو به نو، تازه به تازه درمقابل چشم انسان و درمقابل عمل انسان قرار می‌گیرد. هم در عمل و هم در نتایجی که آن اعمال به وجود می‌آورد، این طور است؛ یعنی دنیا رو به تطوّر است، رو به نوسازی است. این سنت الهی است. لکن یک چیز، یک اصل از جمله اصولی است که تغییرناپذیر است و آن تناسب بین عمل و بازتاب عمل است. هر عملی که انجام می‌دهیم، یک بازتابی قطعاً متناسب با خودش دارد. این اصل، تغییرناپذیر است، و از سنت‌هایی است که تغییر نمی‌کند؛ «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»^۳.

۱. الکافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الذنوب / حدیث ۲۹

۲. گونه‌گونه شدن، از وضعیتی به وضعیتی تغییر پیدا کردن

۳. سوره مبارکه فاطر / آیه ۴۳

یکی از این سنن، این است که فعل انسان بازتابی دارد، آن بازتاب، متناسب با فعل شماست. تطوّر عالم ایجاب می‌کند فعل جدیدی بشود. آن بازتاب هم به همین مناسبت جدید خواهد شد. یک روزی مردم در دایره‌های محدود خودشان ربا می‌خوردند که آثاری داشت. بعد تطوّر به وجود آمد، بانکداری مبنی بر ربا به وجود آمد، یک نوع دادوستد جدیدی بود. آثارش هم به همان تناسب، جدید است. همان دنیایی که این بانکداری را به وجود آورده و توسعه داده، دچار گرفتاری‌هایی از همین ناحیهٔ ربای بانکی است، که در گذشته این گرفتاری‌ها را نداشته، اما امروز این گرفتاری‌ها وجود دارد. ۱۳۸۸/۱۱/۱۳

■ نگرانی‌های پیامبر برای امتش ■

قال حَدَّثَنَا الرِّضَا عَلَى بَنِي مُوسَى قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثَةٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ مَصَلَاتُ الْفِتَنِ وَ سَهْوَةُ الْفَرَجِ وَ الْبَطْنِ»^۱.

یک سند نورانی زرین در این حدیث وجود دارد. «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثَةٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي». امتی را پیغمبر اکرم با این همه زحمت، با این همه مجاهدت تشکیل داده، چه مجاهداتی که در دوران مکه و دوران اختناق گذرانده، چه بعد از آمدن به مدینه، جنگ‌های گوناگون، کشته شدن عزیزان؛ یک قاعده‌ای را گذاشته، قاعده بابرکتی که البته این قاعده رشد کرد تا آنجا که همین امت کوچک، در قرن چهارم هجری، بزرگ‌ترین و قوی‌ترین و متمدن‌ترین کشورهای دنیا شد. امت را پیغمبر اکرم بنا نهاده است، طبعاً دغدغه دارد، از آینده این امت نگرانی دارد. از چه چیزی دغدغه دارد؟ این روایت برای ما خیلی مهم است. پیغمبر وقتی راجع به دشمن‌ها و دشمنی‌ها صحبت می‌کند، نمی‌گوید که من می‌ترسم از حکومت امپراتوری روم که آن وقت امپراتوری عظیمی بود، فرض کنید مثل آمریکای امروز؛ یا از دولت پادشاهی ایران آن روز که سطح وسیع عظیمی از دنیا در اختیار آن پادشاهی بود، با آن ثروت، با آن همه امکانات؛ حضرت نمی‌گوید از اینها می‌ترسم. از منافقین هم نمی‌ترسد، منافقین داخل حکومت اسلامی و جامعه اسلامی اند، لکن آن چنان درباره خصوصیات اینها در

۱. امالی (شیخ مفید) / مجلس سیزدهم / حدیث ۱

قرآن و در کلام پیغمبر و رفتار پیغمبر مطلب آمده است که دغدغهای از ناحیه اینها امت را تهدید نمی‌کند.

از چه می‌ترسد؟ از فساد درونی ما، از فساد درونی آحاد امت، از این می‌ترسد. همان چیزی که متأسفانه در جامعه اسلامی بعد از پیغمبر تحقق پیدا کرد. ما از اینها باید بترسیم. سه چیز را حضرت ذکر می‌کنند، می‌گویند من از این سه چیز می‌ترسم. باید اینها را علاج کرد. «الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ» یکی، گمراهی بعد از معرفت. بعضی‌ها اسلام را، معارف انقلاب را فهمیدند، پذیرفتند، بعد برگشتند، عقیده‌شان عوض شد، آن زمان بودند، الان هم داریم. کسانی بودند که به معارف اسلامی معتقد بودند، لکن یا به خاطر اینکه پایه‌های اعتقادی آنها ضعیف بود، یا به خاطر اینکه توانایی مقابله با شبهات را نداشتند، به هر دلیلی، اینها گمراه شدند، از ایمان برگشتند. پس اولین چیزی که پیغمبر اکرم می‌فرماید من بیمناک از آن هستم، عبارت است از گمراهی فکری و عقیدتی.

دوم: «وَمَضَلَّتِ الْفِتْنُ» فتنه‌های گمراه‌کننده. گاهی فتنه‌ای مثل فتنه سال ۸۸ پیش می‌آید، این آقا راه را گم می‌کند! فتنه به معنای غبارآلودگی است، فضا غبارآلوده است. این آدمی که تا الان درست حرکت می‌کرد، فتنه که شد، سرش گیج می‌رود، دور خودش می‌چرخد، نمی‌داند باید چه کار کند؛ این هم یکی از آنهاست. راهش این است که طوری در فتنه رفتار کنیم که بصیرت ما، فضای تاریک و مبهم را برای ما به فضای روشن تبدیل کند، بفهمیم قضیه چیست. اگر یک نفر در برابر ما ایستاده و حرکتی انجام می‌دهد، پشتِ صحنه را بشناسیم، بفهمیم؛ اینها بصیرت لازم دارد. بصیرت موجب می‌شود که انسان در فتنه، دچار ضلالت و گمراهی نشود. مراقب فتنه‌ها باید بود.

سوم: «و شَهْوَةُ الْفَرْجِ وَ الْبَطْنِ». شهوت‌گرایی، شهوتِ بطن و فرج. اینها انسان را بدبخت می‌کند. یک نفر در راه درستی دارد حرکت می‌کند، گرایش به شهوات نفسانی، او را از این راه درست منحرف می‌کند. البته در موارد بسیاری، این انحراف عملی به انحراف عقیدتی هم منتهی می‌شود؛ «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»^۱، «فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بَمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»^۲. گاهی اوقات این طوری است. همیشه این طور نیست، گاهی هم کسی اهل فسق و فجور است، اما عقیده‌اش بر نمی‌گردد، لکن آن انسانِ کارآمد به‌دردبخوری که می‌تواند در میدان‌ها حرکت کند، ابتکار کند، مجاهدت کند، دیگر آن انسان نیست. دشمن این را می‌خواهد.

فرمود از این سه چیز بر اتمم می‌ترسم؛ آن روز پیغمبر می‌ترسید، لکن نه فقط برای آن روز امتش می‌ترسید، برای امروز ما هم می‌ترسید. ۱۳۹۶/۱۲/۱۵

۱. سوره مبارکه روم / آیه ۱۰

۲. سوره مبارکه توبه / آیه ۷۷

❖ آخوک دینک ❖

آبوهاشم داوود بن القاسم الجعفری^۱ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ لِكَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ فِيمَا قَالَ يَا كَمِيلُ آخُوكَ دِينُكَ»^۲ دین تو برادرِ توست؛ یعنی نزدیک‌ترین امور به تو عبارت است از دین تو. آنچه باید بیش از همه چیز در فکر آن باشی و برای حفظ آن تلاش کنی و از آن مراقبت بکنی، عبارت است از دینت. بعد می‌فرماید: «فَاحْطَظْ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتَ» هرطور می‌توانی، از هر راهی که برای تو مقدور است، برای دین خودت احتیاط کن.

احتیاط از کلمه حائط است، حیطة، حائط، یعنی حصار، برایش حصار بکش، مراقب باش لطمه‌ای به آن وارد نیاید. یک دین، دین شخص من و شماست که دین داری خودمان را، اعتقاد دینی خودمان را حفظ کنیم. یک مسئله، دین ما یعنی اسلام است و دین توحید است. این را باید حفظ کرد. نه فقط در وجود خودمان، در اعتقاد خودمان، در عمل خودمان، در همه قلمروها باید این را حفظ کرد. این هم مشمول این جمله است: «فَاحْطَظْ لِدِينِكَ». فرض بفرمایید اگر این دین مقدس شما از طرف قدرتی، از طرف شیطانی مورد تهاجم است، باید چه کار کنید؟ بایستی حصار برایش درست کنید، باید از آن مراقبت کنید، از آن دفاع کنید، احْتَظَّ شامل همه اینها می‌شود.

این، خطاب به کمیل بن زیاد است یعنی به یک آدم معمولی. کمیل نه رئیس

۱. آبوهاشم داوود بن قاسم از نوادگان جعفر بن ابی طالب بود که از زمان امام رضا تا امام زمان در خدمت ائمه بوده است. آبوهاشم شخصیتی مبارز بود که به علت مخالفت با حکومت عباسی در زمان امام عسکری چند مرتبه دستگیر و زندانی شد. (مناقب آل ابی طالب / باب امامه ابی محمد الحسن بن علی / فصل فی معجزاته / ص ۴۳۲)

۲. امالی (شیخ مفید) / مجلس سی و سوم / حدیث ۹

بود، نه قاضی تشکیلات بود، نه رهبر بود، بلکه یک آدم معمولی بود، حضرت به او فرمودند، یعنی به همه آدم‌های معمولی. حال، اگر ما این خطاب را برگردانیم به آدم‌های مسئول، آن وقت مسئولیت، بیشتر و سنگین تر می‌شود. این است که ما گاهی خطاب به مسئولین محترم می‌گوییم مراقب باشید، صیانت از دین مردم، و دین جامعه وظیفه شماست؛ نگوئید که مردم خودشان راه بهشت را انتخاب می‌کنند، ما نمی‌خواهیم به زور اینها را به بهشت ببریم؛ این حرف‌ها را ننزید. آنچه وظیفه شماست، این است که دین را در جامعه حفظ کنید. اصلاً این نظام، نظام دینی است؛ یعنی برای اقامه دین حق، این نظام به وجود آمده.

.. فرق ما با آنهایی که قبل از ما بودند، چیست؟ فرق در همین است، ما آمدیم که دین را اقامه کنیم، دین را برپا بداریم؛ «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ»^۱، این «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» اگر فقط به معنای نماز خواندن باشد، عبارت «إِنْ مَكَّنَّاهُمْ» نمی‌خواهد، زیرا در صورت عدم تمکّن^۲ هم نماز را باید خواند. این معنایش این است که وقتی شما متمکن شدید، وقتی رئیس و مدیر شدید، وقتی بودجه مملکت در اختیار شما قرار گرفت، وقتی حکمتان نافذ شد، کاری بکنید که دین مردم، یعنی دین اسلام، دین خدا در جامعه حفظ بشود. «إِحْطَ لِدِينِكَ» یعنی یادتان باشد برای دین خودتان احتیاط کنید! هرچه می‌توانید، تلاش کنید، کار کنید، سینه سپر کنید و حفظ کنید. ۱۳۹۶/۱۰/۵۰

۱. سوره مبارکه حج / آیه ۴۱

۲. توانایی، قدرت

❖ حُسن معاش در خانواده ❖

سَمِعْتُ الْعِيَّاشِيَّ وَهُوَ يَقُولُ اسْتَأْذَنْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّفَقَةِ عَلَى الْعِيَالِ «فَقَالَ بَيْنَ الْمَكْرُوهَيْنِ»، قَالَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ الْمَكْرُوهَيْنِ، «قَالَ فَقَالَ بَلَى يَرَحْمَكَ اللَّهُ أَمَا تَعْرِفُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ الْإِسْرَافَ وَكَرِهَ الْإِقْتَارَ فَقَالَ: وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتَرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^۲.

عیاشی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده است، می گوید: از امام علیه السلام در مورد کیفیت خرج کردن در امور زندگی از قبیل خوراک و پوشاک و لوازم خانه استیذان^۳ نمودم، فرمود: باید بین دو مکروه باشد؛ یعنی بین اسراف و زیاده روی و بین اِقتار^۴ و سخت گیری. مکروه در اینجا، مقابل حرام نیست، بلکه مقابل محبوب است که منافاتی با حرام ندارد. و سپس به آیه شریفه قرآن که در همین زمینه نازل شده، تمسک نمودند.

زیاده روی و تجمل گرایی در زندگی، عملی ناپسند و مکروه و چه بسا در مواردی حرام است و از آن طرف، سخت گیری و اعمال فشار بر خانواده، نسبت به هر فردی که تمکن دارد، نیز ناشایست است؛ لذا باید راهی میانه و معتدل را انتخاب نمود. ۱۳۸۱/۱۱/۱۰

۱. الخصال / الجزء الأول / باب الاتین / تجب النفقة على العیال بین المکروهین / ص ۵۴

۲. سوره مبارکه فرقان / آیه ۶۷، «و کسانی که وقتی انفاق می کنند نه اسراف و تجاوز از حد کنند، و نه سخت گیری کرده و پایین تر از حد روند، و (انفاقشان) میان این دو حد وسط و عادلانه است.»

۳. اجازه خواستن

۴. تنگ گرفتن، سخت گیری بر مخارج زندگی خانواده

❖ ارزش کارآفرینی ❖

مِنْ مَوَاعِظِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ شُعَيْبٍ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: «يَا عَلِيُّ مَنْ أَحْسَنُ النَّاسِ مَعَاشاً؟» قُلْتُ أَنْتَ يَا سَيِّدِي أَعَلِمَ بِهِ مِنِّي فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَلِيُّ مَنْ حَسَّنَ مَعَاشَ غَيْرِهِ فِي مَعَاشِهِ»^۱

امام رضا علیه السلام خطاب به علی بن شعیب می فرماید: بهترین مردم از نظر امر معیشت، فردی است که از راه حلال و شرافتمندانه برای خود درآمد کسب کند و در عین حال، موقعیتی ایجاد کند که دیگران نیز بتوانند از پرتو کسب و کار او مشغول به کار شده و امرار معاش نمایند. پس، از دیدگاه حضرت، اشتغال زایی یک عبادت و عمل نیک و پسندیده‌ای است. ۱۳۸۰/۱۱/۷۰

اگر از من سؤال کنند کسی ثروتی تولید کند، برای اینکه بیست نفر یا صد نفر انسان را که زندگیشان سرشار از محرومیت است، به نوا برساند، یا فرض بفرمایید که پنجاه نفر را که در فلان شهر زندگی می‌کنند و در آرزوی یک بار زیارت قبر مطهر علی بن موسی الرضا در حسرتند و نتوانستند بروند، اینها را با ثروتش به زیارت ببرد، این بهتر است یا با همین پولی که می‌خواهد با آن تولید ثروت کند، ده سال پشت سرهم عمره برود، بنده به طور قطع و یقین و بدون هیچ تردید خواهم گفت اولی مقدم است. حالا هر سال عمره نرود. تولید ثروت فی نفسه ممدوح است. اگر با نیت کمک باشد، آن وقت حسنه الهی هم هست؛ اجر الهی و اخروی هم دارد. ۱۳۸۵/۱۱/۳۰۰

۱. تحف العقول / روی عن الامام الهمام ابی الحسن علی بن موسی الرضا / روی عنه فی قصار هذه المعانی / ص ۴۴۸

■ معیاری در روابط جامعه اسلامی ■

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَمَكُرُ وَلَا يَخْدَعُ»^۱. روابط بین انسان‌ها در جامعه اسلامی باید بر اساس صداقت، رفاقت، دلسوزی و خیرخواهی باشد، نه بر اساس فریب‌کاری و اینکه بخواهند یکدیگر را فریب بدهند. اگر فرض کنیم در جامعه اسلامی این صفات رذیله وجود داشته باشد، به همان اندازه جامعه اسلامی از آنچه مطلوب است و اقتضای این اسم است، دور خواهد شد. حال، ملاحظه کنید؛ گاهی فریب و مکر در مسائل مربوط به معاملات و تجارت و بازار پیش می‌آید، که نقل شده است امیرالمؤمنین در مسجد کوفه فرمودند: طرف چپ مکر است. ظاهراً طرف چپ، بازار بوده، محل دادوستد بوده، که در کاسبی، این کارها انجام می‌گیرد. البته بد است، لکن زیان آن به قدر همان پولی است که بر اثر فریب و مکر جابه‌جا می‌شود. فرض بفرمایید جنسی را که قیمتش فلان مقدار است، به دو برابر قیمت بفروشد. یک مقدار پول ضایع شد و به ناحق تصرف شد، البته این بد است. [اما] گاهی اوقات این مکر دایرهٔ اوسعی پیدا می‌کند. اولاً، خدعه به یک نفر نیست، خدعه به یک جمع است، به یک جماعت است. ثانیاً، آنچه از دست می‌رود، ده تومان و صد تومان و هزار تومان نیست، گاهی دین از دست می‌رود، گاهی مسائل عمده از دست می‌رود؛ لذا در روابط اجتماعی، در کارهای بزرگ، بالخصوص در کارهای مملکتی، در کارهای سیاسی، در کارهای گروهی، در کارهای مربوط به تبلیغات دینی، باید خیلی مراقبت کرد که صفا و صداقت حاکم باشد نه مکر و خدعه.

۱. امالی (شیخ صدوق) / مجلس چهل و ششم / حدیث ۵

فرمود: «فَإِنِّي سَمِعْتُ جَبْرِئِيلَ»، پیغمبر فرمودند: از جبرئیل شنیدم که «يَقُولُ إِنَّ الْمَكْرَ وَالْحَدِيْعَةَ فِي النَّارِ» مکر و فریب در آتش است. مکر در آتش است؛ یعنی آن کسی که مُتَلَبِّس به این مبدأ اشتقاق^۱ است، متلبس به این صفت است و دارای این عنوان است، جای این فرد درون آتش است. جامعه اسلامی جامعه‌ای است که انسان را از آتش دور می‌کند، پس نمی‌تواند با مکر و فریب سازگار باشد. ۱۳۹۴/۲/۲۸.

۱. مُتَلَبِّس در لغت به معنای لباس پوشیده است. و در اصطلاح علم اصول به کسی یا چیزی گفته می‌شود که دارای صفت یا حالتی است. مبدأ اشتقاق یعنی اصل و ریشه‌ای که منشأ پدیدآمدن حالات و صفات مختلف می‌شود.

■ حُسن معاشرت (۱) ■

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، «أَنَّهُ سُئِلَ مَا الْعَقْلُ؟»^۱ سؤال در اینجا از عقل عملی و معاشرتی است؛ یعنی آن عاملی کمک‌کننده‌ای که می‌تواند انسان را در رفتار زندگی اجتماعی هدایت کند. چون عقل در روایات ما به معانی مختلفی به کار می‌رود که غالباً مراتب عقل یا وجوه و جهات عقل است. در اینجا مراد این است، به قرینه جوابی که حضرت فرمودند. از حضرت سؤال می‌شود که انسان عاقل چطور رفتاری باید داشته باشد که عاقلانه محسوب بشود؟ [می‌فرمایند:] «فَقَالَ التَّجَرُّعُ لِلْغُصَّةِ» غم‌های خود را فرو ببرد، این طور نباشد که هر غم و غصه‌ای را که دارد، غم‌های شخصی، ناراحتی‌های خودش را بیان کند. چون افشای غم درواقع افشای بخشی از زندگی خصوصی انسان است. از کسی گله‌ای دارد، غصه‌ای دارد نسبت به مسئله‌ای مالی، یا آبرویی و غیره، اینجا بنشیند، آنجا بنشیند، شکایت کند؛ این خلاف عقل است. البته فروبردن غم به معنای این نیست که انسان علاجی هم برای آن نپندیشد، منافاتی ندارد که انسان غصه خودش را در دل خودش نگه‌دارد، اما در پی علاج هم هست؛ برای مداوای آن، جستجو کند.

«وَمُدَاهَنَةُ الْأَعْدَاءِ» با دشمنان مداهنه کنی. مداهنه به معنای سازش کردن است. خداوند در قرآن کریم خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «وَدَّوْا لَوْ تَدْرِيْنَ فَيُدْهِنُونَ»^۲، دشمنان تو دنبال این هستند که تو با آنها مداهنه کنی تا آنها هم با تو مداهنه کنند، تو با آنها سازش کنی تا آنها هم با تو سازش کنند. این، در مقام ملامت است. پیداست این‌طور مداهنه‌ای را اسلام قبول ندارد. پس این

۱. امالی (شیخ صدوق) / مجلس چهل و هفتم / حدیث ۱۷

۲. سوره مبارکه قلم / آیه ۹

اعدائی کہ اینجا ذکر می‌شود، اعدای شخصی است. یعنی شما با یکی مشکلی دارید، یک مشکل ملکی یا مشکل شغلی یا همسایگی، از روی حسادت است، یا تقصیر شماست، یا تقصیر اوست، بالاخره باهم دشمنی دارید؛ می‌فرماید با او سازش کن. لزومی ندارد که انسان همیشه با دشمنان شخصی ستیز و جنگ داشته باشد؛ غرض این است.

این مدهنه را کسی تعمیم ندهد به مدهنه با دشمنان اصولی، دشمنان فکری، دشمنانی که با دین شما، با استقلال شما، با هویت شما معارضه می‌کنند، این شامل آن نیست. در آنجا آیات قرآن و احکام و معارف اسلام خیلی روشن تکلیف را معین کرده‌اند. در سوره شریفه ممتحنه، آیه اول، خداوند متعال ملامت می‌کند کسانی را که با دشمنان اسلام دوستی می‌کنند، آنان که با ما دشمنی اصولی و ریشه‌ای دارند، «تُسَوِّدَنَّ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ»^۱. این کار جایز نیست. پس اینجا مراد از اعداء، اعدای شخصی است.

«وَمُدَارَاةُ الْأَصْدِقَاءِ». مداراة یعنی ملاطفت کردن. با کسانی که با شما دوستند، مدارا کنید! مدارا به معنای ظاهرسازی نیست، یعنی ملاطفت کنید، رفتار خوب و خوش داشته باشید. دوستانتان را، کسانی که صدق دوستی با شما دارند، اینها را با رفتار خوش خودتان، از خودتان راضی نگه دارید. ۱۳۹۴/۳/۵۰

۱. سوره مبارکه ممتحنه/ آیه ۱

✦ حُسن معاشرت (۲) ✦

روایت مفصّلی از حضرت رضا علیه السلام از آبابی طاهربنشان نقل شده که «فَقَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ»^۱. [امیرالمؤمنین فرمودند] شما با مال خودتان، نخواهید توانست دل مردم را به دست بیاورید. البته پول بی تأثیر هم نیست به یک معنا. می بینید، بعضی ها برای جمع کردن طرف دار و دوست و رفیق از پول استفاده می کنند. در دنیا هم معمول است، پول می فرستند و بندگان دنیا را با پول، بنده خود می کنند، اما دل آنها را نمی توانند به دست بیاورند؛ مهم این است.

الان دلارهای نفتی از طرف بعضی از دولت های منطقه سرازیر می شود، تقسیم می شود بین سیاست مدارها، بین علمای معروف در دنیای اسلام، حمایت اینها را جلب می کنند، فلان جلسه به نفع ما حرف بزنید، فلان محل به نفع ما رأی بدهید، فلان کار را که ما می گوییم، بکنید. پول، این گرگشایی ها را دارد اما دل آنها را هم به دست می آورد؟ نه، دل آنها را به دست نمی آورد. آن کسی که با پول وادار می شود به اینکه حرکتی بکند، یک موضعی بگیرد، یک حرفی بزند؛ در دل خود، آن دهنده پول را مسخر^۲ خود می داند! این خیال می کند او مسخر اوست، درحالی که او هم می بیند که این دهنده پول مسخر اوست. درواقع، اسیر اوست، برای اینکه به این رأی، به این حرف، به این موضع گیری احتیاج دارد.

.. بنابراین با اموال نمی شود دل ها را تسخیر کرد: «فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَ

حُسْنِ الْلِقَاءِ». ببینید چقدر آسان است؛ با روی خوش و خوش برخوردی، با برخورد

۱. امالی (شیخ صدوق) / مجلس شصت و هشتم / حدیث ۹

۲. تسخیر شده، تصرف شده

خوب، دل‌ها را به‌دست می‌آورد. ما برادرانی داریم که با ما از موضع دوستی و برادری رفتار نمی‌کنند، می‌شود اینها را وادار کرد به اینکه به وظیفه برادری خودشان عمل کنند، با «حُسْنُ اللَّقَاءِ»، با «طَلَاقَةُ الْوَجْهِ» می‌شود. بعد حضرت امیرالمؤمنین که این جمله را فرمودند، فرمود: «فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ إِنَّكُمْ لَن تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ» [شما نمی‌توانید با دارایی‌تان دل مردم را به‌دست بیاورید، دل آنها را با اخلاق به‌دست بیاورید، با رفتار خوب به‌دست بیاورید. وقتی رفتار شما در قبال دیگران رفتار خوبی است، «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۱. وقتی شما با زبان خوش، با رفتار خوش، با سخن خردمندانه، از موضع مهربانی با او رفتار می‌کنید، دل او را جذب می‌کنید. این راه زندگی است که امیرالمؤمنین به ما تعلیم دادند، و از پیغمبر اکرم این را

سند آوردند. ۱۳۹۵/۲/۱۳

۱. سوره مبارکه فصلت / آیه ۳۴، «أَنگَاحَ آن‌کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی به دوستی یک‌دل تبدیل می‌شود.»

❖ برادرِ خدایی! ❖

حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْغَازِي قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ:
 «مَنْ اسْتَفَادَ أَخًا فِي اللَّهِ فَقَدْ اسْتَفَادَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»^۱.

اینجا اگر توانستید یک برادرِ فی الله پیدا کنید، یک خانه در بهشت پیدا کردید؛ چون این برادرِ شما ان شاء الله به بهشت خواهد رفت و خانه او هم خانه شما خواهد بود. در خانه برادرِتان مثل خانه خودتان هستید، بنابراین، برادری که در راه خدا انسان به او اعتماد می کند و او را به عنوان برادر اتخاذ می کند، فقط در اینجا نیست که خیرش به انسان می رسد، بلکه در بهشت هم خیر این برادر به شما می رسد. مهم این است که آخر فی الله باشد، در راه خدا، برای خدا. در راه کسب رضای الهی، انجام وظایف الهی، انسان، برادری پیدا کند. وقتی برادر پیدا کردیم، آن را گرامی بداریم و به وظایف برادریِ خودمان نسبت به او عمل کنیم، نگاهش داریم، آن برادر را از دست ندهیم! سعی کنیم همه گزینش های دوستی ما از این قبیل باشد، گزینش اخ فی الله باشد.

انسان خیلی دوست و رفیق پیدا می کند. بعضی از رفقا انسان را به طرف جهنم می کشانند، بعضی از رفقا انسان را طرف بهشت می برند. مرحوم حاج آقا حسین قمی رضوان الله علیه به یکی از جوان های فامیلشان گفته بودند: آقا احمد! شنیدم رفیق بازی، منم مثل تو رفیق بازم، اما من تا دم جهنم با رفیق می روم، داخل جهنم نمی روم. تو شنیدم تا آن ته ته های جهنم هم با رفیق می روی! گاهی اوقات انسان به خاطر رفیق و دست در دست رفیق تا آن ته جهنم حرکت می کند. ۱۳۹۶/۹/۵۰

۱. امالی (شیخ صدوق) / مجلس سی و هفتم / حدیث ۸

❖ ای فرزند آدم، مُنصِف باش! ❖

داوُد بن سلیمان الغازی قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَخِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ»^۱

این حدیث با این سند زرین که می‌رسد به ذات اقدس پروردگار، خطاب به من و شماست. معلوم می‌شود موضوع آن قدر مهم است که حضرت رضا سلام الله علیه که می‌توانستند خودشان بفرمایند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ»، یکی یکی از پدرانشان نقل می‌کنند. همه ائمه علیهم السلام هر کدام به نوبه خودشان برای فرزندشان از پدرشان این حدیث را نقل کردند. نشان می‌دهد خیلی مهم است.

خدای متعال به من و شما چه می‌فرماید؟ «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ! مَا تُنْصِفُنِي». ای فرزند آدم! با من با انصاف رفتار نمی‌کنی. اینکه در سجده شکر مستحب است انسان بگوید: «سَجَدَ وَجْهِي لِلَّهِمُ لَوَجْهِ رَبِّ الْكَرِيمِ»^۲ به خاطر این است. این لَوْم و پستی ماست که با خدای متعال که اکرم الاکرمین است، این طور بی‌انصافی می‌کنیم.

«أَحَبُّ إِلَيْكَ بِالنِّعَمِ» من دوستی می‌ورزم با تو با نعمت‌هایی که به تو می‌دهم. هر لحظه از لحظات عمر ما یک نعمت است. غیر از نعمت‌های دیگری که خدای متعال به بنده و شما داده و می‌دهد، هر لحظه‌ای از لحظات عمر، خودش فی نفسه بزرگ‌ترین نعمت الهی است. اگر نیم ساعت پیش، یک ساعت پیش، بنده و خدای نکرده جناب‌عالی از دنیا رفته بودیم، دیگر از نعمت حیات بی‌بهره بودیم.

۱. امالی (شیخ طوسی) / مجلس پنجم / حدیث ۱۰

۲. تهذیب الاحکام / ج ۳ / باب الدعاء بین الركعات / الدعاء فی الزیادة تمام المائة رکعة / حدیث ۲۳

این نعمت را ده دقیقه پیش داد، پنج دقیقه پیش داد، الان داده، هر لحظه از عمر یک نعمت است. دائم خدای متعال در حال دادنِ نعمت به ماست. «وَتَمَتَّقْتُ إِلَيَّ بِالْمَعَاصِي» تو درمقابل، به جای اینکه این محبتِ الهی را با محبتِ جواب بدهی، با معصیت پاسخ می دهی، با من دشمنی می کنی. مقت به معنای دشمنی کردن است. دستور خدای متعال را عمل نمی کنی، سرپیچی می کنی.

«خَيْرِي إِلَيْكَ مَزُولٌ وَشَرُّكَ إِلَيَّ صَاعِدٌ»، [خیر من به سوی تو فرود می آید و شر تو به جانب من بالا می آید]. همان فقره دعای ابو حمزه ثمالی که حضرت سجاد سلام الله علیه می فرماید: «وَلَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ عَنَّا بِعَمَلٍ قَبِيحٍ»^۱. بعد می فرماید: «يَا ابْنَ آدَمَ، لَوْ سَمِعْتَ وَصَفَكَ»، اگر خصوصیاتِ خودت را از زبان دیگری بشنوی که می گوید یک آدمی است این طور، این طور، «وَأَنْتَ لَا تَدْرِي مِنَ الْمُوصُوفُ» به شرطی که ندانی آن کسی که مورد نظر اوست، خود تو هستی، اگر این را ندانی، صفات تو را برای خودت نقل کنند، بدون اینکه بدانی مراد، تو هستی، «لَسَارَعَتْ إِلَيَّ مَقْتِهِ» سرعت خواهی گرفت به دشمنی و مقت آن کسی که دارای این صفات است. واقعاً هم همین طور است. ما چون هم قاضی خودمان هستیم، هم آن کسی هستیم که درباره او قضاوت می شود، لذا همیشه با جانب داری نسبت به خودمان قضاوت می کنیم، برای خودمان عذر درست می کنیم، درحالی که اگر قاضی دیگران باشیم و آنها این عمل را انجام دهند، این عذر را از آنها نمی پذیریم. ۱۳۹۶/۱۱/۱۰

۱. «وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ عَنَّا بِعَمَلٍ قَبِيحٍ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحْطُوا بِنِعْمِكَ، وَتَتَّقُوا عَلَيْنَا بِالْآيَاتِ، هُمُوهَا فَرِشْتَةُ بَزْغَوَارِي، اَزْ مَا كَرْدَار زَشْت بَه سَوِي تُو مِي آوَرْد وَايْن اَمْر مَانَع نَمِي شُوْد اَز اَيْنَكِه مَا رَا بَا نَعْمَتِ هَايْت فَرَا گِيرِي وَ بَه عَطَا هَاي بَر جَسْتِهَات بَر مَا لُطْف وَ مَحَبَّت كُنِي.»

■ ای فرزند آدم، از من بخواه! ■

قَالَ حَدَّثَنَا الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ^۱ «اَيْنَ سَنَدٍ زَرِينِ وَ نَوْرَانِي مِي رَسَدِ بِهِ اَيْنِجَا كِه خَدَايَ مُتَعَالِ بِه اِمْتَالِ بِنْدِه وَ شَمَا خَطَابِ مِي كُنَد: «يَا بَنَ آدَمَ! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُ».

این را بدانید اگر هدایت الهی نباشد، کمک الهی نباشد که دل شما را، ذهن شما را به سمت حقیقت گرایش ندهد و کمک نکند، همه شما در گمراهی باقی خواهید ماند. خداوند به پیغمبرش می فرماید: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى»^۲. در دعا وارد شده است: «إِلَهِي تَمَّ نَوْرُكَ فَهَدَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ رَبَّنَا»^۳. اگر نور الهی و هدایت الهی و انگشت اشاره حضرت حق عزوجل نبوده باشد، ماها در وادی حیرت و ضلالت باقی می مانیم. خب، حالا پس چه کار باید کنیم؟ باید از خدای متعال هدایت بخواهیم. یکی از دعا‌های خیلی مهم همین است. ماه رجب است و ماه شعبان و ماه رمضان، ماه‌های دعا. یکی از دعا‌هایی که می‌کنید و می‌کنیم، باید طلب هدایت از پروردگار باشد، از خدا هدایت بخواهیم. اگر لحظه‌ای هدایت الهی سلب بشود، ممکن است پایمان را کج بگذاریم، ممکن است زاویه پیدا کنیم، ممکن است گمراه بشویم، ممکن است گاهی صدوهشتاد درجه عوض بشویم؛ کما اینکه می‌بینید از این قبیل هست؛ این هدایت الهی مانع از این گمراهی‌هاست.

۱. امالی (شیخ طوسی) / مجلس ششم / حدیث ۳۰

۲. سوره مبارکه ضحی / آیه ۷، «و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟»

۳. مصباح‌المتجهد / ج ۱ / اعمال الجمعة / و اما القنوت فیها / ص ۳۶۶

«وَكُلُّكُمْ عَائِلٌ إِلَّا مَنْ أَغْنَيْتُ». همه شما فقیر و تهی دست هستید، مگر آن کسی که من او را غنی کنم. غنا را هم از خدای متعال باید خواست. دنبال غنا به در خانه این و آن نباید رفت؛ این را ما یاد بگیریم، و به خاطر غنا، دنبال این و آن نیفتیم. گاهی انسان به طمع غنا دنبال این و آن می افتد و هیچ کدام گیرش نمی آید، نه محبت آنها و نه غنا؛ و آن نور توحیدی را که خدای متعال در دل انسان قرار داده است هم از دست می دهد.

«وَكُلُّكُمْ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ أَنْجَيْتُ» اگر من شما را نجات ندهم، همه شما در وادی هلاکت خواهید افتاد. «فَاسْأَلُونِي» نتیجه این است که بخواهید از من، دعا کنید. «فَاسْأَلُونِي أَكْفِكُمْ»، این ترغیب به دعا کردن است. ما دعا را دست کم نباید بگیریم، از خدای متعال خواستن را، دست کم نباید بگیریم. هرچه هم بتوانید در یک فضایی معنوی، در حال خوشی، در حال تضرع این دعا را انجام بدهید، این درخواست از ساحت پروردگار را، که حال خوشی برای شما وجود داشته باشد، زمینه فراهم باشد برای تضرع. در دعا هست: «وَلَا يُنْجِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ»^۱. تضرع خیلی چیز پُر قیمتی است، که انسان بتواند پیش خدای متعال تضرع کند. اگر پیش خدای متعال تضرع کردید، آن وقت پیش قدرت های پوشالی، قدرت های اسمی، نمایش ها و نمودارهای دروغین قدرت، می توانید سرتان را بالا بگیرید، تضرع نکنید. اگر پیش خدا تضرع نکردیم، آن وقت در مقابل قدرت های پوشالی احساس ضعف می کنیم، احساس می کنیم که بایستی از آنها کمک بخواهیم.

«فَاسْأَلُونِي أَكْفِكُمْ» [خدا می فرماید: من می توانم] شماها را حفظ کنم - کفایت نیست، حفظ است - شما را حفظ کنم و نگهداری کنم و مانع بشوم از اینکه بلایا

۱. من لایحضره الفقیه / ابواب الصلاة و حدودها / باب دعاء قنوت الوتر / حدیث ۱۴۰۹

به سمت شماها سرازیر بشود. «وَأَهْدِيكُمْ سَبِيلَ رُشْدِكُمْ» از من بخواهید تا شما را هدایت کنم. ۱۳۹۷/۱/۱۹۰ گاهی ما از خدای متعال چیزی را طلب می‌کنیم، اصرار و تضرع هم می‌کنیم، درحالی‌که صلاح ما نیست تفضل کند. آن مطلوب را به ما ندهد، بیشتر صلاح ماست تا اینکه آن را به ما بدهد. لذا در این حدیث می‌فرماید: شما از خدای متعال بخواهید که شما را هدایت کند به آنچه صلاح و فلاح شما در آن است، و شما را حفظ کند از آنچه ضرر شما در آن است.

بعد فرمود: «فَرَأَى مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَاقَةُ وَلَوْ اغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ»، بعضی صلاحشان در این است که فقیر بمانند، اگر ثروتمند بشوند، آن چنان طغیانی می‌کنند که به ضررشان تمام می‌شود و به جهنم می‌روند. نقل می‌کنند یکی از بزرگان اهل معرفت و سلوک در نجف سه حاجت داشت: یکی این بود که خانه‌دار بشود، خواب دید بعضی از آن حاجات را برآورده کردند، این یکی را گفتند نمی‌شود، بیخودی اصرار نکن! به صلاحش نبوده که پول‌دار بشود، خانه‌ای بخرد.

«وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الصِّحَّةُ وَلَوْ أَمْرَضْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ»، بعضی‌ها اگر مریض بشوند، ناشکری می‌کنند، بدگویی می‌کنند، و این به ضررشان تمام می‌شود. خدای متعال به چنین افرادی صحت می‌دهد که دچار این مشکل نشوند. «وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْمَرَضُ وَلَوْ أَصَحَّحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ»، عکسش هم این است: به یک نفر اگر خدای متعال صحت مزاج داد، فاسد می‌شود، فاسد اخلاقی، فاسد جنسی و امثال اینها، خدای متعال او را طوری نگه می‌دارد که دچار آن حالات نشود.

«وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي وَ قِيَامِ اللَّيْلِ لِي»، بعضی، شب‌ها بلند می‌شوند، به عبادت و شب‌زنده‌داری، می‌فرماید: «فَأُلْقِيَ عَلَيْهِ الثُّعَاسُ»، گاهی، نه

همیشه، خواب را بر او غالب می‌کنم تا او خواب بماند، بیدار نشود. «نَظَرًا مَتَى لَه»، به خاطر ملاحظه او، خواب را بر او مسلط می‌کنم. «فَتَرَقَدُ حَتَّى يُصْبِحَ وَ يَقُومَ حِينَ يَقُومُ وَ هُوَ مَاقَتٌ لِنَفْسِهِ»، وقت سحر را که همیشه بیدار می‌شد و تهجد و عبادت می‌کرد، خواب می‌ماند، صبح بیدار می‌شود، می‌بیند که اذان صبح را گفته‌اند و نماز شب و تهجد از او فوت شد. وقتی این را احساس کرد، خود را ملامت می‌کند، از خودش بدش می‌آید که چقدر بد شد که من امشب خواب ماندم. این خواب ماندن به نفعش است. «وَ لَوْ خَلَيْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يُرِيدُ لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِعَمَلِهِ» اگر بعضی از شب‌ها خواب را بر او مسلط نمی‌کردم، او را عجب می‌گرفت! می‌گفت: من سال‌هاست یک شب هم خوابم نبرده! همیشه بیدار شدم. عجب بر او غلبه پیدا می‌کرد، همه عمل او را، همه زحمت او را باطل می‌کرد، نگذاشتم عجب بر او غالب بشود.

«ثُمَّ كَانَ هَلَاكُهُ فِي عُجْبِهِ وَ رِضَاهُ مِنْ نَفْسِهِ»، هلاکش در این بود که از خود راضی می‌شد. «فَيُظُنُّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَ جَارَ بِاجْتِهَادِهِ حَدَّ الْمُقْصِرِينَ فَيَتَبَاعَدُ بِذَلِكَ مَتَى وَ هُوَ يُظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَى»، خیال می‌کرد دارد به من نزدیک می‌شود، درحالی‌که به خاطر این عجب و از خود راضی شدن، از من دور می‌شود! خطرهای اینجاهاست. البته این، مربوط به آن کسی است که وقتی از خواب بیدار شد، متأسف و متأثر بشود که چرا خوابم برد؟! آن‌که از خواب بیدار می‌شود، خوشحال می‌شود که الحمدلله امشب زیاد خوابیدیم، او مشمول این حرف نیست. این فردی که متأسف می‌شود از اینکه خواب مانده، به خاطر این تأسف، اجری می‌برد که به خاطر بیدار شدن آن اجر را نمی‌برد. ۱۳۹۷/۱/۲۰

❖ خودتان را بدهکار بدانید! ❖

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَأَى رَجُلًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَبْدَ اللَّهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ قَرَّبَ قُرْبَانًا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ، فَقَالَ لِنَفْسِهِ مَا أَتَيْتُ إِلَّا مِنْكَ وَمَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ، قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِ دُمُكَ لِنَفْسِكَ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»^۱.

مرد عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت می‌کرد. روزی یک قربانی کرد، قربانی او نزد خداوند متعال مقبول واقع نشد، علامت قبول قربانی مثلاً این بوده است که آتشی بیاید آن را بسوزاند، چنانچه در قرآن هست، به هر حال این عابد فهمید که قربانی او مورد قبول پروردگار متعال جلّ شأنه قرار نگرفته است. در اینجا انسان‌ها دوگونه‌اند: بعضی‌ها از خداوند متعال گله‌مند می‌شوند، ولی بعضی به فکر فرومی‌روند که چرا قربانی‌شان را خدای متعال قبول نکرده، این عابد از قسم دوم بود، «فَقَالَ لِنَفْسِهِ مَا أَتَيْتُ إِلَّا مِنْكَ»، این بلایی که بر تو نازل شد، این مشکلی که برای تو به وجود آمد، این از ناحیه خودتوست، «وَمَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ»، گناه، گناه خودتوست، کاری کردی که قربانی تو قبول نمی‌شود، در قرآن دارد: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَكَ»^۲، وقتی که احساس کرد اشکال از خود اوست، «فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِ دُمُكَ لِنَفْسِكَ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» همین‌که خودت را مذمت کردی و تقصیر را به جانب خودت دانستی، یعنی حقیقت را فهمیدی که مشکل از ناحیه خودتوست، این، از آن چهل سال عبادتی که کردی بافضیلت‌تر است.

این‌گونه روایات، نظام ارزشی اسلام را برای ما ترسیم می‌کند، اینکه چه چیزهایی با چه اولویت‌هایی ارزشمندتر است، عبادت خیلی ارزش دارد، سجده برای پروردگار

۱. الکافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الاعتراف بالتقصیر / حدیث ۳

۲. سوره مبارکه حج / آیه ۱۰، «این [کیفر] سزای چیزهایی است که خودت از قبل پیش فرستاده‌ای.»

خیلی ارزش دارد، اما آنچه اساس قضیه است، این است که انسان چکشی در دست بگیرد و مرتب بر سر این پیل وحشی نفس که در درون اوست، بکوبد. این نفس سرکش را باید مهار کرد، هر بلایی، هر اشکالی هست، از ناحیه اوست، اینکه انسان به عبادات و تضرع الی الله توصیه شده است، برای این است که قدر خود و جای خود را درمقابل پروردگار بفهمد، این نه از باب این است که خدای متعال به این تضرع احتیاج دارد، العیاذ بالله، مثل بندگانی که متکبرند، خوششان می آید افراد درمقابل آنها خضوع کنند، این نیست! قضیه این است که آنچه انسان را اصلاح می کند همین تضرع است، همین کوچک شدن و احساس تقصیر است. در فقره ای از دعای مبارکه صحیفه سجاده این طور دارد: «فَإِنَّمَا أَنْتَ يَا إِلَهِي فَاهْلٌ أَنْ لَا يَغْتَرِّكَ الصِّدِّيقُونَ»^۱، حتی صدیقون جا دارد که درمقابل تو اغترار^۲ پیدا نکنند. ببینید چقدر فاصله است بین این حالت و حالت بعضی از ماها که تا یک کار کوچکی، یک عمل خوبی، یک مجاهدتی برای خدا می کنیم، خیال می کنیم که طاووس علین شده ایم! اینها نظام ارزشی اسلام را برای ما توضیح می دهد، خودتان را درمقابل پروردگار بدهکار بدانید! آنچه را که از خدمات انجام می دهید، بخشی از واجب و وظیفه لازم خود درمقابل خدای متعال بدانید، چه خدماتی که به مردم می کنید، چه عباداتی که می کنید، چه روحيات و نفسانيات و خلقيات خوبی که در خودتان به وجود می آورید، اینها بخشی از آن کاری است که باید درمقابل ذات اقدس الهی انجام داد. ۱۳۸۶/۸/۲۸۰

۱. صحیفه سجاده / دعای ۳۹، در طلب عفو و رحمت

۲. مغرور شدن

❖ عمری در راه امام ❖

عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ عَهْدٍ طَوِيلٍ وَقَدْ أَثَّرَ السِّنُّ فِيهِ وَكَانَ يَتَجَلَّدُ فِي مِشْيَتِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَبِرَ سِنَّكَ يَا رَجُلُ قَالَ فِي طَاعَتِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجِدُ فِيكَ بَقِيَّةَ إِيَّاكَ لَتَتَجَلَّدُ قَالَ عَلَى أَعْدَائِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجِدُ فِيكَ بَقِيَّةَ قَالَ هِيَ لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از مدتی مردی از شیعیانشان را ملاقات کردند درحالی که عمر او زیاد شده بود و آثار پیری در او آشکار شده بود. بااینکه پیر شده و عمری از او گذشته بود، اما حضرت ملاحظه فرمودند که او در حرکت و راه رفتن تجلد می کند؛ یعنی جوانانه حرکت می کند، تند حرکت می کند و چابکی نشان می دهد، آثار پیری در حرکت او آشکار نیست. حضرت فرمودند: بیئت بالا رفته، پیر شدی! عرض کرد: بله، سنم گذشته اما این عمر را در طاعت و پیروی از شما صرف کردم. فرمودند: می بینم چابک حرکت می کنی، راحت راه می روی. جواب داد: بله، من چابکم درمقابل دشمنانتان. پیر شده ام اما این حالت چابکی و توانایی را نگه داشتم در مقابله با دشمنان شما. حضرت فرمودند: می بینم که دنباله خواهی داشت، یعنی عمر خواهی کرد، عمر تو ان شاء الله طولانی خواهد شد. عرض کرد: هرچه عمر بکنم هم متعلق به شما و از آن شماست.

۱. امالی (شیخ صدوق) / مجلس سی و سوم / حدیث ۶

این روایت را رِئان بن صلت که ثقه است^۱ از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند، آن حضرت از پدرانشان، امام به امام تا می‌رسد به امام حسین علیه السلام. این قضیه، فی واقع اتفاق افتاده، حضرت امیر علیه السلام به رفیق قدیمی خودشان برخورد کردند و این گفتگو بینشان گذشته است، حال، چرا این قضیه بازگو و تکرار می‌شود؟ از پدر به پسر، از امام قبل به امام بعد تا به امام رضا علیه السلام رسیده است؛ برای این است که درس برای ما باشد. آنچه عمر می‌کنیم، در طاعت این بزرگواران باشد، در مقابله با دشمنان آنها تجلّی خودمان را حفظ کنیم، نیروی خودمان را برای مقابله با دشمنان ذخیره کنیم. بدانیم که هیچ‌وقت جهاد و مبارزه با دشمن تمام نمی‌شود. اینکه بعضی تصور می‌کنند که یک‌وقتی، یک دعوایی به اسم انقلاب یا به هر اسم دیگر اتفاق افتاد و بعد هم تمام شد؛ نه‌خیر، این‌طور نیست، بایستی تا آخر عمر، انسان در مقابله با اعداء، دشمنان، خود را آماده نگه‌دارد. ۱۳۹۳/۱۱/۶

۱. رِئان بن صلت اشعری دوران امامت امام کاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادی را درک کرد. پس از شهادت امام رضا و هنگامی‌که شیعیان در امامت امام جواد شک کرده بودند، رِئان درباره امام جواد گفت: «اگر این کودک حجت خدا در زمین باشد، حتی اگر یک روز از عمر او گذشته باشد، گویا صد سال دارد، سخن او سخن امام کامل و بالغ است.» (اثبات الوصیة/ ص ۲۲۰)

❖ جوابِ زیارت ❖

عَنْ حَمْدَانَ الدِّيَوَانِيِّ قَالَ: قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدٍ دَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ حَتَّى أُخْلَصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُثُوبُ بَيْنَنَا وَشِمَالًا وَعِنْدَ الْمِيزَانِ»^۱.

این روایت در فضیلت زیارت حضرت رضا علیه السلام و ایجاد شوق در مردم است تا ارتباط خود را با ارواح مطهره حفظ کنند، تا در نتیجه در صراط مستقیم باقی بمانند. البته در دوران گذشته، این قبر مطهر در جایگاه دوری از مرکز تشیع و اجتماعات عظیم مسلمانان قرار داشته، زیرا آنان یا در حجاز یا در عراق یا در قم بودند و با وجود دشواری‌های راه و عدم امکانات در آن زمان، حرکت افراد به سوی این مرقد شریف مشکل بوده، لذا این روایت در تشویق مردم صادر شده است. گرچه از لطف الهی بعید نیست که این ثواب‌ها شامل مسافرت‌های امروزه که به آسانی و سرعت انجام می‌گیرد، بشود.

می‌فرمایند: هرکس مزار مرا با وجود دوری راه زیارت کند، در روز قیامت در سه مرحله به عنوان پاسخ زیارت او به فریاد وی رسیده و او را از آهوال^۲ و دشواری‌های آن مواطن نجات می‌دهم:

۱. هنگام تطأئر^۳ نامه‌های اعمال

۲. وقت عبور از صراط^۴

۳. هنگام بازرسی اعمال. ۱۳۸۲/۱۰/۱۴

۱. امالی (شیخ صدوق) // مجلس بیست و پنجم / حدیث ۹

۲. جمع هول، به معنای ترس و وحشت

۳. تطایر کُتُب، از جایگاه‌های قیامت است که در آن انسان نامه اعمال خود را مشاهده می‌کند. مفسران قرآن کریم بر اساس احادیث ائمه علیهم السلام این اصطلاح را برگرفته از آیه^{۱۳} سوره مبارکه اسراء: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمْنِهِ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ» می‌دانند.

۴. در سایر کتب روایی مانند «عیون اخبار الرضا» عبارت «وَعِنْدَ الصِّرَاطِ» هم آمده است.

حَلَقَاتِ انْسان ۲۵۰ ساله

«بنده کار زیادی کردم، متأسفانه امروز فرصت نمی‌کنم
آن کارها را جمع‌بندی کنم و مجالش را ندارم. ای کاش که
صاحب‌همت‌هایی پیدا بشوند این کار را دنبال کنند، ادامه
بدهند و زندگی سیاسی ائمه علیهم‌السلام جمع‌بندی شده، به دست مردم
برسد. و ما بتوانیم زندگی [ایشان] را به عنوان درس والگو در اختیار
داشته باشیم، و نه فقط به عنوان یک خاطره جاودانه.» (۱۳۶۵/۴/۲۸)

این تصریح در بیان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، در کنار تعداد فراوانی سخنرانی از
ایشان، که تمام یا بخشی از آنها به موضوع زندگی ائمه معصومین پرداخته - و با
عنایت الهی، در خلال جمع‌آوری اسناد، از طرق مختلف و من حیث لایحتسب،
صوت یا متن حدود ۷۰۰ مورد از آنها، در اختیار صهبا قرار گرفت - مجموعه را
به سمت تولید اثری جامع در این موضوع هدایت کرد.

ارائه این حجم از مطالب، نیازمند طرحی دقیق بود که بیشترین بهره را به مخاطبان برساند. لذا طراحی شد که مطالب در سه سطح مختلف ارائه شود؛ برای دانش آموزان نوجوان؛ جوانان و عموم مردم علاقه مند به سیره معصومین؛ و محققین و علاقه مندان به آشنایی بیشتر با زندگی ائمه علیهم السلام.

محور اصلی هر سه کتاب، نظریه انسان ۲۵۰ ساله است، لکن به فراخور سطح مخاطب، هر کتاب، همچون حلقه‌ای حول آن محور است که دایره بحث در آن گسترش یافته و عمیق تر شده است. از این جهت مجموعه این سه کتاب «حلقات انسان ۲۵۰ ساله» نامگذاری شده.

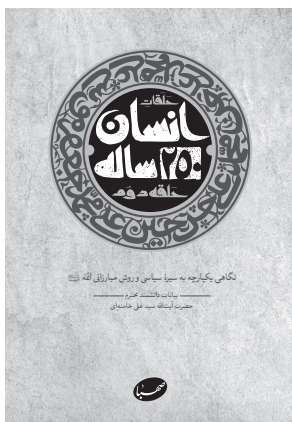
دسته بندی مخاطب سه کتاب، به معنای محدود کردن مطالعه هر حلقه برای دسته ای خاص نیست، بلکه برای اشراف بر موضوع و رسیدن به تحلیل و نگاهی کامل به زندگانی انسان ۲۵۰ ساله، مطالعه هر سه حلقه لازم است، تا مرحله به مرحله معرفت مخاطب تکمیل شود.

در حلقه اول برای دانش آموزان

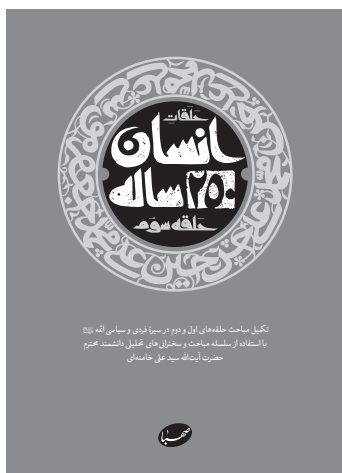
نوجوان، مفهوم انسان ۲۵۰ ساله در بیان آیت الله خامنه ای با مثال های متعدد تعریف می شود. مثال هایی که همراه با تصویرگری، جذابیت و ماندگاری این مفهوم را در ذهن مخاطب می افزاید. در این کتاب،

علاوه بر بیان مفهوم انسان ۲۵۰ ساله، معرفی اجمالی و مختصری از تاریخ زندگی ائمه ارائه شده است.





در **حلقه دوم**، پس از بیان مقدماتی درباره مفهوم انسان ۲۵۰ ساله، و مختصری از تاریخ پیامبر اسلام، به عنوان مقدمه ورود به بحث امامت و آغاز تاریخ امامت، شکل مبارزات و وقایع و اتفاقات دوران هر یک از ائمه بیان و تحلیل می شود. حجم و سطح مطالب حلقه دوم، مناسب مطالعه تمام اقشار مردم است که دوست دارند امامان معصوم و محبوب خویش را درست بشناسند و از زندگی و مبارزات آنان درس بگیرند.



و **حلقه سوم**، برای محققین و علاقه مندان به مطالعه دقیق تر زندگی ائمه علیهم السلام، تحلیلی کامل تر و جزئی نگر به وقایع زندگی اهل بیت دارد، با نگاهی از بالا به سیره یک انسان ۲۵۰ ساله و وقایع عمر بابرکت او در قالب چهار دوران کلان این بازه تاریخی. همراه شده با اشارات کوتاهی به سیره فردی حضرات معصومین.